

السلام علیکم یا اهل البیت و النبوه السلام علیکم یا اهل البیت و النبوه
السلام علیکم یا اهل البیت و النبوه السلام علیکم یا اهل البیت و النبوه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

فهرست مطالب

شماره صفحه

۴	پیشنوشت مترجم
۵	پیش در آمد
۱۷	نویسندگان مقتل تا زمان سید بن طاوس
۲۲	شرح حال موجز سید بن طاوس
۲۴	[تألیفات سید بن طاوس
۲۸	مطالب پیرامون کتاب لهوف
	پیشنوشت مترجم
۳۰	روش ما در این کتاب
۳۳	متن کتاب لهوف به همراه ترجمه آن
۳۴	مقدمه لهوف
	مسلك اول در امور مربوط به پیش از جنگ
۳۸	ميلاد حسين عليه السلام
۴۴	مرگ معاویه و اقدامات سید الشهداء
۴۵	خروج امام از مدینه و وقایع مکه
۴۶	دعوت کوفیان از امام
۴۷	نامه امام حسین (ع) به اشراف بصره
۵۱	حاکم شدن ابن زیاد بر کوفه
۵۵	قیام و شهادت مسلم بن عقیل
۶۰	حرکت امام به سوی عراق
۶۲	خطبه امام به گاه عزیمت به جانب عراق
۶۴	دیدار با ملائکه و جنیان با امام
۶۶	دیدار با ابا هره از دی
۶۶	دیدار با زهیر بن قین
۶۹	ارسال نامه امام توسط قیس بن مسهر صیداوی
۷۰	مواجه شدن امام با سپاه حر
۷۱	خطبه سید الشهداء بعد از رسیدن دستور توقف

مسلك دوم در شرح حال جنگ و اموری که نزدیک و مربوط بدان است

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

- ۷۴ خطبه امام در مواجهه با سپاه عمر بن سعد
- ۷۶ امان نامه شمر برای فرزندان ام البنین
- ۷۷ وقایع عصر تاسوعا
- ۷۸ وقایع شب عاشورا
- ۸۱ وقایع قبل از نبرد در روز عاشورا
- ۸۴ توبه و بازگشت حر
- ۸۵ مبارزه و شهادت اصحاب امام
- ۸۹ نماز ظهر عاشورا
- ۹۰ کسب اجازه علی اکبر علیه السلام برای مبارزه
- ۹۱ شهادت قاسم بن الحسن
- ۹۲ شهادت علی اصغر
- ۹۳ شهادت أبا الفضل العباس
- ۹۴ نبرد و شهادت امام علیه السلام با سپاه دشمن
- ۱۰۱ غارت خیام حرم و اسارت آل الرسول
- ۱۰۲ اسب تاختن بر بدن مطهر امام علیه السلام
- ۱۰۳ عاقبت کار حاضرین در صحنه کربلا
- مسلک سوم پیرامون امور پس از شهادت حسین علیه السلام و آن ، بخش پایانی این کتاب است.
- ۱۰۶ حرکت اهل بیت امام به همراه سرهای شهداء
- ۱۰۷ اسراء در کوفه
- ۱۰۸ خطبه زینب کبری سلام الله علیها در کوفه
- ۱۱۰ خطبه دختر امام حسین سلام الله علیها در کوفه
- ۱۱۳ خطبه ام کلثوم سلام الله علیها در کوفه
- ۱۱۴ خطبه امام سجاد علیه السلام
- ۱۱۶ جریان مجلس ابن زیاد
- ۱۱۷ جریان عبد الله بن عقیف از دی
- ۱۲۱ گزارش ابن زیاد به یزید راجع به داستان کربلا
- ۱۲۲ روانه کردن اسیران را به جانب شام

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

۱۲۴	ورود به شام و تقاضای ام کلثوم
۱۲۵	هدایت مرد شامی به دست امام سجاد
۱۲۶	آل الرسول در مجلس یزید
۱۲۷	خطبه زینب کبری سلام الله علیها در مجلس یزید
۱۳۰	موضوع فاطمه دختر امام حسین در مجلس یزید
۱۳۱	خطبه امام سجاد در شام
۱۳۲	خواب حضرت سکینه در شام
۱۳۴	سخنان امام سجاد با منهل
۱۳۶	بازگشت اهل بیت علیهم السلام به مدینه الرسول
۱۳۶	عبور کاروان اهل بیت از کربلا
۱۳۷	ورود اهل بیت علیهم السلام به مدینه
۱۳۹	خطبه امام سجاد علیه السلام در بیرون مدینه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ، وَ الصَّلَوةُ وَ السَّلَامُ عَلَى مَنْ أَرْسَلَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَ اللَّعْنُ الْإِبْدَ عَلَى مَنْ عَانَدَهُمْ وَ غَضَبَ حَقَّهُمْ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

و بعد: باورم نبود که این بنده ناچیز روسیاه را روزی فرا رسد، و اجازت صادر گردد تا در زمره عرض ارادت کنندگان به ساحت قدس صاحبان ولایت عظمای الهیه (اهل البیت) علیهم السّلام در آمده، با سلاح بیان و قلم در سنگر پاسداران دفاع از حریم ولایت قرار گیرم، و این توفیق ربانی خیر رفیقم گردد که مجلدات کتاب قادتنا کیف نعرفهم اثر ارزنده علامه فقید حضرت آیة الله العظمی آقا سید محمد هادی میلانی «اعلی الله مقامه» را در ۱۴ مجلد ترجمه نموده، در اختیار ارباب اخلاص به پیشگاه معصومین علیهم السّلام قرار دهم، و امیدوارم که مورد قبول پیشوای مظلومان تاریخ مولانا امیر المؤمنین و سیدة النساء فاطمه زهرا و حضرات ائمه طاهرین بویژه مهدی منتظر صاحب الامر «صلوات الله علیهم» افتد.

اینک از مسئولان محترم که دامن همت را به توفیق پروردگار برای احیای آثار بزرگان و دانشمندان گرانقدر اسلامی به کمر زده‌اند تا دین خود را به ساحت صاحب شریعت و ائمه معصومین علیهم السّلام ادا کنند «شکر

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

اللّه مساعیهم الجمیله» سپاسگزارم، بویژه از برادر فاضل و دانشمند نویسنده و محقق در مبحث ولایت جناب حاج حسین درگاهی دامت توفیقاته که این بنده ناتوان را مأمور ترجمه کتاب شریف «المهوف» اثر علم الاعلام صاحب نفس قدسیه، و الکرامات الباهره، سید بن طاوس «قده» فرمودند.

امتیازات این کتاب اختصاراً به شرح زیر است:

۱- طلاقت و بلاغت که بر صاحبنظران پوشیده نیست. ۲- رعایت چکیدگی همراه با رسایی. ۳- نفوذ کتاب به دل خواننده که بازگوکننده اخلاص مؤلف بزرگوار است. ۴- بی‌نیازی خواننده از مراجعه به کتب مرجع از ترجمه رجال و جغرافیای امکنه که در پاورقی آمده. اینک که این مقدمه را می‌نویسم روز میلاد مسعود حضرت زینب کبری سلام الله علیهاست و این اثر را به عمه بزرگوارم زینب کبری سلام الله علیها هدیه می‌کنم، تا والدینم بویژه مادر مکرّمه‌ام را از برکات شفاعتش بهره‌مند فرماید. آمین.

۵ جمادی الاولی ۱۴۱۷ ه. ق.

برابر با ۲۹ / ۶ / ۱۳۷۵ ابن السید حسین، العبد الفقیر سید ابو الحسن میر ابو طالبی «حسینی»

پیش در آمد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی رسوله النبی المنذر الامین و علی آله السّادة الميامین و اللعن علی اعدائهم اجمعین.

ستمگر هر قدر بازوانی نیرومند و یارانی فراوان داشته و مدت حکومتش به درازا کشد باز هم ناتوان است. زیرا که خدای متعال صاحب قدرت مطلقه در برابر اوست.

پس خدای عزّ و جلّ همواره در کمینگاه ستمکاران و گنهکاران است. کیفرشان دهد و انواع بلا را در دنیا و آخرت بر آنان می‌فرستد، و چنین است حکم خدا در باره آنان که در حقّ امام حسین علیه السلام ستم روا داشته، شهیدش کردند و به حریم حرمتش تاختند خداوند آنان را در دنیا به انواع عذاب مبتلا و طعم تلخ بلاها را بدیشان چشانید، و البته عذاب و کیفرشان در روز قیامت شدیدتر و سخت‌تر است.

خدای سبحان پیوسته در پی یاری مظلومانی بوده که برای دفاع از حریم حقّ و برافراختن کلمه حقّ مورد ستم قرار گرفته‌اند. و از همین روی مظلومیت و حقانیت آنان را در دنیا آشکار کرده و البته دشمنانشان جاودانه در ژرفنای دوزخ خواهند بود که چه سرنوشت شومی است! پس خدای جلّ جلاله بعد از شهادت امام حسین صلوات الله علیه آیات و نشانه‌های فراوانی را نمودار کرد که همه دلالت بر حقانیت حسین علیه السلام و مقام والا و

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

جایگاه ارجمندش نزد خدا دارد. او و همه شهدای همراهش از این ارجمندی بهره‌مندند. و بدین دلیل یاد و نام و راهشان باقی و جاودان خواهد بود و هماره آزاد مردان در طیّ قرون و اعصار از آنان پیروی کرده، آیندگان نیز آن را تا قیام قائم آل محمد «عجل الله فرجه الشریف» ادامه خواهند داد، و او «صلوات الله علیه» است که با قیام خود انتقام خون مقدّسش را خواهد گرفت.

اینک ما بعضی از آیات بیّنات را که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام نمودار شده از منابع همه مسلمانان یاد می‌کنیم:

۱- سر امام حسین علیه السلام در حالی که بر سر نیزه بود دعا و قرآن می‌خواند.
مفتاح النجا فی مناقب آل العبا: ۱۴۵، الخصائص الکبری ۲ / ۱۲۷، الکواکب الدرّیه: ۵۷، إسعاف الراغبین: ۲۱۸، نور الأبصار: ۱۲۵، إحقاق الحق ۱۱ / ۴۵۲-۴۵۳.

۲- امام حسین علیه السلام خون مقدّسش را به سوی آسمان پرتاب کرد و قطره‌ای از آن بر زمین باز نیامد.
کفایة الطالب: ۲۸۴، إحقاق الحق: ۴۵۴.

۳- در روز شهادت امام حسین علیه السلام از آسمان خون بارید و مردم هر چه داشتند خون آلود گردید و اثر خون در لباسها باقی ماند تا هنگام کهنگی آنها و این سرخی که در آسمان به چشم می‌خورد در روز شهادت حضرتش نمایان شد و قبل از آن دیده نشده بود.

مقتل الحسین ۲ / ۸۹، ذخائر العقبی: ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۵۰. تاریخ دمشق- آن گونه که در منتخب آن است- ۴ / ۳۳۹، الصواعق المحرقة: ۱۱۶، ۱۹۲، الخصائص الکبری: ۱۲۶، وسیلة المآل: ۱۹۷، ینابیع المودة: ۳۲۰، ۳۵۶، نور الأبصار: ۱۲۳، الإتحاف بحب الأشراف: ۱۲، تاریخ الإسلام ۲ / ۳۴۹، تذکرة الخواص: ۲۸۴، نظم درر السمطین: ۲۲۰، إحقاق الحق ۱۱ / ۴۵۸، ۴۶۲.

۴- در روز شهادت امام حسین علیه السلام در دنیا، سنگی برداشته نشد جز آن که خون تازه از زیرش می‌جوشید.

تذکرة الخواص: ۲۸۴، نظم در السمطین: ۲۲۰، ینابیع المودة: ۳۲۰، ۳۵۶، تاریخ الاسلام ۲ / ۳۴۹، کفایة الطالب: ۲۹۵، الاتحاف بحب الأشراف: ۱۲، اسعاف الراغبین: ۲۱۵، الصواعق المحرقة: ۱۱۶ و ۱۹۲، مفتاح النجا خطّی، تفسیر ابن کثیر ۹ / ۱۶۲، إحقاق الحق ۱۱ / ۴۶۲ و ۴۸۱، ۴۸۳.

۵- چون سر مبارک امام حسین علیه السلام به دار الاماره آورده شد، دیدند که از دیوارها خون سیلان دارد.
ذخائر العقبی: ۱۴۴، تاریخ دمشق- آن گونه که در منتخب آن آمد- ۴ / ۳۳۹، الصواعق المحرقة: ۱۹۲، وسیلة المآل: ۱۹۷، ینابیع المودة: ۳۲۲، إحقاق الحق ۱۱ / ۴۶۳.

السلام علیکم یا اهل البیت و النبوه السلام علیکم یا اهل البیت و النبوه

۶- در وقت شهادت امام حسین علیه السلام آسمان سرخ فام گردید، و چند روز چون خون بسته بپائید، و آسمان گوئیا بیمار بود.

المعجم الكبير: ۱۴۵، مجمع الزوائد ۹/ ۱۹۶، الخصائص الكبرى ۲/ ۱۲۷، إحقاق الحق ۱۱/ ۴۶۴.

۷- بعد از شهادت حسین علیه السلام تا هفت روز، مردم بعد از گزاردن نماز عصر چون به خورشید می نگرستند از شدت سرخی دیوارها را چون جامه ها و چادرهای سرخ می دیدند و ستارگان را می نگرستند که به یک دیگر می خوردند.

المعجم الكبير: ۱۴۶، مجمع الزائد ۹/ ۱۹۷، تاریخ الاسلام ۳۴۸۲، سیر اعلام النبلاء ۳/ ۲۱۰، تاریخ الخلفاء: ۸۰، الصواعق المحرقة: ۱۹۲، اسعاف الراغبین: ۲۵۱، إحقاق الحق ۱۱/ ۴۶۵-۴۶۶.

۸- بعد از شهادت امام حسین علیه السلام دو یا سه ماه از بامداد تا غروب آفتاب، مردم می دیدند که گوئیا دیوارها به خون آغشته اند.

تذکره الخواص: ۲۸۴، الكامل فی التاريخ ۳/ ۳۰۱، البداية و النهاية ۸/ ۱۷۱، الفصول المهمة: ۱۷۹، اخبار الدّول: ۱۰۹، إحقاق الحق ۱۱/ ۴۶۶-۴۶۷.

۹- بعد از شهادت امام حسین علیه السلام اطراف آسمان سرخ فام گردید، و آن سرخی، اشک آسمان (در عزای آن حضرت) بود: کاسه ای زرین از اموال آن حضرت به یغما رفت که به خاکستر بدل گردید، و ناقه ای از اموال او را نحر کرده، کشتند و دیدند که در گوشت آن آتش بود- گوشتش تلخ بود-.

مقتل الحسين ۲/ ۹۰، تاریخ الاسلام ۲/ ۳۴۸، سیر اعلام النبلاء ۳/ ۳۱۱، تفسیر القرآن ابن کثیر ۹/ ۱۶۲، تهذیب التهذیب ۲/ ۳۵۳، تاریخ دمشق ۴/ ۳۳۹، المحاسن و المساوی: ۶۲، تاریخ الخلفاء: ۸۰، إحقاق الحق ۱۱/ ۴۶۷-۴۶۹.

۱۰- تا شش ماه بعد از شهادت امام حسین علیه السلام آفاق آسمان سرخ فام بود، و چیزی چون خون در آن پدیدار بود.

تاریخ الاسلام ۲/ ۳۴۸، سیر اعلام النبلاء ۳/ ۲۱۰، الصواعق المحرقة: ۱۹۲، مجمع الزوائد ۹/ ۱۹۷، تاریخ الخلفاء: ۸۰، مفتاح النجا خطی، ینابیع المودة: ۳۲۲، اسعاف الراغبین: ۲۱۵، إحقاق الحق ۱۱/ ۴۶۹-۴۷۰.

۱۱- پیش از شهادت امام حسین علیه السلام هیچ سرخی در آسمان نبود، و بعد از شهادت ایشان چهار ماه هیچ زنی در روم حیض نمی دید مگر آن که به بیماری پسی گرفتار می گردید، سلطان روم به سلطان عرب نوشت: شما باید پیامبر یا پیامبرزاده ای را کشته باشید.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

المعجم الكبير: ۱۴۶، مقتل الحسين ۲ / ۹۰، المحاسن و المساوی: ۶۲، تاریخ دمشق ۴ / ۳۳۹، تاریخ الاسلام ۳۴۸۲، سیر اعلام النبلاء ۳ / ۲۱۱، الصواعق المحرقة: ۱۹۲، مجمع الزوائد ۹ / ۱۹۷، منتخب كنز العمال، حاشیه مسند ۱۱۲۵، ينابيع المودة: ۳۲۲ و ۳۵۶، مفتاح النجا خطی، إحقاق الحق ۱۱ / ۴۷۱ - ۴۷۳.

۱۲- بعد از شهادت امام حسین علیه السلام سه روز دنیا تیره و تاریک بود و آنگاه این سرخی نمودار شد، و هیچ کس به پیکر بیجان حضرت دست نزد مگر آنکه آتش گرفت.

تذکره الخواص: ۲۸۳، الصواعق المحرقة: ۱۹۲، نظم درر السمطين: ۲۲۰، مفتاح النجا خطی، نور الأبصار: ۱۲۳، تاریخ دمشق ۴ / ۳۳۹، إحقاق الحق ۱۱ / ۴۷۴ - ۴۷۵.

۱۳- آسمان جز بر دو کس نگریست: یحیی بن زکریا و امام حسین علیهما السلام، گریه آسمان چنین است که سرخ می شود چونان روغن.

تاریخ دمشق ۴ / ۳۳۹، کفایة الطالب: ۲۸۹، سیر اعلام النبلاء ۳ / ۲۱۰، تذکره الخواص: ۲۸۳، نظم درر السمطين: ۲۲۰، الصواعق المحرقة: ۱۹۲، مفتاح النجا خطی، ينابيع المودة: ۳۲۲، نور الأبصار: ۱۲۳، تفسیر القرآن ابن کثیر ۹ / ۱۶۲، إحقاق الحق ۱۱ / ۴۷۶ - ۴۷۸.

۱۴- به گاه شهادت امام حسین علیه السلام آفتاب چنان بگرفت، که در نیمه روز اختران به چشم آمده، نمایان گردیدند، مردم را این گمان آمد که قیامت بر پا شده است!!

المعجم الكبير: ۱۴۵، کفایة الطالب: ۲۹۶، مقتل الحسين ۲ / ۸۹، نظم درر السمطين: ۲۲۰، مجمع الزوائد ۹ / ۱۹۷، الاتحاف بحب الاشراف: ۱۲، اسعاف الراغبين: ۱۱۱، ينابيع المودة: ۳۲۱، إحقاق الحق ۱۱ / ۴۷۹ - ۴۸۰.

۱۵- به گاه شهادت امام حسین علیه السلام آسمان بشدت تیره و تاریک شد و در روز ستارگان نمودار شدند، تا آن جا که در وقت عصر ستاره جوزا، دیده شد، خاک سرخ بارید و هفت شبانه روز آسمان چون قطعه خون بسته بنظر می آمد.

تاریخ دمشق ۴ / ۳۳۹، الصواعق المحرقة: ۱۱۶.

۱۶- در روز شهادت امام حسین علیه السلام در شام و بیت المقدس سنگی برداشته نشد جز آن که در زیرش خون تازه یافت شد.

المعجم الكبير: ۱۴۵، ذخائر العقبی: ۱۴۵، الانس الجلیل: ۲۵۲، وسیلة المآل: ۱۹۷، تهذیب التهذیب ۲ / ۳۵۳، کفایة الطالب: ۲۹۶، تاریخ الاسلام ۲ / ۳۴۸، سیر اعلام النبلاء ۳ / ۲۱۲، مقتل الحسين ۲ / ۸۹ و ۹۰، العقد الفريد ۲۲۰۲، الخصائص الكبرى ۲ / ۱۲۶، مجمع الزوائد ۹ / ۱۹۶، تاریخ الخلفاء: ۸۰، مفتاح النجا، خطی، نور الأبصار: ۱۲۳، ينابيع المودة: ۳۲۱، إسعاف الراغبين: ۲۱۵، إحقاق الحق ۱۱ / ۴۸۴ - ۴۸۸.

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه علیکم یا اهل البیت والنبوه

۱۷- در روز عاشوراء گنجشکها از غذا خوردن امتناع ورزیدند.

مقتل الحسین ۲ / ۹۱، إحقاق الحق ۱۱ / ۴۹۰.

۱۸- از آن تنور که سر مبارک امام حسین علیه السلام در آن بود نور به آسمان برخاست و پیرامونش مرغانی سپیده ره پرواز در آمدند.

مقتل الحسین ۲ / ۱۰۱، الکامل فی التاریخ ۳ / ۲۹۶، إحقاق الحق ۱۱ / ۴۹۱.

۱۹- چون حسین علیه السلام به شهادت رسید، کلاغی خود را در خونش انداخت و خود را بدان آغشت و در مدینه بر فراز دیوار خانه فاطمه دخت حسین نشست.

مقتل الحسین ۲ / ۹۲، إحقاق الحق ۱۱ / ۴۹۲-۴۹۳.

۲۰- چون حسین علیه السلام به شهادت رسید، جمعی بسیار از مردم نوحه جن را بر آن حضرت شنیدند:

الا یا عین فاحتفلی بجهد و من یبکی علی الشّهداء بعدی

ای دیده هر چه در توان داری گریه کن، چه بعد از من چه کسی بر شهدا می گرید

علی رهط تقود هم المنايا الی متحیر فی ملک عبد

بر آن گرده که مرگ آنان را به جای نامعلوم در حکومت عبدی می برد

أیّها القاتلون جهلا حسینا ابشروا بالعذاب و التّنکیل

ای کسانی که حسین را از سر نادانی کشتید، شما را به عذاب کیفر بشارت باد

کلّ اهل السّماء یدعو علیکم و نبیّ مرسل و قبیل

همه آسمانیان و پیامبران و طوایف شما را نفرین کنند

قد لعنتم علی لسان ابن داود و موسی و صاحب الانجیل

حقا که از زبان فرزند داود (سلیمان) و موسی و عیسی بر شما نفرین فرستاده شد

خیر نساء الجنّ یبکیّن شجیات و یلطنن خدودا کالدنانیر نقیّات

و یلبسن ثیاب السّود القصیّات بهترین زنان جنّ سیاهپوش از سر غم می گریند و بر صورتهای زیبایشان سیلی میزنند

و الله ما جئتکم حتّی بصرت به بالطفّ منغفر الخدین منحورا

سوگند به خدا نزد شما نیامدم تا آن که حسین را در کربلا دیدم که جبین بر خاک می سایید

و حوله فتیّة تدمی نحورهم مثل المصابیح یغشون الدّجی نورا

در پیرامون جوانانی که خون از گلوهایشان می جهید چونان چراغهایی که تاریکیها را روشن می نمود

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

كان الحسين سراجا يستضاء به الله يعلم اني لم اقل زورا
 حسين چراغ تابانی است که از نورش بهره گیرند، خدا می داند که سخنی باطل نگفتم
 مات الحسين غريب الدار منفردا ظامي الحشاشه صادی القلب مقهورا
 حسین دور از خانه و تنها شهید شد، او را دل و وجود از تشنگی سخت می سوخت
 مسح النبي جبينه فله بريق في الخدود
 پیامبر صلی الله علیه و آله بر چهره تابناکش دست کشیده بود و لذا گونه ای تابناک داشت
 ابواه من عليا قریش جدّه خير الجدود
 پدر و مادرش از طبقه والای قریش و نیایش بهترین نیاکان است
 قتلوك يا ابن الرسول فاسكنوا نار الخلود
 تو را ای فرزند رسول کشتند و جاودانه در آتش جای گزیدند
 عقرت ثمود ناقة فاستوصلوا و جرت سوانحهم بغير الاسعد
 قوم ثمود با پی کردن ناقه ریشه کن شد، و اقبال آنان به ادبار گرائید
 فبنو رسول الله اعظم حرمة و اجل من امّ الفصيل المقعد
 حرمت آل رسول برتر و بالاتر از ناقه صالح است
 عجا لهم لما اتوا لم يمسخوا و الله يملی للطغاة الجهد

شگفتا که با کشتن فرزند پیامبر مسخ نشدند و خدا به طایغان مهلت می دهد المعجم الكبير: ۱۴۷، ذخائر العقبی: ۱۵۰، تاریخ الاسلام ۲/ ۳۴۹، اسماء الرجال ۲/ ۱۴۱، سیر اعلام النبلاء ۳/ ۲۱۴، آکام المرجان: ۱۴۷، نظم درر السمطين: ۲۱۷ و ۲۲۳ و ۲۲۴، الإصابة ۱/ ۳۳۴، مجمع الزوائد ۹/ ۱۹۹، البداية و النهاية ۲۳۱۶، ۸/ ۱۹۷ و ۲۰۰، تاریخ الخلفاء: ۸۰، الصواعق المحرقة: ۱۹۴، وسیلة المآل: ۱۹۷، مفتاح النجا: ۱۴۴، ينابيع المودة: ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۵۱، الشرف الموبد: ۶۸ کفایة الطالب: ۲۹۴ و ۲۹۵، المقتل ۲/ ۹۵، التذكرة: ۲۷۹ و ۲۸۰، تاریخ ابن عساكر ۴/ ۳۴۱، الخصائص الكبرى ۲/ ۱۲۶ و ۱۲۷، محاضرات الابرار ۲/ ۱۶۰، تاریخ الامم و الملوك ۴/ ۳۵۷، الكامل فی التاريخ ۳/ ۳۰۱، تهذيب التهذيب ۲/ ۳۵۳، البدء و التاريخ ۶/ ۱۰، اخبار الدول: ۱۰۹، نور القبس المختصر من المقتبس: ۲۶۳، تاج العروس ۳/ ۱۹۶، إحقاق الحق ۱۱/ ۵۷۰ - ۵۸۹.

۲۱- بعد از شهادت امام حسین علیه السلام بر سنگی این نوشته به دست آمد:

لا بدّ ان ترد القيامة فاطمة و قميصها بدم الحسين ملطّخ

ناگزیر باید فاطمه «علیها السلام» با پیراهن آغشته به خون حسین به قیامت وارد شود

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

ویل لمن شفعاؤه خصماؤه و الصّور فی يوم القيامة ینفخ

وای بر آن کس که به گاه قیامت و دمیدن در صور شفیعیانش دشمنانش باشند التذکره: ۲۸۴، نظم درر السّمطین: ۲۱۹، ینابیع المودّة: ۳۳۱، إحقاق الحقّ ۱۱ / ۵۶۹.

۲۲- بر دیوار دیری مکتوب بود:

أ ترجو أمّة قتلوا حسینا شفاعة جدّه يوم الحساب

آیا امّتی که حسین را کشتند شفاعت جدّش در روز حساب را امید می‌برند از راهب پیرامون شعر و نویسندۀ اش پرسیدند، او گفت: پانصد سال قبل از بعثت پیامبرتان این شعر در آن جا نوشته شده بود.

تاریخ الاسلام و الرجال: ۳۸۶، الاخبار الطوال: ۱۰۹، حیاة الحیوان ۱ / ۶۰، نور الأبصار: ۱۲۲، کفایة الطالب: ۲۹۰، إحقاق الحقّ ۱۱ / ۵۶۷-۵۶۸.

۲۳- مردی از اهالی نجران حفره‌ای کند و در آن لوحی از طلا را یافت که بر آن مکتوب بود:

أ ترجو أمّة قتلت حسینا شفاعة جدّه يوم الحساب

مفتاح النجا: ۱۳۵، إحقاق الحقّ ۱۱ / ۵۶۶.

۲۴- دیواری شکافته شد و کفی نمایان گردید و بر آن با خون مکتوب بود:

أ ترجو أمّة قتلت حسینا شفاعة جدّه يوم الحساب

تاریخ الخمیس ۲ / ۲۹۹، إحقاق الحقّ ۱۱ / ۵۶۷.

۲۵- بعد از شهادت امام حسین علیه السّلام و بریدن سر مبارکش، در منزل اول که برای نوشیدن شراب نشستند، کفی و دستی از دیوار بیرون آمده و با قلمی آهنین با خون نوشت:

أ ترجو أمّة قتلت حسینا شفاعة جدّه يوم الحساب

المعجم الكبير: ۱۴۷، ذخائر العقبی: ۱۴۴، مقتل الحسین ۲ / ۹۳، محاضر الابرار: ۲ / ۱۶۰، کفایة الطالب: ۲۹۱، تاریخ دمشق ۴ / ۳۴۲، تاریخ الاسلام ۳ / ۱۳، جمع الزوائد: ۹ / ۱۹۹، البدایة و النهایة ۸ / ۲۰۰، الصواعق المحرقة: ۱۱۶، الخصائص الكبرى ۲ / ۱۲۷، الطبقات الكبرى ۱ / ۲۳، مجمع الفوائد ۲ / ۲۱۷، وسیلة المآل: ۱۹۷، العرائس الواضحة: ۱۹۰، اسعاف الراغبین: ۲۱۷، ینابیع المودّة: ۲۳۰ و ۳۵۱، جالیة الکدر: ۱۹۸، إحقاق الحقّ ۱۱ / ۵۶۱-۵۶۵.

۲۶- بر سنگی که تاریخ کتابتش به هزار سال قبل از بعثت می‌رسید نگاشته شده بود: (در یکی از کلیساهای روم یا ششصد سال پیش از بعثت چنین مکتوب بود):

أ یرجو معشر قتلوا حسینا شفاعة جدّه يوم الحساب

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

المعجم الكبير: ۱۴۷، مقتل الحسين ۲/ ۹۳، كفاية الطالب:

۲۹۰، البداية و النهاية ۸/ ۲۰۰، مجمع الزوائد ۹/ ۱۹۹، تاريخ دمشق ۴/ ۳۴۲، التذكرة: ۲۸۳، نظم درر السمطين: ۲۹۱، مآثر الانافة في معالم الخلافة: ۱۱۷، ينابيع المودة: ۳۳۱، مختصر تذكرة القرطبي: ۱۹۴، احقاق الحق ۱۱/ ۵۵۷-۵۶۰.

۲۷- یکی از سپاهیان ابن زیاد در کربلا را پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب از خون حسین در چشمش کشید که کور شد.

نور الأبصار: ۱۲۳، الصواعق المحرقة: ۱۱۷ و ۱۹۴، اسعاف الراغبين: ۱۹۲، التذكرة: ۲۹۱، مقتل الحسين ۲/ ۱۰۴، رشفة الصادی: ۲۹۱، ينابيع المودة: ۳۳۰، إحقاق الحق: ۱۱/ ۵۵۲-۵۵۵.

۲۸- ابو رجاء گوید: علی و اهل بیت را ناسزا نگوئید، همانا مردی از بنی الهجیم (همسایه‌ای از بلهجیم) به کوفه آمد و گفت: آیا این فاسق فرزند فاسق را نمی‌بینید که خدا او را کشت!!! و منظورش حسین بن علی علیه السلام بود و خدای او را با سپیدی در سیاهی چشمش کیفر داد و او نابینا گردانید.

المناقب احمد بن حنبل (خطی)، المعجم الكبير: ۱۴۵، تاريخ دمشق ۴/ ۴۳۰، كفاية الطالب: ۲۹۶، الصواعق المحرقة: ۱۹۴، مجمع الزوائد ۹/ ۱۹۶، اخبار الدّول: ۱۰۹، المختار: ۲۲، تهذيب التهذيب ۲/ ۳۵۳، سير اعلام النبلاء ۲۱۱۳، تاريخ الاسلام ۲/ ۳۴۸، نظم درر السمطين: ۲۲۰، مفتاح النجا: ۱۵۱، رشفة الصادی: ۶۳، ينابيع المودة: ۲۲۰، وسيلة المآل: ۱۹۷، احقاق الحق ۱۱/ ۵۴۷-۵۵۰.

۲۹- از کشندگان حسین علیه السلام کسی بجا نماند مگر آن که به کیفری در دنیا چون کشته شدن، یا کوری، یا سیه‌رویی، یا زوال قدرت و سلطنت در مدتی کوتاه گرفتار شد.

التذكرة: ۲۹۰، نور الأبصار: ۱۲۳، اسعاف الراغبين: ۱۹۲، ينابيع المودة: ۳۲۲، إحقاق الحق ۱۱/ ۵۱۳.

۳۰- مردی که بین حسین علیه السلام و آب حائل شده بود و امام با جمله: «خدایا تشنه کامش فرما، خدایا تشنه‌اش دار»، نفرینش کرد، به حرارت در شکم و برودت در پشت مبتلا گردید و همچنان فریاد می‌کشید تا آن که شکمش چون شتر شکافته شد.

مقتل الحسين ۲/ ۹۱، ذخائر العقبی: ۱۴۴، الصواعق المحرقة: ۱۹۵، مجابی الدعوة: ۳۸، إحقاق الحق ۱۱/ ۵۱۴-۵۱۵.

۳۱- آنگاه که مردی به حسین علیه السلام گفت: به آتش بشارت باد، امام وی را نفرین کرد و گفت: پروردگارا به آتش در اندازش، اسب آن مرد به جنبش در آمد و در خندقی در افتاد و پای او در رکاب گیر کرد و سرازیر شد و اسب رم کرد و سر آن نگون بخت را آن قدر به زمین و سنگ و درخت کوفت تا هلاک گردید.

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

تاریخ الأمم و الملوك ۴ / ۳۲۷، المعجم الكبير: ۱۴۶، مقتل الحسين ۲ / ۹۴، ذخائر العقبی: ۱۴۴، الكامل فی التاريخ ۲۸۹۳، کفایة الطالب: ۲۸۷، وسیلة المآل: ۱۹۷، ینابیع المودة: ۳۴۲، إحقاق الحق: ۱۱ / ۵۱۶ - ۵۱۹.

۳۲- چون آب را از حسین علیه السلام دریغ داشتند، مردی به امام گفت: آب را بنگر چون دل آسمان است و تو قطره‌ای از آن نخواهی چشید تا از عطش از پای در آیی، امام گفت: خدایا وی را با عطش هلاک فرما، او هر چه آب می‌نوشید سیراب نمی‌شد تا هلاک گردید.

الصواعق المحرقة: ۱۹۵، إحقاق الحق ۱۱ / ۵۲۰.

۳۳- اشخاصی که حسین علیه السلام را از آب باز داشتند با نفرین امام با تشنگی هلاک گردیدند.

۳۴- کور شدن و سقوط دست و پای مردی که می‌خواست بند شلوار امام حسین علیه السلام را در آورد و این پس از زمانی بود که فاطمه علیها السلام را در خواب دید و حضرت او را نفرین کرد.

۳۵- قطع شدن دست مردی از آرنج که عمامه امام حسین علیه السلام را ربوده بود، او همواره با فقر و نگون بختی زیست تا هلاک گردید.

۳۶- زائل شدن عقل و بسته شدن زبان مردی که می‌خواست بگوید: من قاتل حسین‌ام.

البدایة و النهایة ۸ / ۱۷۴، ینابیع المودة: ۳۴۸، مقتل الحسين ۲ / ۴۳ - ۹۴ - ۱۰۳، تاریخ دمشق ۴ / ۳۴۰، الكامل فی التاريخ ۳ / ۲۸۳، المعجم الكبير: ۱۴۶، ذخائر العقبی: ۱۴۴، کفایة الطالب: ۲۸۷، وسیلة المآل: ۱۹۶، إحقاق الحق ۱۱ / ۵۲۲، ۵۲۵، ۵۲۸ و ۵۳۰.

۳۷- کسی که شلوار امام حسین علیه السلام را ربود زمینگیر، و آن که عمامه‌اش را برد مجذوم و آن که زره‌اش را برد دیوانه گردید، غباری سخت و تیره با باد سرخ در فضا برخاست که چیزی دیده نمی‌شد تا آن جا که مردم گمان بردند عذاب بر آنان نازل شد.

مقتل الحسين ۲ / ۳۷، إحقاق الحق ۱۱ / ۵۲۶.

۳۸- آنگاه که سر مبارک حسین علیه السلام نزد یزید برده و پیش رویش نهاده شد، کف دستی از دیوار بدرآمد و روی آن چنین نگاشت: أ تَرْجُو أُمَّةً قَتَلَتْ حُسَيْنًا شفاعة جده يوم الحساب

غرر الخصائص الواضحة: ۲۷۶، إحقاق الحق ۱۱ / ۵۴۶.

۳۹- چون سر منحوس ابن زیاد و یارانش نزد مختار انداخته شد، ماری در بین سرها نمودار شد و از همه سرها گذشت تا آن که در دهان ابن زیاد داخل و از سوراخ بینی وی بیرون شد، و از سوراخ بینی او داخل سر و از دهانش بدر آمد و این کار را تکرار می‌کرد، و مردم می‌گفتند: عیب‌الله ابن زیاد و یارانش در دنیا و آخرت خائب و خاسر و زیانکار شدند تا آن که ضجه ایشان از گریه بر حسین و فرزندان و یارانش برخاست.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

صحیح الترمذی ۹۷ / ۱۳، مقتل الحسین ۸۴ / ۲، اسد الغابة ۲ / ۲۲، المعجم الكبير: ۱۴۵، ذخائر العقبی: ۱۲۸، سیر اعلام النبلاء ۳ / ۳۵۹، مختصر تذکره القرطبی: ۱۹۲، جامع الاصول ۱۰ / ۲۵، الصواعق المحرقة: ۱۹۶، نظم درر السمطين: ۲۲۰، عمدة القاری ۱۶ / ۲۴۱، ینابیع المودة: ۳۲۱، إسعاف الراغبین: ۱۸۵، نور الأبصار: ۱۲۶، إحقاق الحق ۱۱ / ۵۴۲ - ۵۴۵.

۴۰- حرمه به زشت ترین و سیاهترین چهره درآمد، و شبی بر وی نگذشت مگر آن که وی را در میان آتش شعله‌ور فرو می‌افکندند.

التذکره: ۲۹۱، ینابیع المودة: ۳۳۰، اسعاف الراغبین: ۱۹۲، نور الأبصار: ۱۲۳، إحقاق الحق ۱۱ / ۵۳۱ - ۵۳۲.

۴۱- مردی گفت: هیچ کس بر قتل امام حسین علیه السلام یاری ننمود مگر آن که قبل از مرگ به بلایی گرفتار آمد. در این هنگام پیری سالخورده گفت: من در کربلا (جزء سپاه کفر) بودم، و تا این ساعت با حادثه‌ای ناروا بر نخوردم، در همان آن چراغ خاموش شد، پیر مرد برای تعمیر چراغ برخاست و در حین تعمیر، آتش او را فرا گرفت، و او به سوی فرات دوید و خود را در آن افکند، ولی بیشتر شعله‌ور شد تا آن که ذغال گردید.

مقتل الحسین: ۶۲، تهذیب التهذیب ۲ / ۳۵۳، المختار: ۲۲، تاریخ دمشق ۴ / ۳۴۰، کفایة الطالب: ۲۷۹، التذکره: ۲۹۲، وسیلة المآل: ۱۹۷، نظم درر السمطين: ۲۲۰، سیر اعلام النبلاء ۳ / ۲۱۱، الصواعق المحرقة: ۱۹۳، ینابیع المودة: ۳۲۲، مفتاح النجاء (خطی)، إسعاف الراغبین: ۱۹۱، إحقاق الحق ۱۱ / ۵۳۶ - ۵۳۹.

۴۲- درختی که به اعجاز پیامبر صلی الله علیه و آله بارور شده بود، بعد از شهادت امام حسین علیه السلام از ساقه‌اش خون تازه جوشیدن گرفت و برگهایش پژمرده و خشکید و از آن چون خونابه‌ای فرو می‌چکید.

ربیع الأبرار: ۴۴، التحفة العلیة و الآداب العلمیة: ۱۶، مقتل الحسین ۲ / ۹۸، إحقاق الحق ۱۱ / ۴۹۴ - ۴۹۷.

۴۳- کاسه‌ای که از لشکرگاه امام حسین علیه السلام به غارت رفته بود به خاکستر تبدیل شد.

المعجم الكبير: ۱۴۷، سیر اعلام النبلاء ۳ / ۲۱۱، تاریخ الاسلام ۲ / ۳۴۸، تهذیب التهذیب ۲ / ۳۵۳، مقتل الحسین ۲ / ۹۰، ذخائر العقبی: ۱۴۴، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۹۷، الصواعق المحرقة: ۱۹۲، نظم درر السمطين: ۲۲۰، الخصائص ۲ / ۱۲۶، ینابیع المودة: ۳۲۱، إحقاق الحق ۱۱ / ۵۰۳ - ۵۰۵.

۴۴- گوشت شتری از لشکرگاه امام را در قبیله‌ای تقسیم کردند، ولی دیگ آتش گرفت.

چیزی از ترکه امام حسین علیه السلام را بر دیگی نهادند، دیگ به آتش بدل شد.

گوشت شتری از لشکر امام که به غارت رفته بود چون حنظل تلخ گردید.

نظم درر السمطين: ۲۲۰، المحاسن و المساوی: ۶۲، المعجم الكبير: ۱۴۷، مجمع الزوائد ۹ / ۱۹۶، تاریخ دمشق ۴ / ۳۴۰، تاریخ الاسلام ۲ / ۳۴۸، سیر اعلام النبلاء ۳ / ۲۱۱، تهذیب التهذیب ۲ / ۳۵۳، الخصائص الكبرى ۲ /

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه علیکم یا اهل البیت والنبوه

۱۲۶، تاریخ الخلفاء: ۸۰، مقتل الحسین ۲ / ۹۰، التذکره: ۲۷۷، نور الأبصار: ۱۲۳، إحقاق الحق ۱۱ / ۵۰۶-۵۱۰.

۴۵- بعد از شهادت حسین علیه السلام سر مبارکش نزد ابن زیاد آورده شد، پرسید: قاتل او کیست؟ مردی برخاست و گفت: من، و در همین هنگام چهره‌اش سیاه شد.
ذخائر العقبی: ۱۴۹، إحقاق الحق ۱۱ / ۵۴۰.

۴۶- در دل شب از جایگاه سر مبارک امام نور به آسمان ساطع شد و بدین جهت راهبی اسلام آورد.
التذکره: ۲۷۳، مقتل الحسین ۲ / ۱۰۲، الصواعق المحرقة: ۱۱۹، رشفة الصادی: ۱۶۴، ینایع المودة: ۳۲۵، إحقاق الحق ۱۱ / ۴۹۸-۵۰۲.

۴۷- صبح روز پس از شهادت امام حسین علیه السلام غذای مطبوخ در دیگها به خون و آب در ظروف به خون تبدیل گردید.

نظم در السمطين: ۲۲۰، إحقاق الحق ۱۱ / ۵۰۲.

۴۸- هیچ زنی در عطریات به یغما رفته از لشکر امام بهره نگرفت، مگر آن که به پیسی گرفتار شد.

العقد الفرید ۲ / ۲۲۰، عیون الأخبار ۱ / ۲۱۲، إحقاق الحق ۱۱ / ۵۱۱۱.

آنچه تاکنون در این نوشتار آمد، اندکی است از بسیار که از کتب اهل سنت روایت شد و اما از مصادر شیعه روایات زیاد از آیات بینات که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام متحقق شد به میان آمده که اندکی از آن را یاد آور می‌شویم.

۴۹- بعد از شهادت امام حسین علیه السلام جغد، سوگند یاد که دیگر در آبادی مسکن نگزیند و جز در خرابه جای نگیرد، همواره روزها را روزه دار بوده تا سیاهی شب دامن گسترده و آنگاه برای امام ناله سر می‌دهد، و قبل از شهادت امام جایگاه جغد در منازل و قصرها و خانه‌های آباد بود و بگاه غذا خوردن مردم به پرواز در آمده و پیش روی مردم نشسته و از آب و غذای آنان می‌خورد و می‌آشامید و به جایگاهش بازمی‌گشت.

۵۰- بعد از شهادت امام، کبوتر خوش آهنگ هماره بر قاتلان حسین علیه السلام نفرین می‌کنند.

۵۱- بعد از شهادت امام، آسمان خون و خاکستر بارید.

۵۲- بعد از شهادت امام، از آسمان خاک سرخ بارید.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

۵۳- بعد از شهادت امام حسین علیه السلام مردم بیت المقدس سنگی و یا کلوخی و یا صخره‌ای را بر نداشتند، مگر آن که دیدند از زیرش خون می‌چکد. دیوارها چون خون بسته سرخ بود، و سه روز از آسمان خون تازه بارید.

۵۴- بعد از شهادت امام حسین علیه السلام چهار هزار فرشته فرود آمدند. آنان غبار آلوده و ژولیده تا روز قیامت - قیام قائم «عج» - بر او می‌گریند، و رئیس آنان فرشته‌ای منصور نام است.

۵۵- بعد از شهادت امام حسین علیه السلام «سرخ‌ای» از سوی باختر و سرخی‌ای از جانب خاور برخاسته و بالا آمد، تا آن جا که نزدیک بود در میانه آسمان به هم برسند.

۵۶- بعد از شهادت امام حسین علیه السلام تا چهل روز مردم درنگ کرده (می‌دیدند که) خورشید بگاه طلوع و غروب سرخ فام بود و این گریه آن بود.

۵۷- بعد از شهادت امام حسین علیه السلام از آسمان خون بارید و شب‌نم آکنده از خون شد و هنگامی که شتران برای خوردن آب راهی جویبارها شدند آن را خون یافتند.

۵۸- آسمان جز بر یحیی بن زکریا و حسین علیهما السلام نگریست و گریه‌اش چنین بود که چون به لباسی می‌رسید اثری چون اثر کک (کیک) از خون می‌گذاشت.

۵۹- بعد از شهادت امام حسین علیه السلام هفت آسمان و هفت زمین با هر چه در آنهاست و بهشتیان و دوزخیان و آنچه دیده می‌شد یا قابل رؤیت نبود بر او گریستند.

۶۰- بعد از شهادت امام حسین علیه السلام همه چیز بر او گریست، حتی وحوش بیابان و ماهیان دریا، و پرندگان آسمان، آفتاب و ماهتاب و ستارگان و آسمان و زمین و مؤمنان انس و جن و همه فرشتگان آسمان و زمین و رضوان و مالک و حاملان عرش.

۶۱- بعد از شهادت امام حسین علیه السلام شبانگاه تا بامداد وحوش بر قبر مبارکش گردن کشیده، نوحه سروده بر وی همی گریستند.

۶۲- بعد از شهادت امام حسین علیه السلام تا چهل بامداد آسمان با خون و زمین با سیاهی و تیرگی و آفتاب با حمزه گریستند، و کوهها پاره پاره و پراکنده، و دریاها منفجر گردیده، و آن فرشتگان در کنار قبر مبارک می‌گریند و از گریه آنان تمام فرشتگان آسمان و زمین و هوا می‌نالند.

۶۳- امیر المؤمنین علیه السلام چون این آیه را خواند: فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ «۱» حسین علیه السلام نزدش رسید، امیر المؤمنین فرمود: حسین بزودی مقتول گردد و آسمان و زمین بر وی بگریند.

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

۶۴- فاطمه علیها السلام بر حسین علیه السلام با ناله گریست.
 ۶۵- بگاه شهادت حسین علیه السلام جنتیان بر وی نوحه سرایی کردند:
 انّ الرّماح الواردات صدورها نحو الحسین، تقاتل التّنزیلا
 حقّا که تیرهای پرتاب شده به سوی حسین در واقع قرآن را هدف گرفتند
 و یهلّلون بأن قتلّت و إنّما قتلوا بک التّکبیر و التّهلیل
 با کشتنت تهلیل گفتند و همانا با قتل تو آنان تکبیر و تهلیل را کشتند
 فکانما قتلوا اباک محمّدا صلّی علیه الله او جبریلا
 پس گوئیا پدرت محمّد صلّی الله علیه و آله را کشتند که خدا و جبرئیل بر او درود فرستاده‌اند
 یا ابن الشّهِید و یا شهیدا عمّه خیر العمومه جعفر الطّیار
 ای شهیدی که بهترین عمویت جعفر طیار نیز شهید شده است
 عجباً لمصقول اصابک وحده فی الوجه منک و قد علاک غبار
 عجباً از شمشیری که به گاه برخاستن غبار تیزیش بر تو فرود آمد
 ایا عین جودی و لا تجمدی وجودی علی الهالک السید
 ای دیده از گریه دریغ مکن و بر سید (سید الشهداء) گریه سر ده
 فبالطّف أمسی صریعا فقد رزئنا الغداة بأمر بدی
 در کربلا او شهید و ما عزادار اویم

نساء الجنّ یبکین من الحزن شجّیات و أسعدن بنوح للنساء الهاشمیات
 زنان جن با اندوه می‌گریند و با زنان هاشمیه در نوحه سرایی، هماهنگ
 و یندبن حسینا عظمت تلک الرزّیات و یلطنن خدودا کالدّنانیر نقّیات

و یلبسن ثیاب السّود بعد القصبّیات و در لباس سیاه بر حسین از سر مصیبتی بزرگ نوحه سرایند و بر چهره‌های
 زیبایشان سیلی می‌زنند المناقب ابن شهر آشوب ۴/ ۷۵۴ به بعد، کامل الزیارة: از ۷۵ به بعد، امالی صدوق
 مجلس ۲۷، علل الشرائع ۱/ ۲۱۷، امالی مفید، بحار الانوار ۴۵/ ۲۰۱- ۲۴۱ و مصادر دیگر که جدا زیادند.

نویسندگان مقتل تا زمان سید بن طاوس

فقط یزید و همپالکیهایش نبودند که با حسین علیه السلام جنگیدند، بلکه همه حاکمان پس از یزید نیز در مقابل
 ارادتمندان ساحت قدس حسین شهید علیه السلام ایستادند و کوشیدند بر روی واقعه کربلا پرده کشیده، یا آن را
 مخدوش سازند. لیکن پروردگار ابا دارد جز آن که نورش را به اتمام برد، اگر چه مشرکان آن را نپسندند، ولی

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

از زمان وقوع واقعه کربلا تا این هنگام بسیاری از افراد با آیینهای گونه گون و زبانهای ناهمگون در باره کربلا کتابها نوشته اند.

سوگمندان از بیشتر کتب مقاتل کهن جز اسمی بر جای نمانده است و یا به آتش کشیده شده و یا به سرقت رفته، و یا دستخوش تلف و نابودی گردیده است. و این از آن روست که از حسین علیه السلام و قیامش نامی و نشانی بجای نماند تا مبادا آزاد مردان و آزادیخواهان از آن راه بگذرند و درس حریت بیاموزند و آنچه از مقاتل کهن به دست ما رسیده بسیار ناچیز است یا تاریخ از آنها نامی به میان آورده بسیار اندک است. در این فصل نام کسانی برده می شود که از زمان واقعه کربلا تا زمان سید بن طاوس و زمان تالیف این کتاب مقتل نوشته اند.

(۱) أبو القاسم أصبغ بن نباتة مجاشعی تیمی حنظلی.

او از خواص اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام و از جمله شرطه الخمیس است که بعد از علی علیه السلام عمری دراز یافت و بعد از ۱۰۰ هجری در گذشت.

او مقتل حسین علیه السلام را نگاشته است، و ظاهراً باید نخستین کسی باشد که مقتل حسین را نگاشته، و الله اعلم. (الفهرست: ۳۷-۳۸ ش ۱۰۸، الذریعة: ۲۲/۲۳-۲۴ ش ۵۸۳۸).

(۲) أبو مخنف لوط بن یحیی بن سعید بن محنف بن سالم أزدی غامدی.

او چهره شناخته شده و شیخ اصحاب اخبار در کوفه است، و از جعفر بن محمد علیهما السلام، روایت می کند، و این سخن که: او از ابو جعفر علیه السلام روایت دارد، صحیح به نظر نمی رسد.

به نظر کشی او از اصحاب امیر المؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام است، لیکن صحیح آنست که پدرش از اصحاب علی علیه السلام است و خود، حضرت را ملاقات نکرده است.

او مقتل الحسین - قتل الحسین علیه السلام - را نگاشته است. کتاب مقتل الحسین که اخیراً به نام ابی مخنف چاپ شده، بی تردید از او نیست. بلکه از آن متأخران می باشد. بعضی از متأخران این احتمال را می دهند که به قلم سید بن طاوس باشد و او آن را از مقتل ابی مخنف گرفته در آن کاهش و یا افزایش داده است. از مقتل ابی مخنف جز آنچه طبری در تاریخش آورده است چیزی در دست ما نیست.

رجال نجاشی: ۳۲۰ ش ۸۷۵، الفهرست: ۱۲۹ ش ۵۷۳، المعالم: ۹۳-۹۴، ش ۶۴۹، الذریعة ۲۲/۲۷ ش ۵۸۵۹.

(۳) أبو أحمد عبد العزيز بن یحیی بن أحمد بن عیسی الجلودی.

از اصحاب ابو جعفر علیه السلام استاد جعفر بن قولویه است. صاحب کتاب مقتل ابی عبد الله الحسین علیه السلام است. (رجال نجاشی: ۲۴۰-۲۴۴ ش ۶۴۰، الذریعة ۲۲/۲۵ ش ۵۸۵۱).

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

(۴) ابو عبد الله - ابو محمد - جابر بن یزید جعفی.

عربی نژاد بوده، ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما السلام را زیارت کرده و در سال ۱۲۸ وفات یافت. او مقتل اَبی عبد الله الحسین علیهما السلام را نوشته است. (رجال نجاشی: ۱۲۸ ش ۳۳۲، الذریعة ۲۲ / ۲۴ ش ۵۸۴۰).

(۵) عبد الله ابن أحمد - محمد - بن أبی الدنيا.

از اهل تسنن است و در سال ۲۸۱ ه. ق. در گذشت. او کتاب مقتل الحسین علیه السلام را نوشته است. الفهرست: ۱۰۴ ش ۴۳۸، المعالم: ۷۶ ش ۵۰۶، سیر اعلام النبلاء ۱۳ / ۴۰۳.

(۶) أبو الفضل سلمة بن الخطاب البراوستانی الأزدورقانی.

او کتاب مقتل الحسین علیه السلام را نوشته است.

رجال نجاشی: ۱۸۷، ش ۴۹۸، الفهرست: ۷۹، ش ۳۲۴، المعالم: ۵۷، ش ۳۷۸، الذریعة ۲۲ / ۲۵، ش ۵۸۴۷.

(۷) ابو الحسن علی بن محمد المدائنی.

عامی مذهب بوده، کتابهایش نیکوست، وفاتش سال ۲۲۴ ه. ق. است. او «مقتل الحسین علیه السلام» یا «سیره در مقتل الحسین علیه السلام» را نگاشته است. (الفهرست: ۹۵، ش ۳۹۵، المعالم: ۷۲، ش ۴۸۶).

(۸) ابو زید عماره بن زید خیوانی همدانی.

او کتاب مقتل الحسین بن علی علیهما السلام را نوشته است.

رجال نجاشی: ۳۰۳، ش ۸۲۷، الذریعة ۲۲ / ۲۶، ش ۵۸۵۵.

(۹) احمد بن عبد الله بکری

صاحب کتاب «مقتل ابی عبد الله الحسین» علیه السلام. نسخه‌ای از آن در کتابخانه دانشگاه قزوین در شهر فاس مغرب ضمن مجموعه ۳ / ۵۷۵ با نام «حدیث وفات سیدنا الحسین» موجود است.

(۱۰) ابو جعفر محمد بن احمد بن یحیی بن عمران بن عبد الله بن سعد بن مالک اشعری قمی،

معروف به دبه شیب.

او کتاب «مقتل ابی عبد الله الحسین علیه السلام» را نوشته است.

رجال النجاشی: ۳۴۸ - ۳۴۹، ش ۹۳۹، الذریعة ۲۲ / ۲۷، ش ۵۸۶۱.

(۱۱) ابو عبيدة معمر بن المثنی التیمی.

سید بن طاوس در این کتاب از او روایت می‌کند، وفاتش ۲۱۰ ه. ق. است. او کتاب «مقتل ابی عبد الله الحسین علیه السلام» را نگاشته است. (الذریعة ۲۲ / ۲۸، ش ۵۸۷۳).

(۱۲) هشام بن محمد بن السائب بن بشر بن زید.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

عالم به ایام مشهور به فضل و علم و اختصاصی ویژه به مذهب ما دارد. او کتاب مقتل الحسین علیه السلام را نوشته است. (رجال نجاشی: ۴۳۴-۴۳۵، ش ۱۱۶۶).

(۱۳) ابو المفضل نصر بن مزاحم منقری عطار.

کوفی است و مستقیم الطریقه (شیعه)، وفاتش ۲۱۲ ه. ق. است. او صاحب کتاب مقتل الحسین علیه السلام است. رجال النجاشی: ۴۲۷-۴۲۸، ش ۱۱۴۸، الفهرست: ۱۷۱-۱۷۲، ش ۷۵۱، المعالم: ۱۲۶، ش ۸۵۱، الذریعه ۲۲/۲۹، ش ۵۸۷۴، فهرست ابن النديم: ۱۰۶.

(۱۴) ابو عبد الله محمد بن عمر واقدي مدنی بغدادی.

صاحب کتاب الآداب وفاتش ۲۰۷ ه. ق. کتاب «مقتل ابی عبد الله الحسین علیه السلام» از اوست. الذریعه: ۲۲/۲۸ ش ۵۸۶۹، فهرست ابن النديم: ۱۱۱، الوافی بالوفیات ۴/۲۳۸.

(۱۵) أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی.

صاحب کتاب «مقتل الحسین علیه السلام».

الفهرست: ۱۵۶-۱۵۷، ش ۶۹۵، المعالم: ۱۱۱-۱۱۲، ش ۷۶۴، الذریعه ۲۲/۲۸، ش ۵۸۶۷.

(۱۶) محمد بن علی بن فضل بن تمام بن سکین.

استاد ابن الغضائری و در طبقه صدوق است، او ثقه، شریف، صحیح الاعتقاد و دارای تألیفات نیکو است. او صاحب کتاب «مقتل ابی عبد الله الحسین علیه السلام» است. رجال النجاشی: ۳۸۵، ش ۱۰۴۶، الذریعه ۲۲/۲۸، ش ۵۸۶۸.

(۱۷) أبو عبد الله محمد بن زکریا بن دینار الغلابی.

مولای بنی غلا، او چهره‌ای شناخته شده از وجود اصحاب ما در بصره است.

وفاتش در سال ۲۹۸ ه. ق. اتفاق افتاد. او صاحب کتاب «مقتل الحسین علیه السلام» است.

رجال النجاشی: ۳۴۶-۳۴۷، ش ۹۶۳، فهرست ابن النديم: ۱۲۱.

(۱۸) أبو جعفر محمد بن یحیی الطیار قمی.

شیخ اصحاب ما در عصرش ثقه و عین و کثیر الحدیث بود. کتاب مقتل الحسین علیه السلام از اوست.

رجال النجاشی: ۳۵۳، ش ۹۴۶.

(۱۹) ابن واضح یعقوبی أحمد بن إسحاق.

اخباری شهیر، صاحب تاریخ یعقوبی، متوفای بعد از ۲۹۲ یا سال ۲۸۴. او متأخر بر ابی مخنف است. کتاب «مقتل

الحسین علیه السلام» از اوست. (الذریعه ۲۲/۲۳، ش ۵۸۳۳).

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

(۲۰) أبو إسحاق إبراهيم بن إسحاق أحمری نهاوندی.

او شخصیتی پر تلاش بود و کتب او در کمال استواری است، قاسم بن محمد بن همدانی از وی حدیث استماع نمود. وی متوفای سال ۲۶۹ ه. ق. می باشد. کتاب «مقتل الحسین بن علی علیهما السلام» از اوست. الفهرست: ۷، ش ۹، المعالم: ۷، ش ۲۷، رجال النجاشی: ۱۹، ش ۲۱، الذریعة ۲۲ / ۲۳، ش ۵۸۳۴.

(۲۱) إبراهيم بن محمد بن سعید بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود ثقفی.

زادگاهش کوفه و سکونتش در اصفهان بود، زیدی مذهب بود و بعد اثنا عشری شد، وفاتش سال ۲۸۳ ه. ق. اتفاق افتاد. مؤلف کتاب مقتل الحسین علیه السلام است.

الفهرست: ۴-۵، ش ۷، المعالم: ۳، ش ۱، رجال النجاشی: ۱۶-۱۷، ش ۱۹، الذریعة ۲۲ / ۲۳، ش ۵۸۳۵. (۲۲) أبو الحسین الشافعی.

صاحب مفید در حدیث، نجاشی بواسطه استادش أحمد بن عبد الواحد بن عبدون از او روایت می کند. کتاب المقتل از اوست. (الذریعة ۲۲ / ۲۱-۲۲، ش ۵۸۲۵).

(۲۳) ابن شهر آشوب.

أبو جعفر الحسینی در شرح شافیه از او روایت می کند. کتاب المقتل نگاشته اوست. الذریعة ۲۲ / ۲۲، ش ۵۸۲۷.

(۲۴) محمد بن حسن بن علی طوسی.

مصنف کتاب مقتل الحسین علیه السلام است.

الفهرست: ۱۵۹-۱۶۱، ش ۶۹۹، المعالم: ۱۱۴-۱۱۵، ش ۷۶۶، الذریعة ۲۲: ۲۷، ش ۵۸۶۳.

(۲۵) نجم الدین جعفر بن نجیب الدین محمد بن جعفر بن أبی البقاء هبة الله بن نما حلّی.

متوفی به سال ۶۴۵ ه. ق. کتاب «مثیر الاحزان و منیر سبل الاشجان» در مقتل از اوست. الذریعة ۱۹ / ۳۴۹، ش ۱۵۵۹-۲۲ / ۲۲.

(۲۶) ابو عبید القاسم بن سار - سلام - الهروی.

متوفی به سال ۲۲۴ ه. ق. (التحییر ذهبی ۱ / ۱۸۵).

(۲۷) عبد الله بن محمد بن عبد العزيز بغوی.

متوفی به سال ۳۱۷ ه. ق. کتاب «مقتل الحسین علیه السلام» از اوست. کشف الظنون ۲ / ۱۷۹۴.

(۲۸) عمر بن حسن بن علی بن مالک شیبانی.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

متوفی به سال ۳۳۹ ه. ق. کتاب «مقتل الحسین بن علیّ علیهما السّلام» نگاشته اوست.
معجم المؤلفین ۷ / ۲۸۲.

(۲۹) ضیاء الدّین أبو المؤید الموقّ بن أحمد خوارزمی.

متوفی به سال ۵۶۸ ه. ق. دارای کتاب «مقتل الحسین علیه السّلام» است که در دو جلد قطور جای گرفته.
(۳۰) ابو القاسم محمود بن مبارک واسطی.

متوفی به سال ۵۹۲ ه. ق. مؤلف کتاب «مقتل الحسین علیه السّلام» است. (ایضاح المکنون ۲ / ۵۴۰).

(۳۱) عزّ الدین عبد الرزاق جزری.

متوفی به سال ۶۶۱ ه. ق. کتاب «مقتل الشّهِید الحسین علیه السّلام» از اوست.

(۳۲) سلیمان بن أحمد طبرانی.

متوفی به سال ۳۶۰ ه. ق. او مؤلف کتاب «مقتل الحسین علیه السّلام» است. ابن مندۀ در نهایت المعجم الكبير جزوهای رسا در ترجمه حال طبرانی آورده و در صفحه ۳۶۲ شماره ۳۹ همین کتاب، کتاب مقتل الحسین را به نام طبرانی ثبت کرده است.

(۳۳) علیّ بن موسی بن جعفر بن طاوس.

متوفی به سال ۶۶۴ ه. ق. همین کتاب «ملهوف علی قتلی الطفوف» از اوست. و کتاب «المصرع الشّین فی قتل الحسین علیه السّلام» نیز نگاشته اوست.

شرح حال موجز سیّد بن طاوس

او سیّد رضی الدّین أبو القاسم علیّ بن سعد الدّین أبی إبراهیم موسی بن جعفر بن محمّد بن أحمد بن محمّد بن طاوس است. نسب والایش از پدر به امام مجتبی علیه السّلام و از مادر به امام حسین علیه السّلام می‌رسد و از همین رو به ذو الحسین ملقب گردیده است.

او به ابن طاوس معروف شد زیرا که یکی از نیاکانش به نام ابو عبد الله محمّد بن اسحاق بن الحسن خوش منظر با پاهایی نازیبا بود و از همین رو طاوسش خواندند و اولاد و احفادش بدین عنوان ملقب شدند.

او در نیمه محرم سال ۵۸۹ در حلّه متولّد شد، این قول که تولّدش در رجب سال ۵۸۷ بوده سخنی ضعیف است. ابن طاوس در حلّه نشو و نما یافت و مقدّمات را در آن جا فرا گرفت. او تا سال ۶۰۲ در حلّه بود و نزد اساتید زیادی تلمذ نمود و از جمعی دیگر اجازه گرفت، که از جمله ایشانند:

پدرش سعد الدین موسی.

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

جدّش ورام بن ابی فراس نخعی. آن گونه که ابن طاوس می گوید پدر و جدّش ورام در تربیت وی بیشترین اهتمام را نموده، تقوی و تواضع را بدو آموختند.

ابو الحسن علی بن یحیی الخياط - الحناط - سوراوی حلّی حسین بن احمد سوراوی اسعد بن عبد القادر محمد بن جعفر بن هبة الله حسن بن علی الدّرابی محمد السوراوی محمد بن معد الموسوی فخار بن معد الموسوی حیدر بن محمد بن زید الحسینی سالم بن محفوظ بن عزیزة الحلّی جبرئیل بن احمد السوراوی علی بن الحسین بن احمد الجوانی حسین بن عبد الکریم الغروی محمد بن عبد الله بن علی بن زهرة الحلّی ابن طاوس نزد اساتیدی غیر شیعه تلمذ کرد و از آنان اجازت گرفت و فضیلت شیعه را در روایت از آنان توجیه فرمود، که از جمله آنانند: محمد بن محمود النجّار.

مؤید الدّین محمد بن محمد قمی.

ابن طاوس با زهرا خاتون دخت وزیر شیعی ناصر بن مهدی ازدواج فرمود، و بدین ازدواج راغب نبود، چه وصلت با چنین خانواده ها گرایش به دنیا را در پی دارد.

و ما از حال مشار الیها اطلاع کافی نداریم. ما نمی دانیم آیا او برای سیّد فرزندی آورد یا خیر. فرزندان معروف سیّد همگی از امّ ولدها بودند.

سیّد ارتباط نیکویی با متصدیان حکومت چون وزیر علقمی محمد بن احمد و برادران وی و پسرش داشت. سید روابط حسنه ای با خلیفه مستنصر عباسی داشت، تا آن جا که خلیفه در جانب شرقی شهر خانه ای برای سیّد مهیا ساخته بود.

خلیفه تلاش ورزید که سیّد بن طاوس را به مسائل سیاسی کشانده و نقابت تمام طالبیین را به عهده وی گزارد که سیّد بشدت امتناع ورزید.

مستنصر کوشید سیّد را به عنوان سفیر نزد حاکم مغول گسیل دارد که این را هم نپذیرفت. نخستین فرزند سیّد در ۹ محرم ۶۴۳ ه. ق. در حلّه متولّد گردید، و فرزند دوّم سیّد در ۸ محرم سنه ۶۴۷ در نجف به دنیا آمد.

آنچه از کتب سیر و تراجم به دست می آید این است که سیّد در ۶۴۱ ه. ق. به حلّه بازگشت و در ۶۴۵ ه. ق. به نجف رفت و از آن جا در ۶۴۹ به کربلا رفت و در ۶۵۲ به عزم سامره بار سفر برپست و هنگام رسیدن به بغداد در همان جا رحل اقامت افکند، و هنگام سقوط بغداد به دست مغول، سیّد در بغداد بود.

چون هلاکو خان وارد مستنصریه شد از علماء این مسأله را پرسید که: آیا حاکم مسلمان ظالم افضل است یا حاکم کافر عادل؟ کسی به این پرسش پاسخی نداد جز سیّد که فرمود: حاکم کافر عادل افضل است و در این فتوی بقیه علماء از سیّد تبعیت کردند.

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

روشن است که این فتوای سید از باب تقیه برای حفظ جان مسلمانان بود، چه خدا می‌داند اگر این فتوی نبود معلوم نیست آیا در بغداد مسلمانی جان سالم بدر می‌برد یا نه.

در ۱۰ ماه صفر سال ۶۵۶ بود که هلاکو سید بن طاوس را احضار کرده و به وی امان داد و سید به حلّه رفت. در ۹ محرم ۶۵۸ سید در نجف در خانه‌اش بود. و در ۱۴ ربیع الاول سال ۶۵۸ در بغداد در خانه‌اش بود. آمده است که: هلاکو نقابت علویان را در سال ۶۵۶-۶۶۱ به سید داد و ظاهر آن است که در ۶۵۶ نقابت بغداد و در ۶۶۱ نقابت همه طالبیان را بدو داد.

سید در ابتداء از پذیرفتن نقابت سر باز زد لیکن نصیر الدین طوسی بدو اعلام کرد که نپذیرفتن آن موجب مرگش می‌گردد و بدین ترتیب سید بناچار پذیرفت. در بامداد روز دوشنبه ۵ ذی القعدة ۶۶۴ ه. ق. در بغداد رحلت نمود، و آرزوی دیرینش که دفن در نجف بود با دفن در نجف تحقق یافت.

راهیابی به زندگی سید بن طاوس در دوران پایانی زندگی او بسیار دشوار است. برخی گویند: در سمت نقابت وفات نمود، چنان که گفته شده: در اواخر عمر از نقابت عزل گردیده بود، یا او و برادرش را شهید کردند. سید قسمت اول کتاب الملاحم خود را در ۱۵ محرم ۶۶۳ هنگام خروج از بغداد به عزم زیارت نجف و توقفش در حلّه نوشت.

در جمادی الاولى ۶۶۴ ه. ق. به بعضی از شاگردانش اجازه داد. این که ابن طاوس در سال ۶۲۷ ه. ق. به قصدی جز زیارت خانه خدا از عراق خارج شده باشد به ما نرسیده است.

وضع مالی سید بن طاوس، خوب بود و در وصیت به فرزندان یاد آور شد که به دلیل تأسی به پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام طلا و نقره به ارث ننهاد، و املاک و باغاتی را به یادگار گذارد.

معروف است که سید صاحب کرامات بوده که بعضی را در نوشته‌هایش آورده و پاره‌ای دیگر را شرح حال نویسان او آورده‌اند، تا آن جا که گفته می‌شد: او ارتباط مستقیم با حجة المنتظر عجل الله فرجه داشت، و گفته شده که اسم اعظم به وی اعطا گردیده لیکن اجازه نداشت آن را به فرزندان بیاموزد.

ابن طاوس را سه برادر بود: ۱- شرف الدین أبو الفضل محمد عزّ الدین حسن. ۲- جمال الدین أبو الفضائل احمد پدر غیاث الدین عبد الکریم. ۳- ابن طاوس چهار دختر داشت که نام دو نفر آنها در کتابها آمده است. شرف الاشراف. فاطمه.

سید همواره از دخترانش با مباهات یاد می‌کرد، زیرا قرآن را از حفظ داشتند.

شرف الاشراف در ۱۲ سالگی و فاطمه پایین‌تر از ۹ سالگی قرآن را حفظ نمودند، و سید دو نسخه قرآن برای آن دو وصیت کرد.

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

سید را وصایای زیادی است که فرزندان خود و شیعیان را به ملازمت تقوی و ورع و عزلت از مردم در حد امکان تشویق می‌کرد، چه اختلاط با مردم موجب دوری از خدای متعال می‌گردد.

سید بن طاوس دارای کتابخانه معظمی بود که برایش فهرست تألیف گردید، و از کتابخانه‌های مهمی است که در تاریخ ثبت است.

سید بن طاوس همواره بر التزام به تقوی و پایبندی به اخبار رسیده از پیامبر و اهل البیت علیهم الصّلاه و السّلام تشویق می‌کرد، چه، اخبار منبع اصیل معرفت دین است.

[تألیفات سید بن طاوس]

سید تألیفاتی سودمند در علوم گوناگون دارد که از آن جمله است:

- ۱- الامان من اخطار الأسفار و الزمان أنوار اخبار أبی عمر الزاهد. ۲- الأنوار الباهرة فی انتصار العترة الطاهرة.
- ۳- الأسرار المودعة فی ساعات الليل و النهار. ۴- أسرار الصلاة و أنوار الدعوات. ۵- ثمرات المهجة فی مهمات الاولاد. ۶- البشارات بقضاء الحاجات علی يد الأئمة بعد الممات. ۷- الدروع الواقية من الاخطار. ۸- فلاح السائل و نجاح المسائل فی عمل اليوم و اللیل. ۹- فرج المهموم فی معرفة الحلال و الحرام من علوم النجوم. ۱۰- فرحة الناظر و بهجة الخواطر. ۱۱- فتح الأبواب بین ذوی الالباب و ربّ الأرباب فی الاستخارة و ما فیها من وجوه ۱۲ الصّواب. ۱۳- فتح الجواب الباهر فی خلق الکافر. ۱۴- غیاث سلطان الوری لسکّان الثری. ۱۵- الإبانة فی معرفة أسماء کتب الخزنة. ۱۷- إغاثة الداعی و إعانة الساعی. ۱۸- الإجازات لكشف طرق المفازات. ۱۹- الإقبال بالأعمال الحسنة. ۲۰- الاصطفاء فی أخبار المملوک و الخلفاء. ۲۱- جمال الأسبوع فی العمل المشروع. ۲۲- الکرامات. ۲۳- کشف المحجة لثمره المهجة. ۲۴- لباب المسرّة من کتاب ابن أبی قرّة. ۲۵- الملہوف علی قتلی الطفوف. ۲۷- المنامات الصادقات. ۲۸- سالک المحتاج إلی مناسک الحاج. ۲۹- المضمار للسباق و اللحاق بصوم شهر إطلاق الأرزاق و عتاق الأعناق. ۳۰- مصباح الزائر و جناح المسافر. ۳۱- مهج الدّعوات و منهج العنايات. ۳۲- محاسبة النفس. ۳۳- المهمات فی إصلاح المتعبد و تتمات لمصباح المتهجد. ۳۴- المجتنی من الدعاء المجتبی. ۳۵- مختصر کتاب ابن حبیب. ۳۷- المنتقى فی العوذ و الرقی. ۳۸- المواسعة و المضايقة. ۳۹- القبس الواضح من کتاب المجلس الصالح. ۴۰- ربيع الألباب. ۴۱- ریّ الظمان من مرویّ محمد بن عبد الله بن سلیمان روح الأسرار و روح الأسمار. ۴۲- السعادات بالعبادات التي ليس لها أوقات معيّنة. ۴۳- سعد السّعود للنفس. ۴۴- شفاء العقول من داء الفضول فی علم الأصول. ۴۵- التّحصيل من التّذیل. ۴۶- التّحصيل من أسرار ما زاد من أخبار کتاب الیقین. ۴۷- التمام لمهام شهر الصّیام. ۴۸- تقریب السالک إلی خدمة المالك. ۴۹- الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف. ۵۰- التراجم فيما ذكره عن الحاكم. ۵۱- التعريف للمولد الشريف. ۵۲-

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

التَّشْرِيفُ بِالْمَنْنِ فِي التَّعْرِيفِ بِالْفَتَنِ. ۵۳- التَّشْرِيفُ بِتَعْرِيفِ وَقْتِ التَّكْلِيفِ. ۵۴- التَّوْفِيقُ لِلْوَفَاءِ بَعْدَ تَفْرِيقِ دَارِ الْفَنَاءِ. ۵۵- طَرَفٌ مِنَ الْأَنْبَاءِ وَالْمَنَاقِبِ فِي شَرَفِ سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَعَتَرَةِ الْأَطْيَابِ. ۵۶- الْيَقِينُ فِي اخْتِصَاصِ مَوْلَانَا عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ.

زهر الربيع في أدعية الأسابيع این کوتاه نوشت، شرحی فشرده از زندگی مبارک و پربرار سید بود که از کتب عدیده برگزیدیم و اهم آن نوشتار آل یاسین در باره زندگی و تألیفات و کتابخانه سید بن طاوس و نوشتار دوم از اتان کلبرک پیرامون کتابخانه و احوال و آثار سید به زبان انگلیسی می باشد که اخیرا به زبان فارسی ترجمه گردیده است.

سید بن طاوس در آثار دانشمندان

دانشمندانی که در کتب خود از سید بن طاوس سخن به میان آورده اند

- ۱- المیرزا عبد الله: ریاض العلماء ۴ / ۱۶۱. ۲- علی بن انجب بن الساعی: تاریخ ابن الساعی. ۳-
- خوانساری: روضات الجنات ۴ / ۳۲۵- ۳۳۹. ۴- المجلسی: بحار الأنوار ۱ / ۱۲- ۱۳، ۱۰۷ / ۳۴ و ۳۷- ۴۵ و ۶۳ و ۲۰۸. ۵- ابن الطقطقی: تاریخ الفخری: ۱۳. ۶- مشاركة العراق فی نشر التراث: شماره ۵۸. ۷- مجله الزهراء: ۲ / ۶۳۵. ۸- مجله المجمع العلمی العراقی: ۱۲ / ۱۹۲. ۹- مجله معهد المخطوطات: ۴ / ۲۱۶. ۱۰-
- عبد الحسين الأمینی: الغدير ۴ / ۱۸۷. ۱۱- محمد هادی الأمینی، معجم رجال الفكر و الأدب فی النجف ۱ / ۸۰- ۸۲. ۱۲- جواد الشهرستانی: مقدمة كتاب الامان: ۴- ۸. ۱۳- الحرّ العاملی: أمل الآمل ۲ / ۲۰۵. ۱۴- علی العدنانی: مقدمة كتاب نبأ المقالة الفاطمية: ۱۲- ۲۱. ۱۵- اتان کلبرک: کتابخانه و آثار و احوال ابن طاوس «که به زبان انگلیسی تألیف و در سال ۱۴۱۳ ه. ق. در قم به فارسی ترجمه و در ۷۷۱ صفحه منتشر گردیده است.
- ۱۶- محمد الحسون: مقدمة كتاب كشف المحجة: ۱۵- ۳۴. ۱۷- حامد الخفاف: مقدمة كتاب فتح الأبواب: ۹-
۴۱. ۱۸- کمال الدین عبد الرزاق بن الفوطی: الحوادث الجامعة و التجارب النافقة فی المائة السابقة: ۳۵۰ و ۳۵۶ (در این که این کتاب از ابن الفوطی باشد نظر و تأمل است). (تلخیص مجموع الآداب ۵ / ۴۸۹ و ۵۴۷).
- ۱۹- ابن عنبه: عمدة الطالب فی أنساب آل أبي طالب: ۱۹۰- ۱۹۱. ۲۰- الطّریحی: مجمع البحرين ۴ / ۸۳ طوس. جامع المقال فيما يتعلق باحوال الحديث و الرجال: ۱۴۲. ۲۱- الشيخ يوسف البحرانی: لؤلؤة البحرين: ۲۳۵. ۲۲- الکشکول ۱ / ۳۰۶- ۳۰۷، ۲ / ۱۹۶. ۲۳- التفریشی: نقد الرجال: ۲۴۴. ۲۴- محمد أمين الكاظمی: هداية المحدثين إلى طريقة المحمّدين: ۳۰۶. ۲۵- سرکیس: معجم المطبوعات ۱ / ۱۴۵. ۲۵- الأردبیلی: جامع

السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه السلام عليكم يا اهل البيت والنبوه عليكم السلام

- الرواة ١/ ٦٠٣ - ٢٦- أبو علي محمد بن اسماعيل: منتهى المقال في أحوال الرجال: ٢٢٥ و ٣٥٧ - ٢٧- الوحيد البهبهاني: التعليقة: ٢٣٩ - ٢٨- الذرفولي: مقابس الأنوار: ١٢ و ١٦ - ٢٩- النوري: مستدرک الوسائل ٣/ ٤٦٧ - ٤٧٢ - ٣٠- البغدادي: هدية العارفين ٥/ ٧١٠. ايضاح المكنون ٣/ ٧٦ و ٧٧، ٩٠، ١١٠، ٢٠٢، ٣٤٠، ٣٦٥، ٤٧١، ٥٤٨، ٥٤٩، ١٦/ ٤، ٨٢، ٨٣، ١٥١، ١٥٨، ١٦٠، ١٨٦، ٣٦٦، ٤١٧، ٤٣٠، ٤٣٩، ٤٩٢، ٤٩٥، ٤٠٩، ٤٧٣ و ٧٣١ - ٣١- مامقاني: تنقيح المقال: ٢/ ٣١٠ - ٣٢- القمي: الكنى و الألقاب ١/ ٣٢٧، هدية الأجاب: ٧٠ - ٣٣- سفينة البحار ٢/ ٩٦ - ٣٤- الفوائد الرضوية: ٤٣، ١٠٩، ١٩٩، ٣١٢، ٣٣٤، ٣٣٨ و ٣٨٦ - ٣٥- الطهراني: الأنوار الساطعة في المائة السابقة (طبقات أعلام الشيعة): ١٠٧، ١١٦ و ١٦٤ - ٣٦- مصفى المقال: ٣٠١ - ٣٧- الذريعة ١/ ٥٨، ١٢٧، ٢٢٢، ٣٦٦، ٣٩٦ و ٢/ ٢٠، ٤٥، ٤٩، ٥٦، ٥٩، ١٢١، ٢٤٩، ٢٦٤، ٣٩٢، ٤١٨ و ٣/ ١١١، ١١٣، ١٥٩، ٣٠٣، ٣٩٦، ٣٩٨ و ٤/ ١١٥، ١٣٠، ١٨٩، ١٩٧، ٢١٥، ٤٥٤، ٥٠٠ و ٥/ ١٢٩، ١٧٠، ٢٣٦ و ٦/ ٢٦٠ و ٧/ ١٠٠ و ٨/ ١٤٦، ١٩٠ و ١٠/ ٧٥ و ١١/ ١٠٩، ٢٦٢ و ١٢/ ٧٣، ١٠١، ١١٩ و ١٤/ ١٤٠، ٢٠٥ و ١٥٤١٥، ١٦١، ٢٤٢ و ١٦/ ٧٣، ١٠٣، ١٠٨، ١١٣، ٣٠٢، ٣٠٣، ٤٠٧ و ١٧/ ٣٦، ٢٨٩ و ١٨/ ٥٨، ٥٩، ٦٩، ٧٦، ٩٥، ٢٧٤، ٢٨١، ٣٢٦، ٣٨٩ و ١٩/ ٣ و ٢٠/ ١، ٤٨، ١١٢، ١٢١، ١٢٢، ١٦٧، ١٧٠، ١٨٣، ٢٩٦، ٣١٩، ٣٢٠، ٣٣٠، ٣٨٠ و ٢١/ ١٢، ٢٠، ٢٣، ١٠٧، ١١٨، ١٣٥ و ٢٢/ ١٨٩، ٢٢٣، ٢٢٥، ٢٢٨، ٢٧٦، ٣٣٨ و ٢٣/ ٨، ١٦١، ٢٢٢، ٢٧٢، ٢٧٧، ٢٨٧، ٢٩٩ و ٢٤/ ٦٣، ١٥٨، ١٧٧، ٢٧٠ و ٢٥/ ٨، ١٠٥، ٢٢٤، ٢٧٩ و ٢٦/ ٢١٠، ٢٤٩ و ٢٧٠ - ٣٨- الأمين: أعيان الشيعة ٨/ ٣٥٨ - ٣٩- الخوئي: معجم رجال الحديث ١٢/ ١٨٨ - ٤٠- الزركلى الأعلام ٥/ ٢٦ - ٤١- كحّاله: معجم المؤلفين ٧/ ٢٤٨ - ٤٢- آل ياسين: السيّد علىّ آل طاوس حياته، مؤلفاته، خزائن كتبه، ٥٨ صفحة - ٤٣- عبد الرزاق كمونه: موارد الاتحاف في نقباء الأشراف ١/ ١٠٧- ١١٠ - ٤٤- يعقوبى: البابليات ١/ ٦٤- ٦٦ - ٤٥- حاجى خليفة: كشف الظنون: ١٦٦، ٧٥٢، ١٦٠٨، ١٩١١ - ٤٦- الأنصارى: مقدّمه كتاب اليقين: ٥٣- ٨٤ - ٤٧- محمد حسن الزنوزى: رياض الجنّة ١/ ٢١٩ - ٢٢٤ - ٤٨- المدرس: ريحانة الأدب ٨/ ٧٦- ٧٩ - ٤٩- مشار: مؤلفين كتب چاپى ٤/ ٤١٣- ٤١٧ - ٥٠- الصدر: تأسيس الشيعة: ٣٣٦ - ٥١- افرام: دائرة المعارف ٣/ ٢٩٦ - ٥٢- مجلّة مجمع العلم العربى دمشق: ٢٨/ ٤٦٨ - ٥٣- ابن داود: الرجال: ٢٢٦- ٢٢٨ - ٥٤- الشّهيّد الثّانى: حقائق الإيمان: ١٥٦، ١٧٠، ١٧٧، ٢٥٢، ٢٥٦، ٢٦٠ و ٢٦٧ - ٥٥- برو كلمان: ذيل ١/ ٩١١- ٩١٣ - ٥٦- نامه دانشوران ١/ ١٦١- ١٦٨.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

منابع فراوان دیگری نیز هست که به همین مقدار بسنده می‌شود. می‌توان با مطالعه آثار خود ابن طاوس با زندگی او آشنا شد، زیرا او در لابلای کتابهایش به لایه‌های بسیاری از زندگی خود اشاره کرده است که برخی از آنها را یاد آور می‌شویم:

- ۱- الإقبال: ۳۳۴، ۵۲۷، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۸ و ۷۲۸. ۲- الأمان: ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۴۳. ۳- الإجازات لكشف طرق المفازات، در جلد ۱۰۷ / ۳۷-۴۵ بحار علّامه مجلسی بخشی از آن را آورده است. ۴- جمال الأسوع: ۲، ۲۳، ۱۶۹، ۱۷۰ و ۱۷۲. ۵- مهج الدعوات: ۲۱۲، ۲۵۶، ۲۹۶ و ۳۴۲. ۶- كشف المحجّة: ۴، ۸۶، ۱۰۹، ۱۱۲-۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۵ و ۱۲۷. ۱۳۰-۱۳۲، ۱۳۴-۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۱ و ۱۹۳. ۷- اليقين: ۵، ۴۵، ۷۹-۸۱، ۱۷۸ و ۱۹۱. ۸- فلاح السائل: ۲، ۵، ۶، ۱۴-۱۵، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۷۴، ۱۹۴، ۲۴۶، ۲۶۴، ۲۶۹ و ۲۷۰. ۹- سعد السّعود: ۳، ۲۵-۲۷، ۲۳۲-۲۳۳. ۱۰- الملاحم و الفتن: ۸۱، ۸۲ و ۹۲. ۱۱- فتح الأبواب: ۲۲۳، ۲۳۷، ۲۶۴ و ۳۲۸. ۱۲- فرج المهموم: ۱، ۱۴۶، ۱۲۶، ۱۲۷ و ۱۸۷.

به علاوه کتابهای دیگری که سیّد نگاشته است و در بیشتر آنها زوایای بسیاری از زندگی را یاد آور شده که اگر همه آنها گرد آورده شود کتابی مستقل پیرامون زندگی ابن طاوس به قلم خود او فراهم می‌آید.

پیرامون این کتاب

تعلّق این کتاب به سیّد بن طاوس

سید بن طاوس این کتاب را در الإقبال: ۵۶۲، و کتاب كشف المحجّة: ۱۹۴ از آن خود دانسته است. او در كشف المحجّة گوید: کتاب «الملهوف علی قتلی الطفوف» که در باره شهادت حسین علیه السّلام به نگارش در آمده در ترتیب و تلفیق از امور شگفتی بهره‌مند است و آن همان فضل خداوندی است که مرا بر نگارش آن ره نمود.

او در کتاب اجازاتش آن چنان که در بحار ۱۰۷ / ۴۲ نیز آمده می‌گوید: کتاب «الملهوف علی قتلی الطفوف» را در حالی تصنیف کردم که، کسی را نمی‌شناسم در چنین کتابی از من پیشی گرفته باشد، و کسی که بر این کتاب آگاهی داشته باشد بر مفهوم این سخن آگاه است.

از جمله دلایل تعلّق این کتاب به سیّد آن است که نام نویسنده کتاب در مقدمه همین کتاب آمده است. نیز هر کس با شیوه نگارش سیّد آشنایی داشته باشد در می‌یابد که این کتاب از آن اوست.

مصنّف در آخر این کتاب می‌گوید: کسی که ترتیب و انسجام این کتاب با همه اختصار و کوچکی حجم آن آگاه باشد می‌داند که این کتاب بر امثال خود امتیاز و فضیلت دارد. شیخ طهرانی در الذریعة ۱۸ / ۳۸۹ شماره ۵۷۶،

السلام علیکم یا اهل البیت و النبوہ السلام علیکم یا اهل البیت و النبوہ السلام علیکم یا اهل البیت و النبوہ

۲۲/۲۲۳ و بروکلمان ذیل ۱/ ۹۱۲ ش ۵ این کتاب را به سید نسبت داده‌اند. اتان کلبرک در نوشتار خود کتاب را از سید بن طاوس دانسته می‌گوید: لهوف از اشهر مؤلفات سید بن طاوس است.

و نیز می‌گوید: این کتاب بارها چاپ و با فارسی نیز ترجمه گردیده است. او گوید: لهوف عبارت از نقل اصل حوادث مربوط به واقعه کربلا و رویدادهای پس از آن است و اکثر داستان را از راوی غیر معروف آورده تا در عاشورا خوانده شود.

کلبرک متذکر گردیده است: از کتب سید یکی نیز کتاب «المصرع الشین فی قتل الحسین» است و این در جایی گفته نشده است و تنها دلیل آن این است که نسخه خطی آن در لیدن تحت شماره ۷۹۲ موجود می‌باشد.

او احتمالاتی را بر می‌شمرد و مقایساتی بین المصرع الشین و مقتل چاپی منسوب به ابی مخنف می‌نماید که بر اساس آنها ممکن است این دو از نظر ورود یکی باشند.

اتان کلبرک احتمال می‌دهد که: سید بن طاوس بر مقتل ابی مخنف اعتماد کرده و بر آن افزوده، مرتبش ساخته و آن را المصرع الشین نامیده است.

بر این اساس مقتل چاپی منسوب به ابی مخنف همان کتابی است که سید مرتب کرده و بر آن افزوده است.

گفته می‌شود: المصرع الشین و لهوف دو کتاب‌اند گرچه در مواردی اتحاد بین آن دو دیده می‌شود.

به نوشتار اتان از سید بن طاوس ۷۶-۷۸ رجوع گردد.

شیخ محمد حسن آل یاسین در نوشتار خود از ابن طاوس: ۱۸ این کتاب را منسوب به سید دانسته می‌گوید، در ایران و نجف چند بار به چاپ رسید.

به هر حال بی‌تردید ملهوف از آن سید است و غیر از کتاب «المصرع الشین» است که وی از مقتل ابی مخنف گرفته، اگر چه بین آن دو تشابهاتی دیده می‌شود.

نام کتاب

این کتاب با نامهای مختلف آمده و تمام آن به اختلاف نسخه‌ها و خود مؤلف باز می‌گردد، زیرا مؤلف برای کتب خود اسامی گوناگون، یا نامی واحد را با تغییر برگزیده است. اسامی کتاب حاضر آن گونه که در خطیها و منابع آمده به این شرح است:

۱- اللهوف علی قتلی الطفوف. ۲- الملهوف علی قتلی الطفوف. ۳- الملهوف علی قتل الطفوف. ۴- اللهوف

فی قتلی الطفوف. ۵- الملهوف علی اهل الطفوف. ۶- المسالک فی مقتل الحسین علیه السلام آن گونه که بر

جلد نسخه (ر) آمده، بر این اساس که ابن طاوس در مقدمه‌اش می‌گوید: و آن را بر سه مسلک وضع کردم.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

شیخ طهرانی در الذریعة ۲۲ / ۲۲۳ اللهوف علی قتل الطفوف را اشهر می‌داند. ما نام کتاب را بر اساس نسخه معتمد «ر» «الملهوف علی قتل الطفوف» برگزیدیم چنان که در کشف المحجّة: ۱۹۴ و اجازات بحار ۱۰۷ / ۴۲ و دیگر آثار او همین نام آمده است.

نسخ کتاب

این کتاب به دلیل اهمّیت و بافت آن بر شیوه‌ای لطیف، با استقبال نسخه برداران روبرو گردید، زیرا علماء را بدان نیاز بوده و نسخه‌های زیاد از آن را در کتابخانه‌های جهان می‌بینیم، از جمله:

- ۱- کتابخانه بزرگ و عمومی آیه الله مرعشی قدس سرّه تحت شماره ۶۰۶۸، رساله سوم کاتب محمد تقی بن آقا محمد صالح، تاریخ کتابت ۱۳۰۳ ه. ق، فهرست کتابخانه ۱۶ / ۷۰. ۲- همان کتابخانه ضمن مجموعه شماره ۷۵۲۰، رساله سوّم به خط طالب بن محمد طالب مازندرانی تاریخ کتابت ۱۱۱۹ ه. ق، فهرست کتابخانه ۱۹ / ۳۲۷. ۳- کتابخانه ملک تهران ش ۶۰۶۹ تاریخ کتابت ۱۰۵۲. ۴- کتابخانه مجلس تهران ضمن مجموعه شماره ۳۸۱۵ تاریخ کتابت ۱۱۰۱ ه. ق. ۵- کتابخانه مجلس ضمن مجموعه شماره ۴۸۲۶ تاریخ نوشتن قرن ۱۱. ۶- کتابخانه امام رضا علیه السّلام، مشهد شماره ۶۷۱۲ تاریخ تحریر: ۱۰۹۱ ه. ق. ۷- کتابخانه رضویّه ایضا شماره ۱۳۶۷۱ تاریخ کتابت ۱۲۰۲ ه. ق. یا ۱۲۲۰ ه. ق. ۸- نیز کتابخانه رضویّه شماره ۲۱۳۲ تاریخ کتابت ۱۲۳۳ ه. ق. ۹- نیز کتابخانه رضویّه شماره ۸۸۷۴ بدون تاریخ. ۱۰- نیز کتابخانه رضویّه شماره ۸۱۲۴ بدون تاریخ. ۱۱- نیز کتابخانه رضویّه شماره ۱۵۳۱۷ خطّ ابو الحسن اصفهانی تاریخ کتابت ۱۱۱۷ ه. ق. ۱۲- نیز کتابخانه برلین شماره ۹۱۲ تاریخ کتابت ۱۰۲۰ ه. ق.

چاپهای کتاب

- این کتاب بارها به چاپ رسیده، که بعضی را یاد آور می‌شویم: ۱- طهران، چاپ سنگی، رحلی، با جلد دهم بحار. ۲- طهران، سنه ۱۲۷۱ ه. با رساله اخذ الثار و قصیده عینیّه سیّد حمیری. ۳- طهران سال ۱۲۸۷ ه. سنگی. ۴- طهران سنه ۱۳۱۷ ه. سنگی رقی تصحیح محمود مدرّس. ۵- طهران سال ۱۲۷۵ ه. با کتاب مهیج الأحزان و مقتل اَبی مخنف. ۶- طهران سال ۱۳۲۲ ه. سنگی، رقی. ۷- طهران سال ۱۳۶۵ ه. سنگی، جیبی. ۸- طهران، المكتبة الاسلامیّة، جیبی، با حواشی سیّد محمد صفی. ۹- صیداء سال ۱۳۲۹ ه. ۱۰- بیروت، رقی. ۱۱- بمبئی، سال ۱۳۲۶ ه. سنگی، رقی به همراه مقتل اَبی مخنف و مثير الاحزان. ۱۲- نجف، رقی. ۱۳- نجف، رقی، به همراه داستان مختار. ۱۴- نجف، سال ۱۳۶۹ ه. رقی. ۱۵- قم، جیبی، با مقدمه و حاشیه محمد صفی.

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

۱۶- نجف، سال ۱۳۸۵ ه. کتابخانه حیدریّه با حکایت مختار. ۱۷- قم، منشورات شریف رضی سال ۱۳۶۴ شمسی با قصه مختار. ۱۸- تبریز، سنگی.

ترجمه کتاب

میرزا رضا قلی خان کتاب را به فارسی ترجمه و لجه الالم و حجه الامم نام نهاد. (الذریعه ۱۸ / ۲۹۶).

و نیز شیخ احمد بن سلامه نجفی آن را به فارسی برگرداند. (الذریعه ۲۶ / ۲۰۱).

نیز محمد ابراهیم بن محمد مهدی نوّاب این کتاب را به فارسی ترجمه کرده «فیض الدموع» نامیده است و در تهران به سال ۱۲۸۶ ه. به چاپ رسیده است.

نیز سید احمد فهری ترجمه اش کرده به نام «آه سوزان بر مزار شهیدان» به چاپ رسانده است.

روش ما در این کتاب

هدف ما در تحقیق این کتاب این است که نصّ عبارات را ضبط و بدور از خطا عرضه داریم و برای تحقّق این خواسته اعتماد ما بر نسخ زیر است:

الف: نسخه کتابخانه رضویه در مشهد به شماره ۱۵۳۱۷ به همراه کتاب «الدر الثمین» و نسخه‌ای به خط ابو الحسن اصفهانی که در سال ۱۱۱۷ به رشته تحریر در آمد، و برایش نشانه (ر) را گذارده‌ایم.

ب: آنچه را مجلسی در بحار از ملهوف نقل کرده و اکثر کتاب را در بحار آورده، با نشانه (ب).

ج: نسخه چاپی در نجف چاپخانه حیدریه به سال ۱۳۶۹ ه. با نشانه (ع) که تنها اندکی بر آن اعتماد کرده‌ایم.

ما عین عبارت و نص و تصحیح آن را با تطبیق بر این نسخ آورده‌ایم، و اکثر اختلافات که دارای توجیه و معنایی بوده در حاشیه یادآور شده‌ایم.

مرحله دوم تحقیق ما، ضبط اعلام آمده در متن کتاب است، و در تطبیق این اعلام با منابع رجالی و تاریخی با این مشکل روبرو شدیم که اعلام آمده در این نسخ معتمده تحریف و تصحیف گردیده است، لذا بناچار با کتب صحیح رجالی تطبیق و اصلاح و تصحیح نموده و در ترجمه حال آنان اشاراتی کوتاه در حواشی آوردیم، تا خواننده با مطالعه آن با احاطه کامل با واقعه کربلا آشنایی یابد، و قسمتی از منابع تراجم را از کتاب اعلام خیر الدین زرکلی و حاشیه اعلام النبلاء و کتب دیگر بهره گرفتیم.

و ترجمه‌ای کوتاه نیز از کتب در متن آورده‌ایم.

نیز شرحی مختصر از بلاد و آبادیهای مذکور در متن آوردیم تا خواننده از آغاز تا انجام از نظر جغرافیا نیز احاطه کامل به واقعه کربلا بیابد.

سخنان امام حسین علیه السلام را در تمام کتاب با حروف درشت آوردیم تا از سخنان دیگران متمایز باشد.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

در آخر کتاب فهرستهایی را برای تسهیل در منابع آورديم.

خشنودم از این که در پایان مقدمه سپاس و تقدیر و افرم را به همسر علویه فاضله‌ام شیماء برای همراهی او در تحقیق این کتاب و دیگر کتب سلف صالح تقدیم دارم، خدایش بهترین پاداش محسنان را به وی عطا کند و با جدش سید المرسلین محشورش فرماید ... آمین.

و آخرین سخن ما «الحمد لله رب العالمین» است.

شهر مقدّس قم، ۳- شعبان - ۱۴۱۳ هـ یادواره میلاد مولانا امام حسین علیه السلام فارس الحسون (تبریزیان)

متن کتاب لهوف به همراه ترجمه آن

متن عربی

[المقدمة]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الحمد لله المتجلى لعباده من أفق الألباب المجلى عن مراده بمنطق السنة و الكتاب الذى نزه أوليائه عن دار الغرور و سما بهم إلى أنواع السرور و لم يفعل ذلك بهم محابة لهم على الخلائق و لا إلقاء لهم إلى جميل الطرائق بل عرف منهم قبولاً للألطاف و استحقاقاً لمحاسن الأوصاف فلم يرض لهم التعلق بحبال الإهمال بل وفقهم للتخلق بكمال الأعمال حتى فرغت نفوسهم عن سواه و عرفت أرواحهم شرف رضاه فصرفوا أعناق قلوبهم إلى ظله و عطفوا آمالهم نحو كرمه و فضله. فترى لديهم فرحة المصدق بدار بقائه و تنظر إليهم مسحة المشفق من أخطار لقائه و لا تزال أشواقهم متضاعفة ما قرب من مراده و أريحتهم مترادفة نحو إصداره و إيراده و أسمعهم مصغية إلى استماع أسرارهم و قلوبهم مستبشرة بحلاوة تذكاره فحياهم منه بقدر ذلك التصديق و حياهم من لدنه حياء البر الشفيق فما أصغر عندهم كل ما أشغل عن جلاله و ما أتركهم لكل ما باعد من وصاله حتى إنهم يتمتعون بأنس ذلك الكرم و الكمال و يكسوهم أبدا حلل المهابة و الجلال.

فإذا عرفوا أن حياتهم مانعة عن متابعة مرامه و بقاءهم حائل بينهم و بين إكرامه خلعوا أثواب البقاء و قرعوا أبواب اللقاء و تلذذوا فى طلب ذلك النجاح ببذل النفوس و الأرواح و عرضوها لخطر السيوف و الرماح.

و إلى ذلك التشريف الموصوف سمت نفوس أهل الطفوف حتى تنافسوا فى التقدم إلى الحتوف و أضحوا نهب الرماح و السيوف فما أخصهم بوصف السيد المرتضى علم الهدى رضوان الله عليه و قد مدح من أشرنا إليه فقال -

لهم نفوس على الرضاء مهملة و أنفس فى جوار الله يقريها

كان قاصدها بالضر نافعها و أن قاتلها بالسيف محيها

و لو لا امتثال أمر السنة و الكتاب فى لبس شعار الجزع و المصاب لأجل ما طمس من أعلام الهداية و أسس من أركان الغواية و تأسفا على ما فاتنا من السعادة و تلهفا على امتثال تلك الشهادة و إلا كنا قد لبسنا لتلك النعمة

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

الکبری أثواب المسرة و البشرى و حیث فی الجزع رضا لسلطان المعاد و غرض لأبرار العباد فها نحن قد لبسنا سربال الجزوع و آنسنا بإرسال الدموع و قلنا للعیون جودی بتواتر البكاء و للقلوب جدی جد ثواكل النساء فإن ودائع الرسول ص الرؤف أبیحت یوم الطفوف و رسوم وصيته بحرمة و أبنائه طمست بأیدی أممه و أعدائه فیا لله من تلك الفواح المقرحة للقلوب و الجوائح المصرخة بالكروب و المصائب المصغرة لكل بلوی و النوائب المفرقة شمل التقوى و السهام التي أراقت دم الرسالة و الأیدی التي ساقطت سببی الجلالة و الرزیه التي نكست رءوس الأبدال و البلیة التي سلبت نفوس خیر الآل و الشماتة التي ركست أسود الرجال و الفجیعة التي بلغ رزؤها إلى جبرئیل و القطیعة التي عظمت على الرب الجلیل و کیف لا یكون ذلك و قد أصبح لحم رسوله مجردا على الرمال و دمه الشریف مسفوكا بسیوف أهل الضلال و وجوه بناته مبدولة لعین السائق و الشامت و سلبنه بمنظر من الناطق و الصامت و تلك الأبدان المعظمة عاریة من الثیاب و الأجساد المكرمة جاثیة على التراب-

مصائب بددت شمل النبی ففی قلب الهدی أسهم یطفن بالتلف

و ناعیات إذا ما مل من وله سرت علیه بنار الحزن و الأسف

فیا لیت لفاطمة و أبیها عینا تنظر إلى بناتها و بنیها ما بین مسلوب و جریح و مسحوب و ذبیح و بنات النبوة مشققات الجیوب و مفجوعات بفقد المحبوب و ناشرات للشعور و بارزات من الخدور و عادمات للجدود و مبدئات للنیاحة و العویل و فاقدات للمحامی و الکفیل.

فیا أهل البصائر من الأنام و یا ذوی النواظر و الأفهام حدثوا أنفسكم بمصارع هاتیک العترة و نوحوا بالله لتلك الوحدة و الكثرة و ساعدوهم بموالاة الوجد و العبرة و تأسفوا على فوات تلك النصرة فإن نفوس أولئك الأقوام و دائع سلطان الأنام و ثمرة فؤاد الرسول و قره عین البتول و من كان یرشف بفمه الشریف ثنایاهم و یفضل على أمه أمهم و أباهم-

إن كنت فی شك فسل عن حالهم سنن الرسول و محکم التنزیل

فهناك أعدل شاهد لذوی الحجی و بیان فضلهم على التفصیل

و وصیه سبقت لأحمد فیهم جاءت إلیه على یدی جبریل

فکیف طاب للنفوس مع تدانی الأزمان مقابلة إحسان أبیهم بالکفران و تکدیر عیشة بتعذیب ثمرة فؤاده و تصغیر قدره بإراقة دماء أولاده و أین موضع القبول لوصایاه بعترته و آله و ما الجواب عند لقائه و سؤاله و قد هدم القوم ما بناه و نادى الإسلام و اكرباه فیا لله من قلب لا ینصدع لتذکار تلك الأمور و یا عجباه من غفلة أهل الدهور و ما عذر أهل الإسلام أو الإیمان فی إضاعة أقسام الأحزان أ لم یعلموا أن محمدا ص موتور وجیع- و حبیبه مقهور صریع و الملائكة یعزونه على جلیل مصابه و الأنبیاء یشاركونه فی أحزانه و أوصابه.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

فيا أهل الوفاء لخاتم الأنبياء علام لا تواسونه في البكاء بالله عليك أيها المحب لوالد الزهراء نح معها على المنبوذين بالعراء وجد ويحك بالدموع السجام و ابك على ملوك الإسلام لعلك تحوز ثواب المواسى فى المصاب و تفوز بالسعادة يوم الحساب -

فَقَدْ رَوَى عَنْ مَوْلَانَا الْبَاقِرِ ع أَنَّهُ قَالَ كَانَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ يَقُولُ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ ذَرَفَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ ع حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ بَوَّاهُ اللَّهِ غُرْفًا فِي الْجَنَّةِ يَسْكُنُهَا أَحَقَابًا وَ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ فِيمَا مَسَّنَا مِنَ الْأَذَى مِنْ عَدُوَّنَا فِي الدُّنْيَا بَوَّاهُ اللَّهِ مَنْزِلَ صِدْقٍ - وَ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَسَّهُ أَذَى فِينَا صَرَفَ اللَّهُ عَنْ وَجْهِهِ الْأَذَى وَ آمَنَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ سَخَطِ النَّارِ

وَ رَوَى عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ ع أَنَّهُ قَالَ مَنْ ذَكَرْنَا عِنْدَهُ فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ وَ لَوْ مِثْلَ جَنَاحِ الذُّبَابِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَ لَوْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ

وَ رَوَى أَيْضًا عَنْ آلِ الرَّسُولِ ص أَنَّهُمْ قَالُوا مَنْ بَكَى أَوْ أَبْكَى فِينَا مِائَةً ضَمِنَّا لَهُ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةَ وَ مَنْ بَكَى أَوْ أَبْكَى خَمْسِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ بَكَى أَوْ أَبْكَى ثَلَاثِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ بَكَى أَوْ أَبْكَى عَشْرَةً فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ بَكَى أَوْ أَبْكَى وَاحِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ تَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ

. قال على بن موسى بن جعفر بن محمد بن طاوس الحسينى جامع هذا الكتاب إن من أجل البواعث لنا على سلوك هذا الكتاب أننى لما جمعت كتاب مصباح الزائر و جناح المسافر و رأيته قد احتوى على أقطار محاسن الزيارات و مختار أعمال تلك الأوقات فحامله مستغن عن نقل مصباح لذلك الوقت الشريف أو حمل مزار كبير أو لطيف أحببت أيضا أن يكون حامله مستغنيا عن نقل مقتل فى زيارة عاشوراء إلى مشهد الحسين ع فوضعت هذا الكتاب ليضم إليه و قد جمعت هاهنا ما يصلح لضيق وقت الزوار و عدلت عن الإطالة و الإكثار و فيه غنية لفتح أبواب الأشجان و بغية لنجح أرباب الإيمان فإننا وضعنا فى أجساد مغناه روح ما يليق بمعناه و قد ترجمته بكتاب اللهوف على قتلى الطفوف و وضعته على ثلاثة مسالك مستعينا بالراءوف المالك

ترجمه مقدمه لهوف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۱) ستایش مر خدای را سزد که از افق خردها بر بندگانیش متجلی است، او که با منطق کتاب و سنت پرده از روی مراد و خواسته‌اش به کناری زد، او که دوستانش را از آلودگی به دار غرور (دنیا) منزّه داشته و آنان را به انوار سرور بالا برد.

این عنایت نه از باب عطای فزون بر خلائق و نه پناهیدن آنان به راههای زیباست بلکه آنان را پذیرای الطاف و مستحقّ اوصاف نیکو دید و از همین رو تعلق آنان را به ریسمانهای مهمل کاری نپسندید، بلکه آنان را توفیق تخلق به اعمال کمالیه بخشید.

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه علیکم یا اهل البیت والنبوه

تا آن جا که جانهای آنان از غیر خدا ملول گردیده روانهایشان به زیور عرفان رضایش آراسته شد، پس دلهای آنان به سوی ظلّ او و آرزوهایشان به کرم و فضل او روی آورد.

در نزد آن شادمانی وصول به دار بقاء را می‌بینی و در چهره‌شان اثر شفقت مشفق به گاه دریافت اخطار لقای او را می‌نگری.

هماره اشتیاقهایشان در آنچه ایشان را به مراد او نزدیک سازد رو به فزونی است و خوشرویی آنها با آمد و شد به درگاه ربوبی همراه است، و گوشهای آنان برای استماع اسرار او شنوا، و دلهایشان شادمان از شیرینی و حلاوت ذکر و یاد اوست.

خدا به اندازه تصدیق ایشان بر آنان تحیت فرستاده از نزد خود آنان را عطای نیکوی آکنده از مهر می‌بخشد.

(۱) پس چه ناچیز است در نگاه ایشان هر آنچه که آنان را از ساحت جلال او باز دارد، و چه آسان است بر آنان رها کردن هر آنچه آنان را از وصالش دور می‌کند، تا آنجا که لذّت و تمتّع آنان در انس با این کرم و کمال است، و خدا برای ابد آنان را در جامه فخیم مهابت و جلال در آورد.

و چون بدانند که زندگی آنان مانع از دستیابی بدین خواست والاست و بقایشان در دنیا مانع میان آنان و اکرام اوست، لباس زیستن در دنیا از تن برون فکنند و کوبه لقای او را بکوبند، و با بذل جان و روان در این راه و عرضه بر شمشیر و تیر به لذّت رسند و متلذذ گردند.

و این تشریف اعلی است که جانهای شهدای طفّ (کربلا) را تا جایی به بالا می‌کشاند که در بذل جان و استقبال از مرگ بر یک دیگر پیشی می‌گیرند و ابدان مقدّسه‌شان آماج تیرها و شمشیرها می‌گردد.

وه سید مرتضی علم الهدی (رضوان الله علیه) در وصف این گونه انسانهای برتر چه زیبا می‌سراید: «۱»

لهم جسوم علی الرضاء مهملةً و انفس فی جوار الله یقریها

اجسادشان بر بستر ریگزار در خفته و جانهایشان میهمان جوار خداوند است

کأنّ قاصدها بالضرّ نافعها و انّ قاتلها بالسّیف محییها

گوئیا آن که در پی اضرارشان بود نفع رسانده، و کشته‌شان با شمشیر زنده‌کننده‌شان بودند (۱) و اگر نبود امتثال فرمان کتاب و سنت که باید برای ناپدید شدن و محو اعلام هدایت و تأسیس حکومت غوایت و گمراهی - حکومت بنی امیه - و تأسّف بر از دست دادن این سعادت، و تلّهف و افسوس بر این گونه شهادتها و غروب این کواکب تابان لباس عزا و مصیبت درآییم، هر آینه زینده بود که برای این نعمت بزرگ کسوت مسرت و شادمانی بر تن کشیم.

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

و چون در این عزاداری رضایت سلطان معاد (پروردگار)، و هدف بندگان نیک نهفته، لذا ما در لباس عزا در آمده
هماره آب در دیده می گردانیم، سخن ما با چشمان این است که در مصائب کربلا پیایی بگری، و با دلها می گویم
که: همچون زنان فرزند مرده ناله سرده.

چه، امانتهای رسول مهربان در روز عاشورا دستخوش تباهی گردید، و وصایای او در باره حرم و فرزندانش با
دست امت و دشمنان وی محو و نابود گردید.

خدا را، از آن همه بار گران مصائب که قلوب را رنجور، و این همه سختی و هلاکت را در پی داشته و آن مصیبتها
که همه مصائب در برابرش ناچیز، و آن حوادث سخت و تلخ که جامه تقوی را دریده، و آن تیرها که خون رسالت
را بر زمین جاری کرده و آن دستها که جلالت الهیه اهل البیت را در کسوت اسارت در آورده، و آن فجایع که
سران ابدال را فرو افکنده، و آن بلایا که جانهای بهترین خاندانها را بر آورده، و آن بد آمد که مصیبت آن تا به
جبرئیل رسیده، و آن فظائع که بر پروردگار جلیل گران آمد.

چرا چنین نباشد و حال آن که در آن روز گوشت رسول الله صلی الله علیه و آله بر روی ریگستان فرو ریخته و
خون پاکش با شمشیر گمراهان بر زمین جاری، و چهره های دخترانش در منظر دیدگان راننده و شماتگر قرار
گرفته، و آنان را در حضور ناطق و صامت از لباس بر آورده، و ابدان آن بزرگواران را از لباس عریان، و آن
اجساد مکرمه بر روی خاک افتاده و خفته!! مصائبی خاندان رسالت را پراکنده، و در قلب هدایت تیرها نشسته تا
هلاکش کند.

و زنان مصیبت دیده ای که شعله آتش حزن و تأسف را بر افروزند. (۱) ای کاش برای فاطمه و پدرش را چشمی
بود که توان نظاره به دختران و پسرانش را داشته که بعضی مسلوب و آن دگر مجروح، و آن یکی به زنجیر کشیده
و آن دیگر سر از پیکر جدا شده، و دختران رسالت را با گریبانهای چاک شده، بلا رسیدگانی که به از دست دادن
محبوب، دردمند، با موهای پریشان، و از چادرها بدر آمده، و سیلی بر چهره زن، نوحه و ناله سر داده اند، و این
احساس که دیگر حامی و سرپرستی ندارند وجود آنها را در بر گرفته.

و شما ای انسانهای اهل بصیرت و بینش، و ای صاحبان نظر و فهم و خرد، مصائب این عترت طاهره را با خود
حدیث کنید، و برای خدا بر این وحدت و کثرت سرائید، و با فرو ریختن اشک بر این مصائب با آن عزیزان
همراهی کرده و برای از دست رفتن فرصت یاری رساندن به ایشان در سوگ باشید.

چه، این جانهای شریف امانتهای گرانقدر خیر الانام، و میوه قلب رسول اکرم، و نور چشمان زهراء بتول اطهرند،
آن عزیزی که پیامبر با لبان خود دهان و دندانهایش را می لیسید و می بوسید، و پدر مادرشان را بر امت تفضیل
می نهاد.

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

ان كنت فى شكّ فسل عن حالهم سنن الرسول و محكم التنزيل
اگر در فضیلت آنان دچار تردیدی، از قرآن و سنت از حال آنان پیرس
فهنالك اعدل شاهد لذوى الحجى و بیان فضلهم على التفصيل
عادلترین گواه که با تفصیل فضل آنان را برای خردمندان بیان کند آنجاست
و وصیّة سبقت لاحمد فيهم جاءت اليه على یدی جبریل
وصیت پیامبر که جبرئیل آورد در باره آنان است.

چگونه با این فاصله زمانی اندک آن همه احسان جدّ آنان را با کفران جبران کردند، و چسان با تعذیب میوه دل
وی عیشش را مکدر کرده، با ریختن خون فرزندش شخصیت والایش را تحقیر نمودند! کجاست موضع و جایگاه
پذیرش وصایای پیامبر به عترت و آل، و به گاه ملاقات و پرسش از امت پاسخ چیست؟ با آن که امت آنچه را که
پیامبر پی ریزی کرده بود ویران کرده، و ندای مظلومیت اسلام برخاسته! (۱) (فيا لله من قلب لا يتصدّع لتذكار
تلك الامور! و يا عجابه من غفلة اهل الدهور!) خدا را، از آن دل که با تذکار این امور به درد نیاید، و شگفتا از
مردم و غفلت آنان، و دیگر اسلامیان را با این فاجعه چه عذری است؟

آیا نمی دانند که محمد صلی الله علیه و آله دردمند است و خونخواه، و حبیب وی مقهور و در خون تپیده، و
فرشتگان بر این مصیبت وی را تسلیت گویند، و انبیاء با او در این اندوهها مشارکت جسته اند؟
(فيا اهل الوفاء لخاتم الأنبياء، علام لا تواسونه فى البكاء)، پس ای اهل وفا با خاتم الأنبياء، چگونه با او در این
گریستن همیاری نکنید؟! تو را به خدا ای دوست فرزند زهرا، با زهراء بر این بدنهای عریان فتاده در بیابان نوحه
کن، و گریه سر ده، و بر پادشاهان اسلام بگری، باشد که پاداش کلان همیاری در مصائب آنان را به دست آورده
در روز رستخیز به کامیابی دست یابی.

همانا از مولانا الباقر علیه السلام روایت شده که فرمود: زين العابدين عليه السلام می فرمود: هر آن مؤمن که از
چشمش در عزای حسین علیه السلام اشکی فرو چکد و بر گونه وی جاری گردد خدا او را برای همیشه در
غرفه ای بهشتی جای دهد، و هر مؤمنی که برای آزار و اذیتی که از دشمن به ما رسیده از دیده اش اشکی فرو
چکیده بر گونه اش فرو غلتد، خدا او را در منزل صدق جای دهد، و بر آن مؤمن که در راه ما از دشمن ما در دنیا
آزاری بیند خدا آزار را از رویش بگرداند و از جهنم در قیامت در امان دارد.

از مولانا الصادق علیه السلام آمده که فرمود: آن کس که در نزدش ذکر ما به میان آید و از چشمش اشکی گر چه
به قدر پر مگسی باشد بر آید، خدا گناهش گر چه به قدر کف دریا باشد بپامرزد. و از آن رسول آمده که فرمودند:
آن کس که بگرید و برای ما صد نفر را بگریاند بهشت بر او واجب آید. آن کس که بگرید و پنجاه نفر را بگریاند

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

جنت مر او راست، و آن کس که بگرید و سی نفر را بگریاند مر او را بهشت باشد، آن کس که بگرید و بیست نفر را بگریاند مرا او راست بهشت، و آن کس که بگرید و ده نفر را بگریاند بهشت او را باشد، و آن کس که بگرید و یک نفر را بگریاند برایش بهشت باشد، و آن کس که تباکی کند او را نیز بهشت باشد. (۱) مؤلف کتاب علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس حسینی گوید: از انگیزه‌های والایی که ما را بر اسلوب و روش این کتاب بر انگیخت این بود که بعد از جمع آوری کتاب مصباح الزائر و جناح المسافر «۱»

را دریافتیم که جوانب مختلفه و مستحسنه زیارات را در و نمایه‌ای است، و حامل آن از نقل و حمل مصباح یا کتاب بزرگ مزار در اوقات شریفه و اماکن متبرکه بی‌نیاز می‌گردد.

نیز دوست داشتم از این که زائر از حمل کتاب مقتل در زیارت عاشورا در کربلا بی‌نیاز گردد. لذا این کتاب را نوشتم تا همراه مصباح زائر از کتب دیگر مستغنی گردد و از همین رو در کتاب حاضر به دلیل ضیق وقت زائر از هر گونه تطویل و تکرار اجتناب شد، با آن که ابواب گوناگون کربلا برای ارباب ایمان آورده شد، چه، ما در اجساد کلمات روح معانی سازگار با آن را به کار بردیم.

و آن را به کتاب: «الملهوف علی قتلی الطفوف» نامیدم و بر سه مسلک قرار دادم، و این در حالی است که مستعین به خدای مالک رؤوف می‌باشم.

المسلک الأول فی الأمور المتقدمة علی القتال

كان مولد الحسين ع لخمس ليال خلون من شعبان سنة أربع من الهجرة و قيل اليوم الثالث منه و قيل في أواخر شهر ربيع الأول سنة ثلاث من الهجرة و روى غير ذلك -

وَلَمَّا وُلِدَ عَ هَبَطَ جَبْرَيْلُ وَمَعَهُ أَلْفُ مَلَكٍ يَهْنُتُونَ النَّبِيَّ ص بُولَادَتِهِ وَجَاءَتْ فَاطِمَةُ ع إِلَى النَّبِيِّ ص فَسُرَّ بِهِ وَ سَمَّاهُ حُسَيْنًا

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فِي الطَّبَقَاتِ أَنْبَأَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَكْرِ بْنِ حَبِيبٍ السَّهْمِيُّ قَالَ أَنْبَأَنَا حَاتِمُ بْنُ صَنْعَةَ قَالَتْ أُمُّ الْفَضْلِ زَوْجَةُ الْعَبَّاسِ رَضَوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ رَأَيْتُ فِي مَنَامِي قَبْلَ مَوْلِدِهِ كَانَ قِطْعَةً مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللَّهِ ص قُطِعَتْ فَوُضِعَتْ فِي حَجَرِي فَفَسَّرْتُ ذَلِكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ [يَا أُمُّ الْفَضْلِ رَأَيْتَ خَيْرًا] إِنْ صَدَقَتْ رُؤْيَاكِ فَإِنَّ فَاطِمَةَ سَتَلِدُ غُلَامًا وَ أَدْفَعُهُ إِلَيْكَ لِتَرْضِعِيهِ قَالَتْ فَجَرَى الْأَمْرُ عَلَى ذَلِكَ فَجِئْتُ بِهِ يَوْمًا إِلَيْهِ فَوَضَعْتُهُ فِي حَجَرِهِ فَبَيْنَمَا هُوَ يَقْبَلُهُ فَبَالَ فَقَطَّرَتْ مِنْ بَوْلِهِ قِطْرَةً عَلَى ثَوْبِ النَّبِيِّ ص فَقَرَصَتْهُ فَبَكَى فَقَالَ النَّبِيُّ ص كَالْمُعْضَبِ مَهْلًا يَا أُمُّ الْفَضْلِ فَهَذَا ثَوْبِي يُغْسَلُ وَ قَدْ أَوْجَعْتَ ابْنِي قَالَتْ فَتَرَكَتُهُ فِي حَجَرِهِ وَ قُمْتُ لِآتِيهِ بِمَاءٍ فَجِئْتُ فَوَجَدْتُهُ ص يَبْكِي فَقُلْتُ مِمَّ بَكَاءُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ ص إِنَّ جَبْرَيْلَ أَتَانِي فَأَخْبَرَنِي أَنَّ أُمَّتِي تَقْتُلُ وَلَدِي هَذَا لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ

السلام علیکم یا اهل البيت والنبوه السلام علیکم یا اهل البيت والنبوه السلام علیکم یا اهل البيت والنبوه

قَالَ رَوَاهُ الْحَدِيثُ فَلَمَّا أَتَتْ عَلَى الْحُسَيْنِ ع مِنْ مَوْلِدِهِ سَنَةً كَامِلَةً هَبَطَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص اثْنَا عَشَرَ مَلَكًا أَحَدُهُمْ عَلَى صُورَةِ الْأَسَدِ وَ الثَّانِي عَلَى صُورَةِ الثَّوْرِ وَ الثَّالِثُ عَلَى صُورَةِ التَّنِّينِ وَ الرَّابِعُ عَلَى صُورَةِ وَلَدِ آدَمَ وَ الثَّمَانِيَةُ الْبَاقُونَ عَلَى صُورِ شَتَّى مُحَمَّرَةً وَجُوهُهُمْ بَاكِئَةٌ عْيُونُهُمْ قَدْ نَشَرُوا أَجْنِحَتَهُمْ وَ هُمْ يَقُولُونَ يَا مُحَمَّدُ ص سَيَنْزِلُ بِوَلَدِكَ الْحُسَيْنِ بْنِ فَاطِمَةَ ع مَا نَزَلَ بِهَابِيلَ مِنْ قَابِيلَ وَ سَيُعْطَى مِثْلَ أَجْرِ هَابِيلَ وَ يُحْمَلُ عَلَى قَاتِلِهِ مِثْلُ وَزْرِ قَابِيلَ وَ لَمْ يَبْقَ فِي السَّمَاوَاتِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ إِلَّا وَ نَزَلَ إِلَى النَّبِيِّ ص كُلُّ يَفْرُتُهُ السَّلَامَ وَ يُعْزِيهِ فِي الْحُسَيْنِ ع وَ يُخْبِرُهُ بِثَوَابِ مَا يُعْطَى وَ يَعْرِضُ عَلَيْهِ ثُرْبَتَهُ وَ النَّبِيُّ ص يَقُولُ اللَّهُمَّ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ اقْتُلْ مَنْ قَتَلَهُ وَ لَا تَمْنَعُهُ بِمَا طَلَبَهُ

قَالَ فَلَمَّا أَتَى عَلَى الْحُسَيْنِ ع مِنْ مَوْلِدِهِ سَتَانِ خَرَجَ النَّبِيُّ ص فِي سَفَرٍ لَهُ فَوَقَفَ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ وَ اسْتَرْجَعَ وَ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ فَسُئِلَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ هَذَا جَبْرِئِيلُ ع يُخْبِرُنِي عَنْ أَرْضٍ بِشَطِّ الْفُرَاتِ يُقَالُ لَهَا كَرْبَلَاءُ يُقْتَلُ عَلَيْهَا وَلَدِي الْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ ع فَقِيلَ لَهُ مَنْ يَقْتُلُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ ص رَجُلٌ اسْمُهُ يَزِيدُ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ كَأَنِّي أَنْظَرُ إِلَى مَصْرَعِهِ وَ مَذْقَنِهِ ثُمَّ رَجَعَ مِنْ سَفَرِهِ ذَلِكَ مَعْمُومًا فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ فَخَطَبَ وَ وَعَظَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع بَيْنَ يَدَيْهِ فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ خُطْبَتِهِ وَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى رَأْسِ الْحَسَنِ ع وَ يَدَهُ الْيُسْرَى عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ ع ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ اللَّهُمَّ إِنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ نَبِيُّكَ وَ هَذَانِ أَطَائِبُ عِثْرَتِي وَ خِيَارُ ذُرِّيَّتِي وَ أَرْوَمَتِي وَ مَنْ أَخْلَفَهُمَا فِي أُمْتِي وَ قَدْ أَخْبَرَنِي جَبْرِئِيلُ ع أَنَّ وَلَدِي هَذَا مَقْتُولٌ مَخْذُولٌ اللَّهُمَّ فَبَارِكْ لَهُ فِي قَتْلِهِ وَ اجْعَلْهُ مِنْ سَادَاتِ الشُّهَدَاءِ اللَّهُمَّ وَ لَا تُبَارِكْ فِي قَاتِلِهِ وَ خَاذِلِهِ قَالَ فَضَجَّ النَّاسُ فِي الْمَسْجِدِ بِالْبُكَاءِ وَ النَّحِيبِ فَقَالَ النَّبِيُّ ص أ تَبْكُونَهُ وَ لَا تَنْصُرُونَهُ ثُمَّ رَجَعَ ص وَ هُوَ مُتَغَيِّرُ اللَّوْنِ مُحَمَّرُ الْوَجْهِ فَخَطَبَ خُطْبَةً أُخْرَى مُوجِزَةً وَ عَيْنَاهُ تَهْمِلَانِ دُمُوعًا ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ خَلَقْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ أَرْوَمَتِي وَ مِزَاجَ مَائِي وَ ثَمَرَةَ فُؤَادِي وَ مُهْجَتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ أَلَا وَ إِنِّي أَنْتَظِرُهُمَا وَ إِنِّي لَا أَسْأَلُكُمْ فِي ذَلِكَ إِلَّا مَا أَمَرَنِي رَبِّي أَمَرَنِي أَنْ أَسْأَلَكُمْ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى فَانْظُرُوا أَلَا تَلْقَوْنِي غَدًا عَلَى الْحَوْضِ وَ قَدْ أَبْغَضْتُمْ عِثْرَتِي وَ ظَلَمْتُمُوهُمْ أَلَا وَ إِنَّهُ سَتَرْدُ عَلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثَلَاثُ رَايَاتٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْأُولَى رَايَةٌ سُودَاءُ مُظْلِمَةٌ وَ قَدْ فَرَعَتْ لَهُ الْمَلَائِكَةُ فَتَقِفُ عَلَى فَاقُولُ مَنْ أَنْتُمْ فَيَنْسَوْنَ ذِكْرِي وَ يَقُولُونَ نَحْنُ أَهْلُ التَّوْحِيدِ مِنَ الْعَرَبِ فَاقُولُ لَهُمْ أَنَا أَحْمَدُ نَبِيِّ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ فَيَقُولُونَ نَحْنُ مِنْ أُمَّتِكَ يَا أَحْمَدُ فَاقُولُ لَهُمْ كَيْفَ خَلَقْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي فِي أَهْلِي وَ عِثْرَتِي وَ كِتَابِ رَبِّي فَيَقُولُونَ أَمَّا الْكِتَابُ فَضَيَعْنَاهُ وَ أَمَّا عِثْرَتُكَ فَحَرَصْنَا عَلَى أَنْ نُبِيدَهُمْ عَنْ آخِرِهِمْ عَنْ جَدِيدِ الْأَرْضِ فَأَوَّلَى عَنْهُمْ وَجْهِي فَيَصْدُرُونَ ظِمَاءً عَطَاشًا مُسْوَدَّةً وَجُوهُهُمْ ثُمَّ تَرْدُ عَلَى رَايَةٍ أُخْرَى أَشَدُّ سُودَاءً مِنَ الْأُولَى فَاقُولُ لَهُمْ كَيْفَ خَلَقْتُمُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ الْأَكْبَرِ وَ الْأَصْغَرِ كِتَابِ رَبِّي وَ عِثْرَتِي فَيَقُولُونَ أَمَّا الْأَكْبَرُ فَخَالَفْنَا وَ أَمَّا الْأَصْغَرُ فَخَذَلْنَاهُمْ وَ مَرَقْنَاهُمْ كُلٌّ مَمَزَقٌ فَاقُولُ إِلَيْكُمْ عَنِّي فَيَصْدُرُونَ ظِمَاءً عَطَاشًا مُسْوَدَّةً وَجُوهُهُمْ ثُمَّ تَرْدُ عَلَى رَايَةٍ أُخْرَى تَلْمَعُ وَجُوهُهُمْ نُورًا فَاقُولُ لَهُمْ مَنْ أَنْتُمْ فَيَقُولُونَ نَحْنُ أَهْلُ كَلِمَةِ التَّوْحِيدِ وَ التَّقْوَى نَحْنُ أُمَّةٌ مُحَمَّدٍ ص وَ نَحْنُ بَقِيَّةُ أَهْلِ الْحَقِّ حَمَلْنَا كِتَابَ رَبِّنَا فَأَخْلَلْنَا حِلَالَهُ وَ حَرَمْنَا

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

حَرَامَهُ وَ أَحَبِّبْنَا ذُرِّيَّةَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ ص فَنَصِّرَنَاهُمْ مِنْ كُلِّ مَا نَصَرْنَا مِنْهُ أَنْفُسَنَا وَ قَاتِلْنَا مَعَهُمْ مَنْ نَاوَاهُمْ فَأَقُولُ لَهُمْ
أَبْشِرُوا فَإِنَّا نَبِيِّكُمْ مُحَمَّدٌ ص وَ لَقَدْ كُنْتُمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا كَمَا وَصَفْتُمْ ثُمَّ أَسْقَيْهِمْ مِنْ حَوْضِي فَيَصْدُرُونَ مَرَوِّينَ
مُسْتَبْشِرِينَ ثُمَّ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدَ الْآبِدِينَ

مسلك اول در امور مربوط به پیش از جنگ

ميلاد حسين عليه السلام: (۱) ميلاد حسين عليه السلام پنجم يا سوم شعبان سال چهارم هجرت بود، نيز گفته شده: در اواخر ماه ربيع الاول سال سوم هجرت بود، و جز اين نيز گفته است:
امّ الفضل همسر عباس (رضی الله عنهما) گوید: در خواب دیدم (قبل از تولّد حسين) که گوئيا پاره‌ای از گوشت رسول الله صلی الله عليه و آله بریده شد و در دامنم افتاد، خواب را به پیامبر صلی الله عليه و آله گفتم، فرمود: رؤیای صادق است و خواب خوبی است، بزودی فاطمه پسر بزاید و به تو خواهم داد تا دایه‌اش باشی. (۱) ام الفضل گوید: قصّه آنچنان شد که پیامبر فرموده بود.

روزی حسين عليه السلام را نزد پیامبر صلی الله عليه و آله بردم و در آغوشش گذاردم، در دامن او بول کرد، او را نشگون گرفتم او گریست، پیامبر فرمود: ای ام الفضل آرام باش، جامه‌ام را آب پاک می‌کند، و تو بچه‌ام را به درد آوردی. او را در دامن پیامبر صلی الله عليه و آله رها کردم، و برخاستم تا برایش آب آوردم، چون بازگشتم دیدم که او صلوات الله عليه و آله می‌گرید.

گفتم: یا رسول الله گریه‌ات برای چیست؟ فرمود: جبرئیل علیه السلام نزد آمد و خبرم داد که امت من این پسر را خواهند کشت، خدا آنان را در قیامت به شفاعتم نرساند.

راویان حدیث می‌گویند: چون یک سال از تولّد حسين عليه السلام گذشت دوازده فرشته بر پیامبر صلی الله عليه و آله فرود آمدند که یکی به شکل شیر و دومی گاو نر، سومی به صورت اژدها، چهارمی به صورت آدمیزاده و هشت نفر به صور مختلفه بوده، با چهره‌های بر افروخته و چشمهای گریان، با پره‌های گسترده، و می‌گفتند: ای محمد! زودا بر سر فرزندان حسين بن فاطمه علیهما السلام آن آید که بر سر هابیل از قابیل آمد و زودا که اجرای چون اجر هابیل یافته و بر قاتلش کيفر قابیل خواهد بود. در آسمانها فرشته‌ای نماند مگر آن که بر پیامبر صلی الله عليه و آله نزول کرد و بعد از درود، او را در امر حسين عليه السلام تعزيت گفت، و از پاداش او سخن رانده تربت پاکش را بر وی عرضه نمود. پیامبر صلی الله عليه و آله می‌فرمود: خداوندا خوار دار هر آن کو که حسين را خوار دارد و بکش قاتلش را و کامروایش مدار.

چون حسين عليه السلام دو ساله شد، پیامبر صلی الله عليه و آله به سفر رفت و در بين راه بایستاد و استرجاع بگفت و چشمان مبارکش غرق در اشک شد. از علّت آن پرسیدند، فرمود: اين جبرئيل است که از سرزمینی به نام

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

کربلا در کنار شط فرات خبرم می‌دهد که در آن جا فرزندم حسین بن فاطمه علیهما السلام به شهادت می‌رسد. (۱) یکی پرسید: یا رسول الله کی او را می‌کشد؟

فرمود: مردی یزید نام، گوئیا جای شهادت و مدفنش را می‌بینم. بعد با حالت گرفته و اندوهگین از سفر بازگشت و به منبر رفت و خطبه خواند و پند داد، در حالی که حسنین علیهما السلام در نزدش بودند.

بعد از فراغت از خطبه دست راست را بر سر حسن علیه السلام و دست چپ را بر سر حسین علیه السلام نهاد و سر به سوی آسمان برافراشت و گفت: «خداوندا همانا محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول توست و این دو عترت پاکم و خوبان ذریه و بنیاد خانواده‌ام می‌باشند که در امتم به جای می‌گذارم، و جبرئیل خبرم می‌دهد: این فرزندم مقتول و مخدول گردد، خداوندا شهادت را بر وی مبارک فرما، و او را از سادات شهداء قرار ده، و برکت را در قاتل و خاذلش قرار مده.

«فضج الناس فی المسجد بالبكاء و النحیب»، ضجه مردم در مسجد با اشک و ناله برخاست.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا می‌گریید و یاریش نمی‌کنید؟

پیامبر صلوات الله علیه و آله بازگشت و با چهره بر افروخته خطبه دیگری ایراد کرد (اما کوتاه) و در حالی که از چشم اشک فرو می‌ریخت فرمود: مردم! همانا من در بین شما دو چیز گرانبها (ثقلین) را به جای گذاردم: کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - نهاد و اصلم و میوه زندگیم، و این دو از من جدا نگردند تا در حوض بر من در آیند، الا که من منتظر آن دو می‌باشم، و من از شما چیزی نمی‌خواهم جز فرمان پروردگارم و آن مودت به نزدیکان من است، پس بنگرید که فردا در کنار حوض مرا نبینید در حالی که با اهل بیتم کینه‌توزی کرده، ستم نموده و آنان را کشته باشید. (۱) آگاه باشید که در قیامت سه پرچم از این امت بر من عرضه گردد: رایتی سیاه تیره که فرشتگان را به ترس اندازد، نزد من توقف کنند، می‌گویم: شما کیانید؟ اسمم را فراموش می‌کنند و می‌گویند: ما موحدان از عربیم. می‌گویم: من احمدم پیامبر عرب و عجم. می‌گویند: ما از امت توایم ای احمد. می‌گویم: بعد از من با کتاب پروردگارم و عترت و اهل بیتم چه کردید؟ می‌گویند: اما کتاب را ضایع رها کردیم، و اما عترت را با تمام حرص از زمین برداشته و نابود کردیم. من نیز از آنان روی بگردانم، و آنان را با چهره‌های سیاه در کمال تشنگی (به جهنم) برانند.

رایت دوم که به غایت سیاهتر از اول است در آید، به آنان گویم، با ثقلین اکبر و اصغر، کتاب پروردگارم و عترت من چه کردید؟ (در پاسخ) می‌گویند: اما کتاب با آن مخالفت ورزیده، و اما عترت، خوارشان کرده و بشدت تار و مارشان کردیم. می‌گویم: از من دور شوید، آنان را نیز با چهره‌های سیاه و تشنگی (به دوزخ) برانند.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

رایت سوم در کمال تابندگی و درخشندگی نمایان گردد، می‌گویم: شما کیانید؟ می‌گویند: ما اهل توحید و تقواییم، ما امت محمد صلی الله علیه و آله‌ایم، ما بازمانده اهل حقیم، حامل کتاب پروردگارمان، که حلالش را حلال و حرامش را حرام دانسته، و ذریه پیامبر ما را دوست داشته، آن چنان که از کیان خود یاری نموده آنان را یاری کرده و با دشمنان آنان جنگیدیم. (۱) به آنان می‌گویم: بشارتتان باد، من محمد پیامبرتان، در دنیا چنان زیستید که گفتید، و آنگاه آنان را از حوض خود سیراب کنم، در حالی که سیراب و شادمانند به راه افتند و در بهشت در آیند و جاودانه در آن بخرامند.

متن عربی: قَالَ: وَكَانَ النَّاسُ يَتَعَاوَدُونَ ذِكْرَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ ع وَ يَسْتَغْظَمُونَهُ وَ يَرْتَقِبُونَ قُدُومَهُ فَلَمَّا تُوَفِّيَ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ لَعْنَهُ اللَّهُ وَ ذَلِكَ فِي رَجَبِ سَنَةِ سِتِّينَ مِنَ الْهَجْرَةِ كَتَبَ يَزِيدُ إِلَى الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ وَ كَانَ أَمِيرَ الْمَدِينَةِ يَأْمُرُهُ بِأَخْذِ الْبَيْعَةِ عَلَى أَهْلِهَا عَامَ [عَامَّةً وَ خَاصَّةً عَلَى الْحُسَيْنِ ع وَ يَقُولُ لَهُ إِنَّ أَبِي عَلَيْكَ فَاضْرِبْ عُقْقَهُ وَ ابْعَثْ إِلَى بَرَأْسِهِ فَأَحْضِرْ الْوَلِيدُ مَرْوَانَ وَ اسْتَشَارَهُ فِي أَمْرِ الْحُسَيْنِ ع فَقَالَ إِنَّهُ لَا يَقْبَلُ وَ لَوْ كُنْتُ مَكَانَكَ لَضَرَبْتُ عُقْقَهُ فَقَالَ الْوَلِيدُ لَيْتَنِي لَمْ أَكُ شَيْئًا مَذْكُورًا ثُمَّ بَعَثَ إِلَى الْحُسَيْنِ ع فَجَاءَهُ فِي ثَلَاثِينَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ مَوَالِيهِ فَنَعَى الْوَلِيدُ إِلَيْهِ مَوْتَ مُعَاوِيَةَ وَ عَرَضَ عَلَيْهِ الْبَيْعَةَ لِيَزِيدَ فَقَالَ أَيُّهَا الْأَمِيرُ إِنَّ الْبَيْعَةَ لَا تَكُونُ سِرًّا وَ لَكِنْ إِذَا دَعَوْتَ النَّاسَ غَدًا فَادْعُنَا مَعَهُمْ. فَقَالَ مَرْوَانُ لَا تَقْبَلْ أَيُّهَا الْأَمِيرُ عُذْرَهُ وَ مَتَى لَمْ يُبَايِعْ فَاضْرِبْ عُقْقَهُ فَغَضِبَ الْحُسَيْنُ ع ثُمَّ قَالَ وَيْلَ لَكَ يَا ابْنَ الزَّرَقَاءِ أَنْتَ تَأْمُرُ بِضَرْبِ عُقْقِي كَذَبْتَ وَ اللَّهُ وَ لَوْ مَتَّ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْوَلِيدِ فَقَالَ أَيُّهَا الْأَمِيرُ إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ مَعْدِنُ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَ بِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَ بِنَا خَتَمَ اللَّهُ وَ يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبُ الْخَمْرِ قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ مُعَلِّنٌ بِالْفِسْقِ وَ مِثْلِي لَا يُبَايِعُ بِمِثْلِهِ وَ لَكِنْ نَصْبُحُ وَ تَصْبِحُونَ وَ نَنْظُرُ وَ تَنْظُرُونَ أَيُّنَا أَحَقُّ بِالْخِلَافَةِ وَ الْبَيْعَةِ ثُمَّ خَرَجَ ع. فَقَالَ مَرْوَانُ لِلْوَلِيدِ عَصَيْتَنِي فَقَالَ وَيْحَكَ إِنَّكَ أَشَرْتَ إِلَيَّ بِذَهَابِ دِينِي وَ دُنْيَايَ وَ اللَّهُ مَا أَحَبُّ أَنْ مُلِكَ الدُّنْيَا بِأَسْرِهَا لِي وَ أَنَّنِي قَتَلْتُ حُسَيْنًا وَ اللَّهُ مَا أَظُنُّ أَحَدًا يَلْقَى اللَّهَ بِدَمِ الْحُسَيْنِ ع إِلَّا وَ هُوَ خَفِيفُ الْمِيزَانِ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ لَا يُزَكِّيهِ وَ لَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

قَالَ وَ أَصْبَحَ الْحُسَيْنُ ع فَخَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ يَسْتَمِعُ الْأَخْبَارَ فَلَقِيَهُ مَرْوَانُ فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّ لِي نَاصِحًا فَأَطِيعْنِي تُرْشِدْ فَقَالَ الْحُسَيْنُ ع وَ مَا ذَاكَ قُلْ حَتَّى أَسْمَعَ فَقَالَ مَرْوَانُ إِنَّ أَمْرَكَ بِبَيْعَةِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ فَإِنَّهُ خَيْرٌ لَكَ فِي دِينِكَ وَ دُنْيَاكَ فَقَالَ الْحُسَيْنُ ع إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بَلَّيْتُ الْأُمَّةَ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدَ وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سُفْيَانَ وَ طَالَ الْحَدِيثُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَرْوَانَ حَتَّى انْصَرَفَ مَرْوَانُ وَ هُوَ غَضْبَانٌ

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

يقول على بن موسى بن جعفر بن محمد بن محمد بن طائوس مؤلف هذا الكتاب و الذي تحققناه أن الحسين ع كان عالما بما انتهت حاله إليه و كان تكليفه ما اعتمد عليه -

أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ وَقَدْ ذَكَرْتُ أَسْمَاءَهُمْ فِي كِتَابِ غِيَاثِ سُلْطَانِ الْوَرَى لِسُكَّانِ الثَّرَى بِإِسْنَادِهِمْ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ بَابُوَيْهِ الثُّمِّيِّ فِيمَا ذَكَرَ فِي أُمَالِيهِ بِإِسْنَادِهِ إِلَى الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنِ الصَّادِقِ ع عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ ع أَنَّ حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع دَخَلَ يَوْمًا عَلَى الْحَسَنِ ع فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ بَكَى فَقَالَ مَا يُبْكِيكَ قَالَ أَبْكِي لِمَا يُصْنَعُ بِكَ فَقَالَ الْحَسَنُ ع إِنَّ الَّذِي يُوتَى إِلَيَّ سَمٌ يُدْسُ إِلَيَّ فَأَقْتُلُ بِهِ وَلَكِنْ لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَزْدَلِفُ إِلَيْكَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَدْعُونَ أَنَّهُمْ مِنْ أُمَّةٍ جَدَّتَا مُحَمَّدٍ ص وَ يَنْتَحِلُونَ الْإِسْلَامَ فَيَجْتَمِعُونَ عَلَى قَتْلِكَ وَ سَفْكِ دَمِكَ وَ انْتِهَاكِ حُرْمَتِكَ وَ سَبِي ذُرَارِيكَ وَ نِسَائِكَ وَ انْتِهَابِ ثَغْلِكَ فَعِنْدَهَا يُحِلُّ اللَّهُ بِنِي أُمِّيَّةَ اللَّعْنَةِ وَ تُمْطِرُ السَّمَاءُ دَمًا وَ رَمَادًا وَ يَبْكِي عَلَيْكَ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْوُحُوشُ وَ الْحَيْتَانُ فِي الْبَحَارِ

وَ حَدَّثَنِي جَمَاعَةٌ مِنْهُمْ مَنْ أَشْرَتْ إِلَيْهِ بِإِسْنَادِهِمْ إِلَى عُمَرَ النَّسَّابَةِ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ فِيمَا ذَكَرَهُ فِي آخِرِ كِتَابِ الشَّافِي فِي النَّسَبِ بِإِسْنَادِهِ إِلَى جَدِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي عُمَرَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع يُحَدِّثُ أَخْوَالِي آلَ عَقِيلٍ قَالَ لَمَّا امْتَنَعَ أَخِي الْحُسَيْنُ ع عَنِ الْبَيْعَةِ لِيَزِيدَ بِالْمَدِينَةِ دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَوَجَدْتُهُ خَالِيًا فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ حَدَّثَنِي أَخُوكَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ ع عَنْ أَبِيهِ ع ثُمَّ سَبَقَنِي الدَّمْعَةُ وَ عَلَا شَهِيْقِي فَضَمَنِي إِلَيْهِ وَ قَالَ حَدَّثَكَ أَنَّى مَقْتُولٌ فَقُلْتُ حَوْشِيَتْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ سَأَلْتُكَ بِحَقِّ أَبِيكَ بِقَتْلِي خَبَرَكَ فَقُلْتُ نَعَمْ فَلَوْ لَا نَاوَلْتُ وَ بَايَعْتُ فَقَالَ حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَ قَتْلِي وَ أَنَّ تُرْبَتِي تَكُونُ بِقُرْبِ تُرْبَتِهِ فَتَظُنُّ أَنَّكَ عَلِمْتَ مَا لَمْ أَعْلَمْهُ وَ أَنَّهُ لَا أُعْطَى الدِّيَّةَ مِنْ نَفْسِي أَبَدًا وَ لَتَلْقَيْنَ فَاطِمَةُ أَبَاهَا شَاكِيَةً مَا لَقِيَتْ ذُرِّيَّتَهَا مِنْ أُمَّتِهِ وَ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَحَدٌ أَذَاهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا

أقول أنا و لعل بعض من لا يعرف حقائق شرف السعادة بالشهادة يعتقد أن الله لا يتعبد بمثل هذه الحالة أ ما سمع في القرآن الصادق المقال أنه تعبد قوما بقتل أنفسهم فقال تعالى فَتَوَبُّوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ و لعله يعتقد أن معنى قوله تعالى وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ أنه هو القتل و ليس الأمر كذلك و إنما التعبد به من أبلغ درجات السعادة.

وَلَقَدْ ذَكَرَ صَاحِبُ الْمُقْتَلِ الْمُرَوِّى عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ ع فِي تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ مَا يَلِيقُ بِالْعَقْلِ - فَرَوَى عَنْ أَسْلَمَ قَالَ غَزَوْنَا نَهَاوَنْدَ أَوْ قَالَ غَيْرَهَا وَ اصْطَفَيْنَا [اصْطَفَيْنَا وَ الْعَدُوَّ صَفَيْنَ لَمْ أَرِ أَطْوَلَ مِنْهُمَا وَ لَا أَعْرَضَ وَ الرُّومُ قَدْ أُلْصَقُوا ظُهُورَهُمْ بِحَايِطِ مَدِينَتِهِمْ فَحَمَلَ رَجُلٌ مِّنَّا عَلَى الْعَدُوِّ فَقَالَ النَّاسُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَلْقَى نَفْسَهُ إِلَى التَّهْلُكَةِ فَقَالَ أَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ إِنَّمَا تَأْوُلُونَ هَذِهِ الْآيَةَ عَلَى أَنَّ حَمَلَ هَذَا الرَّجُلُ يَلْتَمِسُ الشَّهَادَةَ وَ لَيْسَ كَذَلِكَ إِنَّمَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِينَا لَأَنَّا كُنَّا قَدْ اشْتَغَلْنَا بِبُصْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ تَرَكْنَا أَهَالِيَنَا وَ أَمْوَالَنَا أَنْ نُقِيمَ فِيهَا وَ نُصْلِحَ مَا فَسَدَ مِنْهَا فَقَدْ ضَاعَتْ

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

بِتَشَاغُلِنَا عَنْهَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ إِنْكَاراً لِّمَا وَقَعَ فِي نُفُوسِنَا مِنَ التَّخَلُّفِ عَنْ نُصْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص لِإِصْلَاحِ أُمُورِنَا وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ مَعْنَاهُ إِنْ تَخَلَّفْتُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص وَاقْتُمْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ أَتَقِيتُمْ بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَسَخِطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَهَلَكْتُمْ وَذَلِكَ رَدُّ عَلَيْنَا فِيمَا قُلْنَا وَعَزَمْنَا عَلَيْهِ مِنَ الْإِقَامَةِ وَتَحْرِيصُ لَنَا عَلَى الْغَزْوِ وَمَا أَنْزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي رَجُلٍ حَمَلَ عَلَى الْعَدُوِّ وَيُحَرِّصُ أَصْحَابَهُ أَنْ يَفْعَلُوا كَفَعْلِهِ أَوْ يَطْلُبُ الشَّهَادَةَ بِالْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ رَجَاءً لِّثَوَابِ الْآخِرَةِ

. أقول و قد نبهناك على ذلك في خطبة هذا الكتاب و سیأتی ما يكشف عن هذه الأسباب.

مرگ معاویه و اقدامات سید الشهدا

ترجمه : گویند: و مردم را ذکر شهادت حسین علیه السلام عادت شده بود و بزرگش شمرده رسیدن آن را چشم می‌کشیدند. در سال ۶۰ هجری که معاویه بن ابی سفیان هلاک گردید، فرزندش یزید بن معاویه بن ابی سفیان به امیر مدینه ولید بن عتبۀ نامه نوشت و فرمائش داد تا از مردم مدینه بویژه حسین بن علی علیهما السلام برایش بیعت گیرد و در صورت امتناع حسین گردنش را زده، سرش را برای وی بفرستد. (۱) ولید مروان بن حکم را برای مشورت در امر حسین علیه السلام احضار نمود.

مروان گفت: حسین بیعت نمی‌کند و اگر من جای تو بودم گردنش را می‌زدم.

ولید گفت: ای کاش مادر مرا نژائیده بود، و من هرگز نبودم.

سپس در پی حسین علیه السلام فرستاد، حضرت با سی نفر از اهل بیت و دوستان نزد او رفت، ولید خبر مرگ معاویه را بداد و بیعت با یزید را به وی عرضه نمود.

فرمود: ای امیر، بیعت که سری نیست، مردم را که فرا خواندی مرا نیز دعوت کن.

مروان گفت: ای امیر! عذرش را می‌پذیر و در صورت امتناع گردنش را بزن.

حسین علیه السلام خشمگین شد و فرمود: وای بر تو ای پسر زرقاء تو امر به زدن گردنم می‌کنی دروغ گفתי و به خدا که پستی ورزیدی. بعد رو به ولید کرد و فرمود: «ای امیر! ما اهل بیت نبوت و معدن رسالت، و خانه ما جایگاه رفت و آمد فرشتگان است، (۱) خدا به ما افتتاح و اختتام فرمود، و یزید مردی فاسق و شارب الخمر، و قاتل و خونریز جانهای محرمه است و با این همه تباهیها شایستگی منزلت خلافت را ندارد، و شخصی چون من با چون اویی بیعت نکند، و لیکن بامداد فردا پشت و روی کار را می‌نگریم که کدام یک از ما شایسته خلافت و بیعت است.

و آنگاه امام علیه السلام بیرون رفت، مروان به ولید گفت: توصیه مرا به کار نزدی.

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه علیکم یا اهل البیت والنبوه

ولید گفت: وای بر تو، در این مشورت خواستی دین و دنیا را از دست بدهم. به خدا دوست ندارم که سلطنت دنیا از آن من باشد و دستم به خون حسین آلوده گردد، به خدا گمان ندارم کسی خدای را ملاقات کند و خون حسین علیه السلام بر گردنش باشد جز آن که خفیف المیزان بوده و خدایش در قیامت نظر رحمت به وی فرموده و گرفتار عذاب دردناک خواهد بود.

بامداد فردا حسین علیه السلام برای استماع اخبار از منزلش بدر آمد و با مروان برخورد. مروان گفت: ای ابا عبد الله. نصیحتی کنت از من بشنو و بپذیر. فرمود: «آن چیست؟ بگو تا بشنوم».

گفت: تو را فرمان بیعت با یزید امیر المؤمنین می‌دهم، چه برای دین و دنیایت بهتر است. حسین علیه السلام فرمود: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامّة براع مثل یزید، و لقد سمعت جدی رسول الله یقول: الخلافة محرمة علی آل ابی سفیان)، بنا بر این آنگاه که امت گرفتار راعی‌ای چون یزید گردد باید فاتحه اسلام را خواند. به تحقیق از جدم رسول الله شنیدم که فرمود: خلافت بر آل ابی سفیان حرام است. (۲) سخن بین حسین علیه السلام و مروان تا آن جا ادامه یافت که مروان با خشم بازگشت.

خروج امام از مدینه و وقایع مکه

قَالَ رُوَاهُ حَدِيثُ الْحُسَيْنِ عَ مَعَ الْوَلِيدِ بْنِ عُثْبَةَ وَ مَرَّوَانَ فَلَمَّا كَانَ الْغَدَاءُ تَوَجَّهَ الْحُسَيْنُ عَ إِلَى مَكَّةَ لَثَلَاثَ مَضِينَ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةِ سِتِّينَ فَأَقَامَ بِهَا بَاقِيَ شَعْبَانَ وَ شَهْرَ رَمَضَانَ وَ شَوَّالَ وَ ذِي قَعْدَةَ قَالَ وَ جَاءَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زُبَيْرٍ فَأَشَارَا إِلَيْهِ بِالْمَسَاكِ فَقَالَ لَهُمَا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَدْ أَمَرَنِي بِأَمْرٍ وَ أَنَا مَاضٍ فِيهِ قَالَ فَخَرَجَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ هُوَ يَقُولُ وَاحِسْبَنَاهُ.

ثُمَّ جَاءَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ فَأَشَارَ إِلَيْهِ بِصُلْحِ أَهْلِ الضَّلَالِ وَ حَذَرَهُ مِنَ الْقَتْلِ وَ الْقِتَالِ فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنْ رَأْسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا أُهْدِيَ إِلَى بَغْيٍ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانُوا يَقْتُلُونَ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ سَبْعِينَ نَبِيًّا ثُمَّ يَجْلِسُونَ فِي أَسْوَاقِهِمْ يَبِيعُونَ وَ يَشْتَرُونَ كَأَنَّ لَمْ يَصْنَعُوا شَيْئًا فَلَمْ يُعْجَلِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بَلْ أَمْهَلَهُمْ وَ أَخَذَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ أَخْذَ عَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ اتَّقِ اللَّهَ يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَ لَا تَدْعَنْ نَصْرَتِي.

ترجمه: (۱) بامداد فردا که سه روز از شعبان سال ۶۰ گذشته بود امام علیه السلام عازم مکه شد. مانده شعبان و ماه رمضان و شوال و ذی القعدة در مکه اقامت فرمود.

عبد الله بن عباس «۲» و عبد الله بن زبیر «۳» نزدش آمده و اشارت به اقامت نمودند. امام فرمود: «همانا رسول الله مرا مأمور به امری فرمود و من امرش را به اجرا در آورم.» ابن عباس بیرون رفت در حالی که می‌گفت: و

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

حسینا! سپس عبد الله بن عمر «۱» آمد و امام علیه السلام را به سازش با گمراهان دعوت و از جنگ و قتل بر حذر داشت.

امام فرمود: «ای ابا عبد الرحمن آیا ندانستی که از پستی دنیا نزد خداست که رأس مبارک یحیی بن زکریا به زنازاده‌ای از زنازادگان بنی اسرائیل هدیه فرستاده می‌شود، آیا ندانستی که بنی اسرائیل از طلوع فجر تا طلوع شمس هفتاد پیامبر را کشتند، بعد هم در بازارهایشان نشسته به داد و ستد پرداختند و گوئیا که از آنان کاری سر نزده است، و خدای در کیفر دادنشان شتاب نکرد بلکه مهلت داد و آنگاه آنان را کیفر سخت داد که همان کیفر عزیز مقتدر بود، ای ابا عبد الرحمن از خدای بترس و دست از یاری من بردار».

دعوت کوفیان از امام

قَالَ وَ سَمِعَ أَهْلَ الْكُوفَةِ بِوُصُولِ الْحُسَيْنِ عَ إِلَى مَكَّةَ وَ امْتِنَاعِهِ مِنَ الْبَيْعَةِ لِيزِيدَ فَأَجْمَعُوا فِي مَنْزِلِ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ الْخُزَاعِيٍّ فَلَمَّا تَكَامَلُوا قَامَ سُلَيْمَانُ بْنُ صُرَدٍ فِيهِمْ خُطْبِيًّا وَقَالَ فِي آخِرِ خُطْبَتِهِ يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ إِنَّكُمْ قَدْ عَلِمْتُمْ بِأَنَّ مُعَاوِيَةَ قَدْ هَلَكَ وَ صَارَ إِلَى رَبِّهِ وَ قَدِمَ عَلَى عَمَلِهِ وَ قَدْ قَعَدَ فِي مَوْضِعِهِ ابْنُهُ يَزِيدُ وَ هَذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ قَدْ خَالَفَهُ وَ صَارَ إِلَى مَكَّةَ هَارِبًا مِنْ طَوَاعِيتِ آلِ أَبِي سُفْيَانَ وَ أَنْتُمْ شِيعَتُهُ وَ شِيعَةُ أَبِيهِ مِنْ قَبْلِهِ وَ قَدْ احْتَاجَ إِلَى نُصْرَتِكُمْ الْيَوْمَ فَإِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ نَاصِرُوهُ وَ مُجَاهِدُو عَدُوِّهِ فَارْتَبُوا إِلَيْهِ وَ إِنْ خِفْتُمْ الْوَهْنَ وَ الْفُشْلَ فَلَا تَغْرُوا الرَّجُلَ مِنْ نَفْسِهِ. قَالَ فَكُتِبُوا إِلَيْهِ:

راوی گوید: خبر نزول اجلال حسین علیه السلام در مکه و امتناعش از بیعت با یزید به اطلاع مردم کوفه «۲» رسید. کوفیان در منزل سلیمان بن صرد خزاعی «۳» اجتماع کردند، و سلیمان در آن جمعیت انبوه برخاست و به ایراد خطبه پرداخت و در آخر خطبه گفت: ای معشر شیعه، می‌دانید معاویه با آن همه کارها که انجام داده هلاک گردیده پسرش یزید در جایش بر اریکه سلطنت تکیه داد، (۱) و این حسین بن علی علیهما السلام است که پرچم مخالفت بر افراشته و از دست طاغیان بنی امیه به مکه مهاجرت کرد و شما از شیعیان او و پدرش می‌باشید و او امروز به یاری شما محتاج است، بنگرید اگر یاور او و مجاهد در رکابش در برابر دشمنش می‌باشید. برایش بنویسید، و اگر از سستی و پراکندگی وحشت دارید او را گرفتار فریب و غرور خود نکنید.

نامه زیر را به حضرت نوشته و ارسال داشتند:

نامه کوفیان به حسین بن علی علیهما السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ الْخُزَاعِيِّ وَ الْمُسَيَّبِ بْنِ نَجْبَةَ وَ رِفَاعَةَ بْنِ شَدَّادٍ وَ حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَائِلٍ وَ شِيعَتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ سَلَامٌ عَلَيْكَ أَمَّا بَعْدُ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَصَمَ عَدُوَّكَ وَ عَدُوَّ أَبِيكَ مِنْ قَبْلِ الْجَبَّارِ الْعَنِيدِ الْغُشُومِ الظُّلُومِ الَّذِي ابْتَزَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ أَمْرَهَا وَ غَضَبَهَا فَيَتَّهَا وَ تَأْمَرَ عَلَيْهَا

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ

بَعِثَ رِضًی مِنْهَا ثُمَّ قَتَلَ خِيارَهَا وَاسْتَبَقَى شِرَارَهَا وَجَعَلَ مَالَ اللَّهِ دُولَةً بَيْنَ جَبَابِرَتِهَا وَغَنَاتِهَا فَبَعْدًا لَهُ كَمَا بَعْدَتْ
ثُمُودُ ثُمَّ إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ غَيْرُكَ فَأَقْبِلْ لَعَلَّ اللَّهَ يَجْمَعُنَا بِكَ عَلَى الْحَقِّ وَالنُّعْمَانُ بْنُ الْبَشِيرِ فِي قَصْرِ الْإِمَارَةِ وَ
لَسْنَا نَجْمَعُ مَعَهُ فِي جُمُعَةٍ وَلَا جَمَاعَةٍ وَلَا نَخْرُجُ مَعَهُ فِي عِيدٍ وَلَوْ قَدْ بَلَّغْنَا أَنَّكَ أَقْبَلْتَ أَخْرَجْنَاهُ حَتَّى يُلْحَقَ بِالشَّامِ
وَالسَّلامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَعَلَى أَبِيكَ مِنْ قَبْلِكَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ
الْعَظِيمِ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ به پیشگاه حسین بن علی امیر المؤمنین علیهما السَّلام، از سلیمان بن صرد خزاعی و
مسیب بن نجبه «۱» و رفاعه بن شداد «۲» و حبیب بن مظاهر «۳» و عبد الله بن وائل «۱» و شیعیان دیگرش.
(۱) سلام خدا بر تو، ستایش مر خدای راست که دشمن تو و پدرت را در هم شکست، همان جبار عنید خودکامه
ستمکار که حق این امت را به ستم گرفت و حقوق آنان را غصب کرد، و بدون رضایت امت خود را بر آنان امیر
ساخت، خوبان را کشته و بدان و اشرار را باقی گذارد، و بیت المال مردم را در دست جباران و طاغیان قرار داد،
همواره چون ثمود از رحمت خدا دور باد. هم اکنون ما را امامی جز تو نیست، نزد ما آی، باشد که خدا ما را به
وسیله تو بر حق جمع کند، و این نعمان بن بشیر «۲» (والی) است که در قصر حکومتی تنها مانده و ما در جمعه و
جماعت و عید در کنار او نیستیم، و اگر به ما خبر رسد که بدین سمت عزیمت فرمودی، ما او را از شهر بیرون
کرده تا به شام «۳» رود و ملحق شود، و پیشاپیش سلام و رحمت خدا بر تو ای فرزند رسول الله و بر پدرت و لا
حول و لا قوه الا بالله العلی العظيم

ثُمَّ سَرَّحُوا الْكِتَابَ وَ لَبِثُوا يَوْمَيْنِ وَ أَنْفَذُوا جَمَاعَةً مَعَهُمْ نَحْوُ مِائَةٍ وَ خَمْسِينَ كِتَابَةً مِنَ الرَّجُلِ وَ الْاِثْنَيْنِ وَ الثَّلَاثَةِ وَ
الْأَرْبَعَةِ يَسْأَلُونَهُ الْقُدُومَ عَلَيْهِمْ وَ هُوَ مَعَ ذَلِكَ يَتَأَنَّى وَ لَا يُجِيبُهُمْ فَوَرَدَ عَلَيْهِ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ سِتْمِائَةِ كِتَابٍ وَ تَوَاتَرَتْ
الْكُتُبُ حَتَّى اجْتَمَعَ عِنْدَهُ فِي نَوْبٍ مُتَفَرِّقَةٍ اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ كِتَابٍ.

(۱) آنها نامه را فرستادند، و بعد از دو روز درنگ، جمعی دیگر را با ۱۵۰ نامه که به امضاء یک نفر و دو نفر و
سه و چهار و ... رسیده بود فرستادند که همگان تمنای آمدن امام به کوفه را داشتند. و امام همچنان درنگ می کرد
و پاسخ نامه را نمی داد.

پس در یک روز ۶۰۰ نامه آمد و نامه ها از پی هم می رسید تا آن که ۱۲۰۰۰ نامه نزد امام جمع شد.

[نامه ای دیگر از کوفیان]

قَالَ ثُمَّ قَدِمَ عَلَيْهِ بَعْدَ ذَلِكَ هَانِي بْنُ هَانِي السَّبَّيْعِيُّ وَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيُّ بِهَذَا الْكِتَابِ وَ هُوَ آخِرُ مَا وَرَدَ
عَلَى الْحُسَيْنِ ع مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ.

وَفِيهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع مِنْ شِيعَتِهِ وَ شِيعَةِ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع:

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ النَّاسَ يَنْتَظِرُونَكَ لَا رَأْيَ لَهُمْ غَيْرُكَ فَالْعَجَلُ الْعَجَلُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَدْ اخْضَرَ الْجَنَابُ وَ أَيْنَعَتِ الثَّمَارُ وَ أَغْشَبَتِ الْأَرْضُ وَ أَوْرَقَتِ الْأَشْجَارُ فَأَقْدَمَ عَلَيْنَا إِذَا شِئْتَ فَإِنَّمَا تَقْدِمُ عَلَى جُنْدٍ مُجَنَّدَةٍ لَكَ وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ عَلَى أَيْبِكَ مِنْ قَبْلِكَ.

آخرین پیکهای کوفیان هانی بن هانی السبعی «۱» و سعید بن عبد الله الحنفی «۲» بودند که نامه زیر را آوردند و این آخرین نامه کوفیان بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ به حسین فرزند علی امیر المؤمنین علیهما السلام از سوی شیعیان او و پدرش امیر المؤمنین علیهما السلام اما بعد، براستی که همه مردم به انتظار تو هستند، و رأی و نظری جز تو ندارند، پس بشتاب، بشتاب ای فرزند رسول خدا، باغات و بوستانها سر سبز و میوهها رسیده، و زمین پر از گیاه و درختان برگ بر آورده‌اند، هر گاه اراده‌ات تعلق گیرد قدم رنجه فرمای، چه بر لشکری وارد می‌شوی که برای تو آراسته و آماده‌اند، و سلام و رحمت خدا بر تو و بر پدرت از پیش.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ ع لِهَانِي بِنِ هَانِي السَّبْعِيِّ وَ سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ خَبَرَانِي مَنْ اجْتَمَعَ عَلَى هَذَا الْكِتَابِ الَّذِي كُتِبَ بِهِ وَ سُوِّدَ إِلَيَّ مَعَكُمْ فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ شَبْتُ بِنِ رَبْعِيِّ وَ حَجَّارِ بْنِ أَبْحَرَ [أَبْجَرَ وَ يَزِيدُ بْنُ الْحَارِثِ وَ يَزِيدُ بْنُ رُوَيْمٍ وَ عُرْوَةُ بْنُ قَيْسٍ وَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَمِيرِ بْنِ عَطَّارِ]

حسین علیه السلام از هانی و سعید پرسید: نویسندگان این نامه کیانند؟ عرض کردند شبت بن ربعی، حجار بن ابجر و یزید بن حارث و یزید بن رویم، و عروه بن قیس و عمر بن حجاج و محمد بن عمیر بن عطارد.

[اعزام جناب مسلم بن عقیل به کوفه]

قَالَ: فَعِنْدَهَا قَامَ الْحُسَيْنُ ع فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ وَ سَأَلَ اللَّهَ الْخَيْرَةَ فِي ذَلِكَ ثُمَّ طَلَبَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَ أَطْلَعَهُ عَلَى الْحَالِ وَ كَتَبَ مَعَهُ جَوَابَ كُتُبِهِمْ يَعِدُهُمْ بِالْقَبُولِ وَ يَقُولُ مَا مَعْنَاهُ قَدْ نَفَذْتُ إِلَيْكُمْ ابْنَ عَمِّي مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ لِيُعَرِّفَنِي مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ رَأْيٍ جَمِيلٍ. فَصَارَ مُسْلِمٌ بِالْكِتَابِ حَتَّى وَصَلَ بِالْكُوفَةِ فَلَمَّا وَقَفُوا عَلَى كِتَابِهِ كَثُرَ اسْتِشَارُهُمْ بِإِيَابِهِ ثُمَّ أَنْزَلُوهُ فِي دَارِ الْمُخْتَارِ بْنِ أَبِي عُبَيْدَةَ الثَّقَفِيِّ وَ صَارَتِ الشَّيْعَةُ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ فَلَمَّا اجْتَمَعَ إِلَيْهِ مِنْهُمْ جَمَاعَةٌ قَرَأَ عَلَيْهِمْ كِتَابَةَ الْحُسَيْنِ ع وَ هُمْ يَبْكُونَ حَتَّى بَايَعَهُ مِنْهُمْ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ أَلْفًا.

گوید: در این هنگام امام برخاست و بین رکن و مقام دو رکعت نماز گزارد و از خدا خیر امور را خواست. و آنگاه مسلم بن عقیل «۷» را فرا خواند و او را از وضع آگاه ساخت، (۱) جواب نامه‌ها را به همراه او برای کوفیان فرستاد که وعده عزیمت به کوفه را می‌داد و محتوای نامه امام این بود: «عموزادهام مسلم بن عقیل را به سویتان گسیل داشتم تا رأی و نظر شما را به من گزارش دهد».

السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه السّلام علیکم یا اهل البیت و النّبوه

مسلم با نامه امام رفت تا به کوفه رسید، چون مردم از برنامه امام آگاه شدند همگان از آمدن مسلم شادمان گردیدند، مسلم را در خانه مختار بن ابی عبیده ثقفی «۱» فرود آوردند، و شیعه نزدش رفت و آمد می‌کردند. پس از اجتماع مردم نزد مسلم، مسلم نامه حسین علیه السّلام را قرائت کرد، مردم می‌گریستند تا آن که ۱۸۰۰ نفر با او بیعت کردند.

وَكَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمٍ الْبَاهِلِيُّ وَ عُمَارَةُ بْنُ وَلِيدٍ وَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ إِلَى يَزِيدَ يُخْبِرُونَهُ بِأَمْرِ مُسْلِمٍ وَ يَشِيرُونَ عَلَيْهِ بِصَرْفِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ وَ وَلَايَةِ غَيْرِهِ فَكَتَبَ يَزِيدُ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ كَانَ وَالِيًا عَلَى الْبَصْرَةِ بَأْتَهُ قَدْ وَلَّاهُ الْكُوفَةَ وَ ضَمَّهَا إِلَيْهِ وَ عَرَفَهُ أَمْرَ مُسْلِمٍ بْنِ عَقِيلٍ وَ أَمْرَ الْحُسَيْنِ ع وَ يُشَدِّدُ عَلَيْهِ فِي تَحْصِيلِ مُسْلِمٍ وَ قَتْلِهِ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

عبد الله بن مسلم الباهلی و عماره بن ولید و عمر بن سعد «۲» به یزید نامه نگاشته از امر مسلم بن عقیل و اوضاع کوفه خبرش دادند و عزل نعمان بن بشیر و انتصاب دیگری را رأی زدند. (۱) یزید به عبید الله بن زیاد «۱» والی بصره «۲» نامه نوشت که تو را حکومت کوفه نیز دادیم، و او را از امر مسلم بن عقیل آگاه کرد و خواست تا وی را دستگیر و به قتل برساند، عبید الله آماده حرکت به کوفه گردید.

[نامه امام حسین (ع) به اشراف بصره]

فَتَأْتَاهُ عَبْدُ اللَّهِ لِلْمَسِيرِ إِلَى الْكُوفَةِ وَ كَانَ الْحُسَيْنُ ع قَدْ كَتَبَ إِلَى جَمَاعَةٍ مِنْ أَشْرَافِ الْبَصْرَةِ كِتَاباً مَعَ مَوْئَلَى لَهُ اسْمُهُ سُلَيْمَانٌ وَ يَكْنَى أَبَا رَزِينٍ يَدْعُوهُمْ فِيهِ إِلَى نَصْرَتِهِ وَ لُزُومِ طَاعَتِهِ مِنْهُمْ يَزِيدُ بْنُ مَسْعُودٍ النَّهْشَلِيُّ وَ الْمُنْذِرُ بْنُ الْجَارُودِ الْعُبْدِيُّ فَجَمَعَ يَزِيدُ بْنُ مَسْعُودٍ بَنِي تَمِيمٍ وَ بَنِي حَنْظَلَةَ وَ بَنِي سَعْدٍ فَلَمَّا حَضَرُوا قَالَ يَا بَنِي تَمِيمٍ كَيْفَ تَرَوْنَ فِيكُمْ مَوْضِعِي وَ حَسْبِي مِنْكُمْ فَقَالُوا بَخَ بَخَ أَنْتَ وَ اللَّهُ فَقَرَةُ الظَّهْرِ وَ رَأْسُ الْفَخْرِ حَلَلَتْ فِي الشَّرَفِ وَ سَطَا وَ تَقَدَّمَتْ فِيهِ فَرَطًا قَالَ فَإِنِّي قَدْ جَمَعْتُكُمْ لِأَمْرٍ أُرِيدُ أَنْ أَشَاوِرَكُمْ فِيهِ وَ أَسْتَعِينَ بِكُمْ عَلَيْهِ فَقَالُوا إِنَّا وَ اللَّهُ نَمْنَحُكَ النَّصِيحَةَ وَ نَجْهَدُ لَكَ الرَّأْيَ فَقُلْ حَتَّى نَسْمَعَ.

حسین علیه السّلام به جمعی از اشراف بصره نامه نوشت و به وسیله یکی از موالی خود به نام سلیمان مکنی به ابا رزین «۳» ارسال داشت و آنان را به یاری خود فرا خواند و یاد آورشان شد که اطاعت از امام بر آنان واجب است. از این گروه یزید بن مسعود نهشلی و منذر بن جارود عبیدی «۱» بودند. (۱) یزید بن مسعود بنی تميم و بنی حنظله و بنی سعد را جمع کرد و در آن گرد همایی گفت: ای بنی تميم! شخصیت و موقعیت خانوادگی و اصلتم را در میان خود چگونه می‌بینید؟

گفتند: به به به خدا تو ستون فقرات و رأس هر افتخاری، تو در مرکز شرافتی و در منزلگه شرف جلو داری.

گفت: شما را برای رایزنی در امری و یاری جستن در آن فرا خوانده‌ام.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

گفتند: به خدا که در بذل خیر خواهی و ابراز رأی خود داری نکنیم، بفرما تا بشنویم.

فَقَالَ إِنَّ مُعَاوِيَةَ مَاتَ فَأَهْوَنُ بِهِ وَاللَّهِ هَالِكًا وَمَفْقُودًا أَلَا وَإِنَّهُ قَدْ انْكَسَرَ بَابُ الْجَوْرِ وَالْإِثْمِ وَتَضَعَعَتْ أَرْكَانُ الظُّلْمِ وَقَدْ كَانَ أَحَدُ بَيْعَةٍ عَقَدَ بِهَا أَمْرًا ظَنُّوا أَنَّهُ قَدْ أَحْكَمَهُ وَهَيْهَاتَ وَالَّذِي أَرَادَ اجْتِهَادَ وَاللَّهِ فَفْشَلَ وَشَاوَرَ فَخَذَلَ وَقَدْ قَامَ ابْنُهُ يَزِيدُ شَارِبُ الْخُمُورِ وَرَأْسُ الْفُجُورِ يَدْعِي الْخِلَافَةَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ وَيَتَأَمَّرُ عَلَيْهِمْ بِغَيْرِ رِضَى مِنْهُمْ مَعَ قَصْرِ حِلْمٍ وَقِلَّةِ عِلْمٍ لَا يَعْرِفُ مِنَ الْحَقِّ مَوْطِئَ قَدَمَيْهِ فَأَقْسِمَ بِاللَّهِ قَسَمًا مَبْرُورًا لَجِهَادِهِ عَلَى الدِّينِ أَفْضَلَ مِنْ جِهَادِ الْمُشْرِكِينَ وَهَذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص ذُو الشَّرَفِ الْأَصِيلِ وَالرَّأْيِ الْأَثِيلِ لَهُ فَضْلٌ لَا يُوصَفُ وَعِلْمٌ لَا يُنْزَفُ وَهُوَ أَوْلَى بِهَذَا الْأَمْرِ لِسَابِقَتِهِ وَسُنَّةِ وَقَدَمِهِ وَقَرَابَتِهِ يَعْطِفُ عَلَى الصَّغِيرِ وَيَخْشُو عَلَى الْكَبِيرِ فَأَكْرَمَ بِهِ رَاعِي رَعِيَّةٍ وَإِمَامَ قَوْمٍ وَجَبَتْ لِلَّهِ بِهِ الْحُجَّةُ وَبَلَغَتْ بِهِ الْمَوْعِظَةُ فَلَا تَعْشَوُا عَنْ نُورِ الْحَقِّ وَلَا تَسْكُتُوا فِي وَهْدَةِ الْبَاطِلِ فَقَدْ كَانَ صَخْرُ بْنُ قَيْسٍ انْخَذَلَ بِكُمْ يَوْمَ الْجَمَلِ فَاغْسِلُوهَا بِخُرُوجِكُمْ إِلَى ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَنُصْرَتِهِ وَاللَّهِ لَا يَقْصُرُ أَحَدٌ عَنْ نُصْرَتِهِ إِلَّا أَوْرَثَهُ اللَّهُ الذِّلَّ فِي وَلَدِهِ - وَالْقِلَّةُ فِي عَشِيرَتِهِ وَهَا أَنَا ذَا قَدْ لَبِسْتُ لِلْحَرْبِ لَأَمَتَهَا وَادَّرَعْتُ لَهَا بَدْرِعَهَا مَنْ لَمْ يَقْتُلْ يَمُتْ وَمَنْ يَهْرُبْ لَمْ يَفْتْ فَأَحْسِنُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ رَدَّ الْجَوَابِ.

گفت: همانا خداوند معاویه را در کمال خواری به هلاکت رساند و نشانش را از میان برد، او بود که باب گناه و ظلم و جور را گشود و شالوده ستم را پی ریزی کرد، او بیعت با پسرش را به گردن مردم انداخت و گمان برد که محکمش ساخته، هیئات از آنچه که اراده کرده، در آن کوشش کرد ناکامیاب شد و آن را به مشورت گذاشت و بی‌یاور ماند، و اکنون پسرش یزید می‌گسار و رأس هر فجور و تباهی. ادعای خلافت بر مسلمانان را دارد و می‌خواهد بدون رضایت و خواست مردم بر آنان امارت یابد، و این در حالی است که با ضعف در حلم و علم جایگاه حق را نمی‌داند، سوگند راست می‌خورم که جهاد و جنگ با یزید افضل از جهاد با مشرکان است.

و این حسین بن علی، فرزند دخت گرامی رسول الله صلی الله علیه و آله است که صاحب شرف اصیل و رأی استوار بوده، او را فضلی است که در محدوده قلم و بیان در نیاید، و دریای علم بی‌ساحل که هرگز خشکد، او سزاوار احراز منصب خلافت است، او که سابقه‌ای مشعشع و سنی مجرب و قدمتی در خور مباهات، و قرابتی افتخار آفرین دارد، (۱) او را عطوفتی با خردسالان و مهربانی‌ای با سالخوردگان است، به، چه مکرّم و گرامی است اگر راعی رعیت او باشد و امام امت گردد، حجت مر خدای را بدو واجب، و موعظت بدو رسا گردد.

از نور حق مگر یزید و در بیابان باطل متحیر و سرگردان ننماید، و این صخر بن قیس «۱» بود که لکه ننگ شرکت نکردن در جمل را بر شما وارد کرد، و امروز شما آن را با قیام و نصرت فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله بشوید، به خدا هیچ کس در یاری او تقصیر نکند مگر آن که خدا ذلت در فرزند و قلت در عشیره را بهره‌اش کند.

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

و اینک منم که لباس جنگ بر تن کرده و زره در بر نموده‌ام، آن کس که کشته نشود خواهد مرد و آن کس که بگریزد و از دید مرگ پنهان نماند، خدایتان رحمت کند نیکو پاسخم دهید.

فَتَكَلَّمْتُ بَنُو حَنْظَلَةَ فَقَالُوا أَبَا خَالِدٍ نَحْنُ نَبْلُ كِنَانَتِكَ وَفُرْسَانُ عَشِيرَتِكَ إِنْ رَمَيْتَ بِنَا أَصَبْتَ وَإِنْ غَزَوْتَ بِنَا فَتَحْتَ لَا تَخَوْضُ وَاللَّهِ غَمْرَةٌ إِلَّا خُضْنَاهَا وَلَا تَلْقَى وَاللَّهِ شِدَّةٌ إِلَّا لَقِينَاهَا نَنْصُرُكَ وَاللَّهُ بِأَسْيَافِنَا وَنَقِيبِكَ بِأَبْدَانِنَا إِذَا شِئْتَ فَافْعَلْ. بنو حنظله گفتند: ای ابا خالد ما همواره تیرهای کمانت و فارسان عشیره توایم اگر ما را از کمان بجهانی به هدف می‌زنی، و اگر با ما به پیکار درآیی فاتح و پیروزی، و اگر در دریا فرو روی ما نیز با توایم، و اگر با سختیها دست و پنجه نرم کنی ما در کنار تو باشیم تو را با شمشیرهای خود یاری و با جانهای خود حفظ نماییم، برای هر چه خواهی قیام نما.

وَتَكَلَّمْتُ بَنُو سَعِيدِ بْنِ يَزِيدٍ فَقَالُوا يَا أَبَا خَالِدٍ إِنْ أَبْغَضَ الْأَشْيَاءُ إِلَيْنَا خِلَافَكَ وَالْخُرُوجُ مِنْ رَأْيِكَ وَقَدْ كَانَ صَخْرُ بْنُ قَيْسٍ أَمَرَنَا بِتَرْكِ الْقِتَالِ فَحَمِدْنَا أَمْرَنَا وَبَقِيَ عِزُّنَا فِينَا فَأَمَّهَلْنَا نُرَاجِعِ الْمَشُورَةَ وَنَأْتِيكَ بِرَأْيِنَا وَتَكَلَّمْتُ بَنُو عَامِرِ بْنِ تَمِيمٍ فَقَالُوا يَا أَبَا خَالِدٍ نَحْنُ أَبْنَاءُ أَبِيكَ وَخِلَفَاؤُكَ لَا نَرْضَى إِنْ غَضِبْتَ وَلَا نُوْطِنُ إِنْ ظَعَنْتَ وَالْأَمْرُ إِلَيْكَ فَادْعُنَا نُجِيبَكَ وَآمُرْنَا نَطْعُكَ وَالْأَمْرُ لَكَ إِذَا شِئْتَ فَقَالَ وَاللَّهِ يَا بَنِي سَعْدٍ لَنْ فَعَلْتُمُوهَا لَا رَفَعَ اللَّهُ السَّيْفَ عَنْكُمْ أَبَدًا وَلَا زَالَ سَيْفُكُمْ فِيكُمْ.

بنو سعد بن زید به سخن پرداخته گفتند: ای ابا خالد! نارواترین کارها نزد ما مخالفت با تو و خروج از فرمان و رأی توسست، و اگر صخر بن قیس ما را فرمان به ترک جنگ داده کار ما را ستود و عزت و سر فرازی ما همچنان برقرار است، اجازت فرمای تا با یک دیگر مشورت کرده نتیجه مشورت را به عرض برسانیم.

سپس بنو عامر بن تمیم آغاز سخن کرده، گفتند: ای ابا خالد، ما فرزندان پدرت (فامیلت) و هم پیمانان تو هستیم، اگر به خشم آبی ما رضایت و سکوت را نپسندیم و اگر کوچ کنی ما در خانه نشینیم، (۱) فرمان تو راست، ما را فراخوان تا اجابت کنیم، و فرمان ده تا فرمان پذیریم و هر گاه که بخواهی فرمان در اختیار توسست.

گفت: ای بنو سعد، اگر فرمان پذیرید، خدا شمشیر را از شما بر ندارد و همواره شمشیرها در دستهایتان باشد. آن گاه نامه‌ای این چنین (از زبان هر یک) به امام نوشته شد.

ثُمَّ كَتَبَ إِلَى الْحُسَيْنِ ع بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ -

أَمَّا بَعْدُ: فَقَدْ وَصَلَ إِلَيَّ كِتَابُكَ وَفَهِمْتُ مَا نَدَبْتَنِي إِلَيْهِ وَدَعَوْتَنِي لَهُ مِنْ الْأَخْذِ بِحَظِّي مِنْ طَاعَتِكَ وَالْفَوْزِ بِنَصِيْبِي مِنْ نَصْرَتِكَ وَإِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِي الْأَرْضَ قَطُّ مِنْ عَامِلٍ عَلَيْهَا بِخَيْرٍ أَوْ دَلِيلٍ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَأَنْتُمْ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَدِيْعَتُهُ فِي أَرْضِهِ تَفَرَّغْتُمْ مِنْ زَيْتُونَةِ أَحْمَدِيَّةٍ هُوَ أَصْلُهَا وَأَنْتُمْ فَرَعُهَا فَأَقْدَمُ سَعْدَتٍ بِأَسْعَدِ طَائِرٍ فَقَدْ ذَلَّلْتُ

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

لَكَ أَغْنَاكَ بَنِي تَمِيمٍ وَ تَرَكْتَهُمْ أَشَدَّ تَتَابُعًا فِي طَاعَتِكَ مِنَ الْبَلِيلِ الظَّمَاءِ لَوُرُودِ الْمَاءِ يَوْمَ خَمْسِيهَا وَ كَظَّهَا وَ قَدْ ذَلَّلْتُ لَكَ بَنِي سَعْدٍ وَ غَسَلْتُ دَرَنَ صُدُورِهَا بِمَاءِ سَحَابَةٍ مُزْنٍ حِينَ اسْتَهْمَلَ بَرَقُهَا فَلَمَعَ.
فَلَمَّا قَرَأَ الْحُسَيْنُ عَ الْكِتَابَ قَالَ مَا لَكَ أَمْنَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْخَوْفِ - أَغَزَكَ وَ أَرَوَاكَ يَوْمَ الْعَطَشِ الْأَكْبَرِ فَلَمَّا تَجَهَّزَ الْمُشَارُ إِلَيْهِ لِلْخُرُوجِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَ بَلَغَهُ قَتْلُهُ قَبْلَ أَنْ يَسِيرَ فَجَزَعَ مِنْ انْقِطَاعِهِ عَنْهُ.

[نامه یزید بن مسعود نهشلی به امام حسین علیه السلام]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَمَّا بعد، نامه مبارکت عزّ و صل بخشید، و از محتوایش در این که مرا فرا خواندی و دعوتم فرمودی که بهره‌ام را از طاعت از تو گرفته با نصرت تو به نصیبم فائز گردم، آگاه شدم. خدای بزرگ همواره زمین را از عامل به خیر و راهنمای به راه نجات خالی نگذارد، شما حجّت بالغه خدا بر خلق و امانت او در زمین بوده، آری شما شاخه‌های پر بار درخت زیتون احمدیه‌اید که پیامبر ریشه آن بود، طائر بلند پرواز سعادت با دست مبارکت به پرواز در آید، من بنی تمیم را رام تو کرده‌ام و به کمال پیرو حضرتت هستند و تشنه اطاعت از تو چون شتر تشنه به گاه ورود به آب هستند، و رقاب بنی سعد را مطیع فرمانت نمودم و آلودگیهای درون و سینه‌هایشان را با باران پند و رهنمایی چنان شستشو داده‌ام که درخشندگی آن به چشم می‌خورد.
حسین علیه السلام چون نامه را خواند فرمود: (آمنک الله یوم الخوف و اعزک و ارواک یوم العطش الاکبر) ، «خداوند تو را در روز خوف (قیامت) ایمن داشته و در روز تشنگی بزرگ سیرابت فرماید».

ابن مسعود نهشلی آماده حرکت به سوی حسین علیه السلام شده بود که خبر شهادت حضرت بدو رسید، و از این که توفیق یاری امام را نیافت بشدت بی‌تابی کرد.

وَأَمَّا الْمُنْذِرُ بْنُ الْجَارُودِ فَإِنَّهُ جَاءَ بِالْكِتَابِ وَالرَّسُولِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لِأَنَّ الْمُنْذِرَ خَافَ أَنْ يَكُونَ الْكِتَابُ دَسِيسًا مِنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ كَانَتْ بَحْرِيَّةُ بِنْتُ الْمُنْذِرِ زَوْجَةً لِعُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ فَأَخَذَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ الرَّسُولَ فَصَلَبَهُ ثُمَّ صَعِدَ الْمُنْبِرَ فَخَطَبَ وَ تَوَعَّدَ أَهْلَ الْبَصْرَةِ عَلَى الْخِلَافِ وَ إِثَارَةَ الْإِرْجَافِ تِلْكَ اللَّيْلَةَ فَلَمَّا أَصْبَحَ اسْتَتَابَ عَلَيْهِمْ أَخَاهُ عُثْمَانَ بْنَ زِيَادٍ وَ أَسْرَعَ هُوَ إِلَى قَصْرِ الْكُوفَةِ فَلَمَّا قَارَبَهَا نَزَلَ حَتَّى أَمْسَى ثُمَّ دَخَلَهَا لَيْلًا - فَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُ الْحُسَيْنُ عَ فَبَاشَرُوا بِقُدُومِهِ وَ دَبَّوْا مِنْهُ فَلَمَّا عَرَفُوا أَنَّهُ ابْنُ زِيَادٍ تَفَرَّقُوا عَنْهُ فَدَخَلَ قَصْرَ الْإِمَارَةِ وَ بَاتَ فِيهِ إِلَى الْعُدَاةِ ثُمَّ خَرَجَ وَ صَعِدَ الْمُنْبِرَ وَ خَطَبَهُمْ وَ تَوَعَّدَهُمْ عَلَى مَعْصِيَةِ السُّلْطَانِ وَ وَعَدَهُمْ مَعَ الطَّاعَةِ بِالْإِحْسَانِ.

منذر بن جارود، پیک و نامه حسین علیه السلام را تسلیم عبید الله بن زیاد نمود، زیرا منذر ترسید که مبدا این از سایس عبید الله باشد، (۱) و بحریه دخت منذر، همسر عبید الله بود، عبید الله پیک را دار زد و به منبر رفت و به ایراد خطبه پرداخت، و مردم را از مخالفت و دامن زدن به اخبار تشنج‌زا بر حذر داشت.

[حاکم شدن ابن زیاد بر کوفه]

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

آن شب را عبید الله به صبح آورد، در بامداد برادرش عثمان بن زیاد را در بصره به نیابت نهاده خود با شتاب عازم کوفه شد.

شام نزدیک کوفه بماند و با فرا رسیدن شب وارد کوفه شد، مردم را این گمان افتاد که حسین علیه السلام است که وارد شده، شادمان شدند و به نزدش شتافته تا خیر مقدم بگویند، وقتی که شناختند که او ابن زیاد است پراکنده گردیدند، ابن زیاد به دار الاماره رفت و شب را به صبح آورد، بامداد به مسجد رفت و با ایراد خطبه مردم را از مخالفت با سلطان بر حذر داشته و وعده احسان بشرط اطاعت داد.

فَلَمَّا سَمِعَ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ بِذَلِكَ خَافَ عَلَى نَفْسِهِ مِنَ الْإِسْتِهَارِ فَخَرَجَ مِنْ دَارِ الْمُخْتَارِ وَقَصَدَ دَارَ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ فَأَوَاهُ وَكَثُرَ اخْتِلَافُ الشَّيْعَةِ إِلَيْهِ وَكَانَ عَبِيدُ اللَّهِ قَدْ وَضَعَ الْمَرَاصِدَ عَلَيْهِ فَلَمَّا عَلِمَ أَنَّهُ فِي دَارِ هَانِي دَعَا مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ وَأَسْمَاءَ بْنَ خَارِجَةَ وَعَمْرُو بْنَ الْحَجَّاجِ وَقَالَ مَا يَمْنَعُ هَانِي بْنَ عُرْوَةَ مِنْ إِيْتَانِنَا فَقَالُوا مَا نَدْرِي وَقَدْ قِيلَ إِنَّهُ يَشْتَكِي فَقَالَ قَدْ بَلَغَنِي ذَلِكَ وَبَلَغَنِي أَنَّهُ قَدْ بَرَأَ وَأَنَّهُ يَجْلِسُ عَلَى بَابِ دَارِهِ وَلَوْ أَعْلَمُ أَنَّهُ شَاكَ لَعُدْتُهُ فَالْقُوهُ وَرُؤُهُ أَنْ لَا يَدَعَ مَا يَجِبُ عَلَيْهِ مِنْ حَقِّنَا فَإِنِّي لَا أُحِبُّ أَنْ يَفْسُدَ عِنْدِي مِثْلُهُ مِنْ أَشْرَافِ الْعَرَبِ.

چون مسلم بن عقیل این خبر بشنید از ترس شناخته شدن از خانه مختار خارج و به خانه هانی بن عروه نزول کرد، هانی از وی حسن استقبال کرد، و رفت و آمد شیعه نزدش زیاد گردید، و ابن زیاد بر وی جاسوسها گمارد.

چون دانست که مسلم در خانه هانی است، محمد بن اشعث «۱» و اسماء بن خارجه «۲» و عمرو بن حجاج را فرا خواند و گفت: چه شده که هانی به دیدن ما نمی آید؟

گفتند: نمی دانیم، گفته شده: بیمار است.

گفت: این را شنیدم و خبر رسیده که شفا یافته و بر باب خانه اش می نشیند، و اگر بدانم که بیمار است به عیادتش می روم، نزدش بروید، و تذکرش دهید حق واجب ما را نادیده نگیرد، چه دوست ندارم او که از اشراف عرب است نزدم به فساد متهم گردد.

فَاتَوَهُ وَقَفُّوا عَلَيْهِ عَشِيَّةً عَلَى بَابِهِ فَقَالُوا مَا يَمْنَعُكَ مِنْ لِقَاءِ الْأَمِيرِ فَإِنَّهُ قَدْ ذَكَرَكَ وَقَالَ لَوْ أَعْلَمُ أَنَّهُ شَاكَ لَعُدْتُهُ فَقَالَ لَهُمُ الشُّكْوَى تَمْنَعُنِي فَقَالُوا لَهُ قَدْ بَلَغَهُ أَنَّكَ تَجْلِسُ كُلَّ عَشِيَّةٍ عَلَى بَابِ دَارِكَ وَقَدْ اسْتَبْطَأَكَ وَالْإِبْطَاءُ وَالْجَفَاءُ لَا يَحْتَمِلُهُ السُّلْطَانُ مِنْ مِثْلِكَ لِأَنَّكَ سَيِّدٌ فِي قَوْمِكَ وَنَحْنُ نَقْسِمُ عَلَيْكَ إِلَّا مَا رَكِبْتَ مَعَنَا فَدَعَا بِثِيَابِهِ فَلَبِسَهَا ثُمَّ دَعَا بِغَلَّتِهِ فَرَكَبَهَا حَتَّى إِذَا دَنَا مِنَ الْقَصْرِ كَانَ نَفْسُهُ أَحْسَنَ بَعْضِ الَّذِي كَانَ فَقَالَ لِحَسَّانَ بْنِ أَسْمَاءَ بْنَ خَارِجَةَ يَا ابْنَ أَخِي إِنِّي وَاللَّهِ لِهَذَا الرَّجُلِ [الْأَمِيرِ] لَخَائِفٌ فَمَا تَرَى قَالَ وَاللَّهِ يَا عَمُّ مَا أَتَخَوَّفُ عَلَيْكَ شَيْئًا وَلَا تَجْعَلْ عَلَى نَفْسِكَ سَبِيلًا وَلَمْ يَكُنْ حَسَّانُ يَعْلَمُ فِي أَى شَيْءٍ بَعَثَ إِلَيْهِ عَبِيدُ اللَّهِ فَجَاءَ هَانِي وَالْقَوْمُ مَعَهُ حَتَّى دَخَلُوا

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

جَمِيعاً عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ فَلَمَّا رَأَى هَانِيًا قَالَ أَتَتَكَ بِخَاتِنٍ لَكَ رَجُلَاهُ ثُمَّ التَفَتَ إِلَى شَرِيحِ الْقَاضِي وَكَانَ جَالِسًا عِنْدَهُ وَ أَشَارَ إِلَى هَانِي وَ أَتَشَدَّ بَيْتَ عَمْرِو بْنِ مَعْدِيكَرَبَ الزُّبَيْدِيِّ:

(۱) آنان نزد هانی رفته و شبی را نزدش بوده و گفتند: چه شده که به ملاقات امیر نمی‌روی چه از تو یاد کرده و گفته: اگر بدانم که بیمار است به عیادتش می‌روم. هانی فرمود: بیماری مرا باز داشته است.

گفتند: بدو گزارش رسیده که تو صحت را باز یافته و غروبگاهان بر باب خانهات می‌نشینی، و این کوتاهی و جفا را سلطان تحمل نکند آن هم از چون تویی، چه تو بزرگ قومی، سوگندت می‌دهیم که برخیزی و سوار شده و با ما نزدش بیایی، هانی لباس را پوشیده سوار بر مرکب شد. در نزدیکی قصر، هانی در خود احساس نگرانی کرد و به حسان بن اسماء بن خارج گفت: برادر زاده! به خدا که از این مرد خائفم، چه می‌بینی؟

گفت: ای عمو، نگران مباش و من بر تو از چیزی هراس ندارم، (حسان نمی‌دانست که پشت پرده چه خبر است و ابن زیاد برای چه او را نزد هانی فرستاد) هانی به اتفاق همراهان بر عبید الله داخل شدند، چون چشم ابن زیاد به هانی افتاد گفت: پاهای خائنی او را به نزدت آورد (ضرب المثلی است) بعد رو به شریح قاضی «۱» که در نزدش نشسته بود کرد و اشارتی به هانی نمود و شعر عمرو بن معدی کرب زبیدی «۲» را خواند:

أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَ يُرِيدُ قَتْلِي عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ

(۱) من حیات او را اراده کردم و او مرگم را این عذر دوستت از مراد است هانی گفت: امیر را چه شده؟ فَقَالَ لَهُ هَانِي وَمَا ذَاكَ أَيُّهَا الْأَمِيرُ فَقَالَ إِيَّاهُ يَا هَانِي مَا هَذِهِ الْأُمُورُ - الَّتِي تَرَبَّصُ فِي دُورِكَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَامَّةِ الْمُسْلِمِينَ جِئْتُ بِمُسْلِمٍ بَنٍ عَقِيلٍ وَ أَذْخَلْتُهُ فِي دَارِكَ وَ جَمَعْتُ لَهُ السَّلَاحَ وَ الرِّجَالَ فِي الدُّورِ حَوْلَكَ وَ ظَنَنْتُ أَنَّ ذَلِكَ يَخْفَى عَلَيَّ فَقَالَ مَا فَعَلْتُ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ بَلَى قَدْ فَعَلْتُ فَقَالَ اللَّهُ الْأَمِيرُ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ عَلَى بِمَعْقِلٍ مَوْلَايَ وَ كَانَ مَعْقِلٌ عَيْنُهُ عَلَى أَخْبَارِهِمْ وَ قَدْ عَرَفَ كَثِيرًا مِنْ أَسْرَارِهِمْ فَجَاءَ مَعْقِلٌ حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَلَمَّا رَأَاهُ هَانِي عَرَفَ أَنَّهُ كَانَ عَيْنًا عَلَيْهِ فَقَالَ أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ وَ اللَّهُ مَا بَعَثْتُ إِلَى مُسْلِمٍ بَنٍ عَقِيلٍ وَ لَأَا دَعْوَتُهُ وَ لَكِنْ جَاءَنِي مُسْتَجِيرًا أَجْرَتُهُ فَاسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَدِّهِ وَ دَخَلَنِي مِنْ ذَلِكَ ذِمَامٌ فَضَيَّقْتُه فَأَمَّا إِذْ قَدْ عَلِمْتَ فَخَلَّ سَبِيلِي حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْهِ وَ أَمْرَهُ بِالْخُرُوجِ مِنْ دَارِي إِلَى حَيْثُ شَاءَ مِنَ الْأَرْضِ لِأَخْرَجَ بِذَلِكَ مِنْ ذِمَامِهِ وَ جَوَارِهِ.

ابن زیاد گفت: هانی آرام باش، این کارها چیست که در خانهات علیه امیر المؤمنین و جمهور مسلمین جریان دارد، مسلم بن عقیل را به خانهات در آورده برایش رزمجو و سلاح در خانه‌های پیرامونت جمع می‌کنی، و خیال می‌کنی که کارت بر من پوشیده می‌ماند.

گفت: من کاری نکردم. ابن زیاد: چرا کردی. هانی: چنین نیست. ابن زیاد: نوکرم معقل را فراخوانید - این معقل جاسوس ابن زیاد بود و خیلی از اسرار جاریه در منزل هانی را می‌دانست - معقل آمد تا در نزدش بایستاد.

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

چون هانی وی را بدید بدانست که او جاسوس بر وی بود و گفت: به خدا که من نه مسلم را دعوت کرده و نه وی را دعوت به قیام کردم و لیکن به من پناهنده شده، از پذیرفتن او شرمم آمد و با این پناهندگی ذمه‌ام بدو مشغول گردید و پناهش دادم، و حال که بر این اطلاع یافتی آزادم بگذار تا برگردم و او را از خانه‌ام مرخص نمایم تا هر جا که خواهد برود و ذمه‌ام از این حق جوار آزاد گردد.

فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ لَا تُفَارِقُنِي أَبَدًا حَتَّى تَأْتِيَنِي بِهِ فَقَالَ لَا وَاللَّهِ لَا أَجِيئُكَ بِهِ أَبَدًا أَجِيئُكَ بِضَيْفِي حَتَّى تَقْتُلَهُ قَالَ وَاللَّهِ لَتَأْتِيَنِي بِهِ قَالَ لَا وَاللَّهِ لَا آتِيكَ بِهِ فَلَمَّا كَثَرَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا قَامَ مُسْلِمٌ بَنُ عَمْرٍو الْبَاهِلِيُّ فَقَالَ أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ خَلْنِي وَإِيَّاهُ حَتَّى أَكَلِمَهُ فَقَامَ فَخَلَا بِهِ نَاحِيَةً وَهُمَا بِحَيْثُ يَرَاهُمَا ابْنُ زِيَادٍ وَيَسْمَعُ كَلَامَهُمَا إِذَا رَفَعَا أَصْوَاتَهُمَا.

فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ يَا هَانِي أَنْشُدْكَ اللَّهَ أَنْ لَا تَقْتُلَ نَفْسَكَ وَلَا تُدْخِلَ الْبَلَاءَ عَلَى عَشِيرَتِكَ فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَنْفَسُ بِكَ عَنِ الْقَتْلِ إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ ابْنُ عَمِّ الْقَوْمِ وَلَيْسُوا قَاتِلِيهِ وَلَا ضَائِرِيهِ فَادْفَعْهُ إِلَيْهِ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْكَ بِذَلِكَ مَخْرَآءٌ وَلَا مَنَقَصَةٌ وَإِنَّمَا تَدْفَعُهُ إِلَى السُّلْطَانِ فَقَالَ هَانِي وَاللَّهِ إِنَّ عَلَيَّ بِذَلِكَ الْخِزْيَ وَالْعَارَ أَنَا أَدْفَعُ جَارِي وَضَيْفِي وَرَسُولَ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَ وَأَنَا صَاحِبُ السَّاعِدَيْنِ كَثِيرُ الْأَعْوَانِ وَاللَّهِ لَوْ لَمْ أَكُنْ إِلَّا وَاحِدًا لَيْسَ لِي نَاصِرٌ لَمْ أَدْفَعْهُ حَتَّى أَمُوتَ دُونَهُ فَأَخَذَ يُنَاشِدُهُ وَهُوَ يَقُولُ وَاللَّهِ لَا أَدْفَعُهُ أَبَدًا إِلَيْهِ.

ابن زیاد گفت: نه به خدا از من جدا نگردی تا مسلم را تسلیم داری.

هانی گفت: نه به خدا هرگز به چنین ننگی تن در ندهم و میهمانم را تسلیم نمی‌کنم تا وی را بکشی.

ابن زیاد گفت: به خدا که باید حاضرش کنی؟

هانی: هرگز نکنم.

سخن بین آن دو به درازا کشید، مسلم بن عمرو باهلی برخاست و گفت: امیر اجازت دهند تا با هانی در نهان سخنی گویم، هر دو به کناری رفتند، آن گونه که ابن زیاد هر دو را می‌دید و چون صداهایشان بلند شد، ابن زیاد سخنانشان را می‌شنید. (۱) مسلم به هانی گفت: ای هانی، به خدا سوگندت می‌دهم خود را به کشتن نده و عشیره‌ات را گرفتار بلا مکن، چه من از کشته شدنم نگرانم، این مرد - مسلم بن عقیل - عموزاده اینان است، هرگز در صدد ایزاء و قتلش نخواهند بود، وی را تسلیم کن، چه این کارت مایه رسوایی و نقصت تو نخواهد بود، و تو او را تسلیم سلطان می‌کنی.

هانی گفت: به خدا که این ننگ و رسوایی من است که من پناهنده‌ام و میهمان و سفیر فرزند رسول الله را تسلیم دشمنش کنم و حال آن که بازوانم سالم و یارانم زیادند، و اگر من تنها باشم و یآوری نداشته باشم هرگز تسلیمش نمی‌کنم تا آن که خود فدایش گردم.

باهلی سوگندش می‌داد، و هانی بشدت امتناع می‌نمود.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

فَسَمِعَ ابْنُ زِيَادٍ ذَلِكَ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ أَذْنُوهُ مِنِّي فَأَذْنِي مِنْهُ فَقَالَ وَاللَّهِ لَتَأْتِيَنِي بِهِ أَوْ لَأُضْرِبَنَّ عُنُقَكَ فَقَالَ هَانِي إِذْنٌ وَاللَّهِ تَكْثُرُ الْبَارِقَةُ حَوْلَ ذَارِكٍ - ابن زياد که این سخنان را می شنید گفت: نزدیکم آوردیش، نزدش برده شد، ابن زياد گفت: به خدا تسلیمش کن و گر نه گردنت را می زنم. هانی گفت: این گاه برق شمشیرها پیرامون کاخت را فرا گیرد.

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ وَالْهَفَاهُ عَلَيْكَ أ بِالْبَارِقَةِ تُخَوِّفُنِي وَ هَانِي يَظُنُّ أَنَّ عَشِيرَتَهُ يَسْمَعُونَهُ. ابن زياد گفت: وای بر تو، آیا با شمشیر تهدیدم می کنی - هانی را گمان این بود که صدایش را عشیره اش می شنوند
ثُمَّ قَالَ أَذْنُوهُ مِنِّي فَأَذْنِي مِنْهُ فَاسْتَعْرَضَ وَجْهَهُ بِالْقَضِيبِ فَلَمْ يَزَلْ يَضْرِبُ أَنْفَهُ وَ جَبِينَهُ وَ خَدَّهُ حَتَّى انْكَسَرَ أَنْفُهُ وَ سَبِيلَ الدِّمَاءِ عَلَى ثِيَابِهِ وَ نَثَرَ لَحْمَ خَدِّهِ وَ جَبِينِهِ عَلَى لِحْيَتِهِ فَانْكَسَرَ الْقَضِيبُ فَضْرَبَ هَانِي بِيَدِهِ إِلَى قَائِمِ سَيْفٍ شُرْطِيٍّ فَجَادَبَهُ ذَلِكَ الرَّجُلُ فَصَاحَ ابْنُ زِيَادٍ خُذُوهُ فَجَرُّوهُ حَتَّى أُلْقُوهُ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ الدَّارِ وَ أَغْلَقُوا عَلَيْهِ بَابَهُ فَقَالَ اجْعَلُوا عَلَيْهِ حَرَسًا فَقُفِّلَ ذَلِكَ بِهِ فَقَامَ أَسْمَاءُ بْنُ خَارِجَةَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ قِيلَ إِنَّ الْقَائِمَ حَسَّانُ بْنُ أَسْمَاءَ فَقَالَ أَرْسُلْ غَدْرٍ سَائِرِ الْيَوْمِ أَيُّهَا الْأَمِيرُ أَمَرْتَنَا أَنْ نَجِيَّكَ بِالرَّجُلِ حَتَّى إِذَا جِئْنَاكَ بِهِ هَشَمْتُمْ وَجْهَهُ وَ سَيَّلْتُمْ دِمَاءَهُ عَلَى لِحْيَتِهِ وَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تَقْتُلُهُ فَعَضَبَ ابْنُ زِيَادٍ وَ قَالَ وَ أَنْتَ هَاهُنَا ثُمَّ أَمَرَ بِهِ فَضْرَبَ حَتَّى تَرَكَ وَ قُبِدَ وَ حُبِسَ فِي نَاحِيَةٍ مِنَ الْقَصْرِ فَقَالَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ إِلَى نَفْسِي أَنْعَاكَ يَا هَانِي.

گفت: نزدیکم آوردیش، بعد با تازیانه اش به سر و صورت و بینی و گونه هانی آنقدر زد که بینی وی شکسته و گوشت صورت فرو ریخته و خون بر لباس او جاری و تازیانه شکسته شد.

هانی دست یازید و قائمه شمشیر پاسبانی را گرفت تا شمشیر را بر آورده حمله نماید، پاسبان گرفتش و ابن زياد فریاد زد: وی را بگیرید، و او را گرفتند و کشیدند تا آن که در اطاقی از قصر محبوسش کرده در را به رویش بستند. ابن زياد دستور داد بر وی نگهبان گماردند.

اسماء بن خارجه - یا حسان بن اسماء - برخاست و گفت: نیرنگی بود امروز، ای امیر، فرمان دادی که این مرد را نزدت آوریم، حال که آمد، چهره اش را در هم شکسته و ریشش را با خونس خضاب کردی و گمان بردی که وی را می کشی. (۱) از سخنش ابن زياد به خشم آمده و گفت: تو هم که از آنانی، فرمان داد تا مضروبش کرده به زنجیرش کشیده در گوشه ای از قصر زندانش کردند.

گفت: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، ای هانی تسلیت می گویم.
قَالَ الرَّأْيِي: وَ بَلَغَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ أَنَّ هَانِيًّا قَدْ قُتِلَ وَ كَانَتْ رُوَيْحَةُ بِنْتُ عَمْرٍو هَذَا تَحْتَ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ فَأَقْبَلَ عَمْرُو فِي مَذْحَجٍ كَافَّةً حَتَّى أَحَاطَ بِالْقَصْرِ وَ نَادَى أَنَا عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ وَ هَذِهِ فُرْسَانُ مَذْحَجٍ وَ وُجُوهُهَا لَمْ نَخْلَعْ طَاعَةً وَ لَمْ نُفَارِقْ جَمَاعَةً وَ قَدْ بَلَغْنَا أَنَّ صَاحِبَنَا هَانِيًّا قَدْ قُتِلَ فَعَلِمَ عُبَيْدُ اللَّهِ بِاجْتِمَاعِهِمْ وَ كَلَامِهِمْ فَأَمَرَ شَرِيحًا

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ

الْقَاضِیَ اَنْ یَدْخُلَ عَلٰی هَانِی فِیْشَاهِدَهُ- وَ یُخْبِرَ قَوْمَهُ بِسَلَامَتِهِ مِنْ اَلْقَتْلِ فَفَعَلَ ذَلِکَ وَ اَخْبَرَهُمْ فَرَضُوا بِقَوْلِهِ وَ اَنْصَرَفُوا.

راوی گوید: به عمرو بن حجاج، خبر رسید که هانی کشته شد- رویحه دخت عمرو همسر هانی بود- عمرو با همه قبیله مذحج به قصر حکومتی روی آورده ندا در داد که من عمرو بن حجاجم و اینان هم رزم آوران مذحج و شخصیت‌های آنان، ما طاعتی را از گردن فرو نگذاشته و تفرقه جماعت را نمی‌خواهیم، به ما گزارش رسید که صاحب ما هانی کشته شد.

ابن زیاد به علت اجتماع مردم پی برد، و به شریح قاضی فرمان داد تا بر هانی در آمده و بنگردش و سلامتش را به قومش اطلاع دهد، شریح نیز چنان کرد و مردم با خبر شریح خشنود شده و برگشتند.

قَالَ وَ بَلَغَ الْخَبَرَ إِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ فَخَرَجَ بِمَنْ بَايَعَهُ إِلَى حَرْبِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ فَتَحَصَّنَ مِنْهُ بِقَصْرِ دَارِ الْإِمَارَةِ وَ اقْتَتَلَ أَصْحَابَهُ وَ أَصْحَابُ الْمُسْلِمِ وَ جَعَلَ أَصْحَابُ عُبَيْدِ اللَّهِ الَّذِينَ مَعَهُ فِي الْقَصْرِ يَتَشَرَّفُونَ مِنْهُ وَ يُحَذِّرُونَ أَصْحَابَ مُسْلِمٍ وَ يَتَوَعَّدُونَهُمْ بِأَجْنَادِ الشَّامِ فَلَمْ يَزَالُوا كَذَلِكَ حَتَّى جَاءَ اللَّيْلُ فَجَعَلَ أَصْحَابُ مُسْلِمٍ يَتَفَرَّقُونَ عَنْهُ وَ يَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ مَا نَصْنَعُ بِتَعْجِيلِ الْفِتْنَةِ وَ يَنْبَغِي أَنْ نَقْعُدَ فِي مَنَازِلِنَا وَ نَدْعَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ حَتَّى يُصْلِحَ اللَّهُ ذَاتَ بَيْنِهِمْ فَلَمْ يَبْقَ مَعَهُ سِوَى عَشْرَةِ أَنْفُسٍ فَدَخَلَ مُسْلِمُ الْمَسْجِدَ لِيُصَلِّيَ الْمَغْرِبَ- فَتَفَرَّقَ الْعَشْرَةُ عَنْهُ فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ خَرَجَ وَحِيداً فِي دُرُوبِ الْكُوفَةِ حَتَّى وَقَفَ عَلَى بَابِ امْرَأَةٍ يُقَالُ لَهَا طَوْعَةُ فَطَلَبَ مِنْهَا مَاءً فَسَقَتَهُ ثُمَّ اسْتَجَارَهَا فَأَجَارَتْهُ فَعَلِمَ بِهِ وَلَدَهَا فَوَشَّى الْخَبَرَ بِطَرِيقِهِ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ فَأَحْضَرَ مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ وَ ضَمَّ إِلَيْهِ جَمَاعَةً وَ أَنْفَذَهُ لِإِحْضَارِ مُسْلِمٍ فَلَمَّا بَلَغُوا دَارَ الْمَرْأَةِ وَ سَمِعَ مُسْلِمٌ وَقَعَ حَوَافِرِ الْخَيْلِ لَيْسَ دِرْعُهُ وَ رَكِبَ فَرَسَهُ وَ جَعَلَ يُحَارِبُ أَصْحَابَ عُبَيْدِ اللَّهِ حَتَّى قَتَلَ مِنْهُمْ جَمَاعَةً

این خبر به مسلم بن عقیل رسید، و او با یارانش به جنگ با ابن زیاد برخاسته و قصر ابن زیاد را در حلقه محاصره افکنده، و ابن زیاد در قصر متحصن شده، و جنگ بین لشکر ابن زیاد و لشکر مسلم در گرفت.

اصحاب ابن زیاد که با وی در قصر بودند، از قصر به مردم اشراف یافته و یاران مسلم را از جنگ بر حذر داشته و آنان را از لشکر شام بیام می‌دادند و این وضع تا فرا رسیدن شب ادامه یافت.

با فرا رسیدن شب یاران مسلم از پیرامونش پراکنده شده و به یک دیگر می‌گفتند: با فتنه‌ای که این همه شتاب دارد چه کنیم، بهتر آن است در خانه‌هایمان بنشینیم، و این دو گروه را واگذاریم تا خدا کارشان را به اصلاح آورد.

جز ده نفر از جمعیت یارانش با وی نماند، به مسجد رفت تا نماز مغرب را بگزارد و آن ده نفر نیز متفرق شدند.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

مسلم چون وضع را چنین دید، یکّه و تنها در بازار و برزن و کوی کوفه حرکت کرد، تا دم در خانه زنی طوعه نام توقف فرمود، از وی آب خواست، آبش داد، و آنگاه پناه خواست، (۱) پناهش داد، پسر طوعه از قصّه با اطلاع شد و خبر را به ابن زیاد داد، ابن زیاد محمد بن اشعث را فرا خواند و او را با جمعی برای دستگیری مسلم فرستاد. چون به خانه طوعه رسیدند و صدای سم اسبان به گوش مسلم رسید، لباس جنگ بپوشید و بر اسب بر نشسته و به جنگ با دشمن پرداخت. مسلم (که از پستان شجاعت شیر مکیده و در حقیقت سخن او این بود:

کرده در روز ولادت کام من باز با شهد شهادت مام من

(جمعی از لشکر دشمن را به هلاکت رسانیده، شمشیر در کف او آن چنان سر می افشاند که خاطره ذو الفقار را در دست حیدر کرّار تجدید می کرد.

فَنَادَى إِلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ وَقَالَ يَا مُسْلِمُ لَكَ الْأَمَانُ فَقَالَ مُسْلِمٌ وَ أَيْ أَمَانٍ لِلْغَدْرَةِ الْفَجْرَةِ ثُمَّ أَقْبَلَ يُقَاتِلُهُمْ وَ يَرْتَجِزُ بِأَيَّاتِ حُمُرَانَ بْنِ مَالِكٍ الْخَثْعَمِيِّ يَوْمَ الْقُرْنِ

محمد بن اشعث ندا در داد: ای مسلم برای تو امان است. مسلم فرمود: امان نیرنگ بازان تبهکار را بهایی نیست، باز رو به جنگ نهاد و ابیات حمران بن مالک خثعمی را به عنوان رجز می خواند:

أَقْسَمْتُ لَا أُقْتَلُ إِلَّا حُرّاً وَ إِنِ رَأَيْتُ الْمَوْتَ شَيْئاً نَكُرّاً

سوگند خوردم که جز آزاد کشته نشوم گر چه مرگ چهره‌ای نازیبا داشته باشد

أَكْرَهُ أَنْ أُخْدَعَ أَوْ أُغْرَأَ أَوْ أُخِلَّطَ الْبَارِدَ سُخْنًا مُرّاً

نیرنگ و فریب خوردن را ناروا دارم یا شربت خنک و گوارا با چیز گرم و تلخ بیامیزم

كُلُّ امْرِئٍ يَوْمًا يَلْقَى شَرّاً أَضْرِبُكُمْ وَ لَا أَخَافُ ضَرّاً

هر مردی روزی با سختی و شری تلاقی کند، شما را می زنم و از ضرر و زبانی نهراسم

فَنَادَوْا إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا يُكَذِّبُ وَ لَا يُعَرُّ فَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَى ذَلِكَ وَ تَكَاثَرُوا عَلَيْهِ بَعْدَ أَنْ أَتَخَنَ بِالْجِرَاحِ فَطَعَنَهُ رَجُلٌ مِنْ خَلْفِهِ فَخَرَّ إِلَى الْأَرْضِ فَأَخَذَ أُسَيْراً.

گفتند: سخن از نیرنگ و فریب نیست، بدین سخن نیز توجّهی نفرمود، - حملات را متواتر کرد، دشمن به ازدحام بدو روی کردند، در اثر کثرت جراحات وارده به ضعف می گرایید، مردی با نیزه از پشت به مسلم زد که به زمین افتاد و اسیر گردید.

فَلَمَّا أُدْخِلَ عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ لَمْ يُسَلِّمْ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ الْحَرَسِيُّ سَلِّمْ عَلَى الْأَمِيرِ فَقَالَ لَهُ اسْكُتْ وَ يَحْكُ وَاللَّهِ مَا هُوَ لِي بِأَمِيرٍ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ لَا عَلَيْكَ سَلَمٌ أَمْ لَمْ تُسَلِّمْ فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ إِنْ قَتَلْتَنِي فَلَقَدْ قَتَلَ مَنْ هُوَ شَرُّ مِنْكَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَ بَعْدَ فَإِنَّكَ لَا تَدْعُ سُوءَ الْقَتْلَةِ وَ قُبْحَ الْمُثْلَةِ وَ حُبَّ السَّرِيرَةِ وَ لَوْمَ الْعَلْبَةِ لِأَحَدٍ أَوْ لِي بِهَا مِنْكَ فَقَالَ

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

ابنُ زِیَادٍ یَا عَاقُ یَا شَاقُ خَرَجْتُ عَلَیْ إِمَامِکَ وَ شَقَقْتُ عَصَا الْمُسْلِمِینَ وَ أَلْفَحْتُ الْفِتْنَةَ فَقَالَ مُسْلِمٌ کَذَبْتَ یَا ابْنَ زِیَادٍ إِنَّمَا شَقَّ عَصَا الْمُسْلِمِینَ مُعَاوِیَةُ وَ ابْنُهُ یَزِیدُ وَ أَمَّا الْفِتْنَةُ فَإِنَّمَا أَلْفَحَهَا أَنْتَ وَ أَبُوکَ زِیَادُ بْنُ عُبَیْدٍ عَبْدُ بَنی عَلَاجٍ مِنْ ثَقِیفٍ وَ أَنَا أَرْجُو أَنْ یَرْزُقَنِی اللَّهُ الشَّهَادَةَ عَلَی یدِی شَرِّ بَرِیْتِهِ فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِیَادٍ مَتَّکَ نَفْسُکَ أَمْرًا أَحَالَ اللَّهُ دُونَهُ وَ جَعَلَهُ لِأَهْلِهِ فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ وَ مَنْ أَهْلُهُ یَا ابْنَ مَرْجَانَةَ فَقَالَ أَهْلُهُ یَزِیدُ بْنُ مُعَاوِیَةَ فَقَالَ مُسْلِمٌ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَضِینَا بِاللَّهِ حَکَمًا بَیْنَنَا وَ بَیْنَکُمْ فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِیَادٍ أَ تَظُنُّ أَنْ لَکَ فِی الْأَمْرِ شَیْئًا فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ وَ اللَّهُ مَا هُوَ الظَّنُّ وَ لَکِنَّهُ الْیَقِینُ فَقَالَ ابْنُ زِیَادٍ أَخْبِرْنِی یَا مُسْلِمُ بِمَا ذَا أَتَيْتَ هَذَا الْبَلَدَ وَ أَمْرُهُمْ مُلْتَمٌ فَشَتَّ أَمْرُهُمْ بَیْنَهُمْ وَ فَرَقَتْ کَلِمَتُهُمْ فَقَالَ مُسْلِمٌ مَا لِهَذَا أَتَيْتَ وَ لَکِنَّکُمْ أَظْهَرْتُمْ الْمُنْکَرَ وَ دَفَنْتُمْ الْمَعْرُوفَ وَ تَأَمَّرْتُمْ عَلَی النَّاسِ بِغَیْرِ رِضَی مِنْهُمْ وَ حَمَلْتُمُوهُمْ عَلَی غَیْرِ مَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ بِهِ وَ عَمِلْتُمْ فِیهِمْ بِأَعْمَالِ کِسْرَی وَ قَیْصَرَ فَأَتَيْنَاهُمْ لِنَأْمُرَ فِیهِمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَنْهَی عَنِ الْمُنْکَرِ وَ نَدْعُوهُمْ إِلَى حُکْمِ الْکِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ کُنَّا أَهْلَ ذَلِكَ فَجَعَلَ ابْنُ زِیَادٍ یَشْتِمُهُ وَ یَشْتِمُ عَلَیَّاهُ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَینَ ع فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ أَنْتَ وَ أَبُوکَ أَحَقُّ بِالشَّیْمَةِ فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ یَا عَدُوَّ اللَّهِ فَأَمَرَ ابْنُ زِیَادٍ بِکَرِّ بْنِ حُمْرَانَ أَنْ یَصْعَدَ بِهِ إِلَى أَعْلَى الثَّصْرِ فَيَقْتُلَهُ فَصَعِدَ بِهِ وَ هُوَ یُسَبِّحُ اللَّهَ تَعَالَى وَ یَسْتَغْفِرُهُ وَ یُصَلِّی عَلَی النَّبِیِّ ص فَضَرَبَ عُنُقَهُ وَ نَزَلَ مَذْعُورًا فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِیَادٍ مَا شَأْنُکَ فَقَالَ أَيْهَا الْأَمِیرُ رَأَيْتُ سَاعَةً قَتَلْتُهُ رَجُلًا أَسُودَ سَیِّئِ الْوَجْهِ حِذَائِی عَاضًا عَلَی إِصْبَعِهِ أَوْ قَالَ عَلَی شَفْتِهِ فَفَرَعْتُ مِنْهُ فَرَعًا لَمْ أَفْزَعْهُ قَطُّ فَقَالَ ابْنُ زِیَادٍ لَعَنَهُ اللَّهُ لَعَلَّکَ دَهَشْتَ ثُمَّ أَمَرَ بِهَانِی بْنِ عُرْوَةَ فَأَخْرَجَ لِيُقْتَلَ فَجَعَلَ یَقُولُ وََا مَذْحِجَاهُ وَ أَیْنَ مِنْی مَذْحِجٌ وَ أَیْنَ مِنْی عَشِیرَتَاهُ وَ أَیْنَ مِنْی عَشِیرَتِی فَقَالَ لَهُ مَدَّ عُنُقُکَ فَقَالَ لَهُمْ وَ اللَّهُ مَا أَنَا بِهَا سَخِیٌّ وَ مَا کُنْتُ لِأَعِینَکُمْ عَلَی نَفْسِی فَضَرَبَهُ غُلَامٌ لِعُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ زِیَادٍ یُقَالُ لَهُ رُشَیدٌ فَقَتَلَهُ وَ فِی قَتْلِ مُسْلِمٍ وَ هَانِی

چون بر ابن زیادش در آوردند، مسلم بر وی سلام نکرد، پاسبانی گفت: بر امیر سلام کن.

مسلم فرمود: خاموش باش، وای بر تو، به خدا که او امیر من نیست.

ابن زیاد گفت: چه سلام کنی یا نکنی باید کشته شوی. مسلم بدو فرمود: اگر مرا بکشی (عجیب نیست) چه بدتر از تو بوده که بهتر از مرا کشته است، و اگر مرا به بدترین وضع و قبیح ترین نحوه مثله کنی حکایت از خباثت درون و فرومایگی تو دارد، چه این گونه جنایات در خور توست.

ابن زیاد گفت: ای عاق و ای تفرقه انداز، بر امامت خروج کرده شق عصای مسلمین می کنی و فتنه بر می انگیزی! مسلم فرمود: ای ابن زیاد دروغ گفתי، معاویه و فرزندش یزیدند که شق عصای مسلمین کردند، و اما فتنه، بذر هر نفاق و اختلاف و فتنه تو و پدرت زیاد پسر عبید، بنده بنی علج از ثقیف «۱» است، امیدوارم که خدا شهادت را به دست تبهکارترین مردم برایم مقرر دارد.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

ابن زیاد گفت: نفست تو را به آرزویی فرا خواند که چون سزاوارش نبودی خدا آن را از تو دریغ داشته به آن که اهلش بود داد. مسلم فرمود: ای پسر مرجانه، اهل آن کیست؟ ابن زیاد گفت: یزید بن معاویه.

مسلم فرمود: الحمد لله به داوری خدا میان ما و شما خشنودیم. ابن زیاد گفت: گمان داری که در خلافت تو را حقی هست؟ مسلم فرمود: گمان نه، بلکه یقین دارم.

ابن زیاد گفت: به من بگو چرا بدین شهر که از آرامش برخوردار بود آمدی و بین مردم اختلاف پدید آورده، امر آنان را متشتت کردی؟

مسلم فرمود: بدین جهت نیامدم، و لیکن این شمايید که منکرات را آشکار و معروف و خویها را دفن (۱) و بدون رضایت مردم خود را بر گردن ایشان سوار کرده‌اید، و مردم را بر خلاف فرمان خدا کشانیده، چون قیصر و کسری بر مردم حکم می‌رانید.

ما آمدیم تا امر به معروف و نهی از منکر نماییم و مردم را به کتاب و سنت فراخوانیم و آن گونه که پیامبر فرمود شایستگی این کار با ماست.

ابن زیاد- لعنة الله عليه - شروع به هتاکي به مسلم و علی و حسن و حسین علیهم السلام نمود.

مسلم فرمود: این تو و پدر توست که برای ناسزا سزاوارترین هستید هر چه خواهی بکن ای دشمن خدا.

ابن زیاد بکیر- بکر- بن حمران خبیث ملعون را فرمان داد تا مسلم را به بالای قصر برده و به قتل برساند، او را به بالای قصر برده و مسلم به تسبیح و تقدیس و استغفار و صلوات بر پیامبر مشغول بود، گردنش را زد، و خود ترسان و لرزان فرود آمد. ابن زیاد گفت: تو را چه می‌شود؟ گفت: ای امیر در لحظه کشتنش مردی سیه‌گون زشت روی را روبروی خود دیدم که انگشت خود را می‌گزید- یا لبهای خود را می‌گزید- که هرگز آنچنان نترسیده بودم. ابن زیاد: شاید ترسیده‌ای.

سپس فرمان قتل هانی بن عروه را داد، او را برای کشته شدن می‌بردند و او می‌گفت: وا مذحجاه، کجایند مذحج، وا عشیرتا، عشیره ما کجایند؟! گفتند: ای هانی گردن فراز دار.

گفت: من در بذل جانم سخی نیستم و شما را برای کشتنم یاری نکنم.

رشید غلام ابن زیاد گردنش را بزد و او را بکشت.

يَقُولُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ الْأَسَدِيُّ وَيُقَالُ إِنَّهَا لِلْفِرَزْدَقِ وَقَالَ بَعْضُهُمْ إِنَّهَا لِسُلَيْمَانَ الْحَنْفِيِّ شِعْرٌ: در شهادت مسلم و

هانی، عبد الله بن زبیر اسدی - یا به قولي فرزددق - چنین سروده است:

فَإِنْ كُنْتَ لَا تَدْرِينَ مَا الْمَوْتُ فَانْظُرِي إِلَى هَانِي فِي السُّوقِ وَابْنِ عَقِيلٍ

اگر ندانی که مرگ چیست پس بنگر به هانی در بازار و به فرزند عقیل

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه علیکم یا اهل البیت والنبوه

إِلَى بَطْلٍ قَدْ هَشَمَ السَّيْفُ وَجْهَهُ وَ آخَرَ يَهْوِي مِنْ طَمَارٍ قَتِيلٍ

آن مرد شجاع که شمشیر چهره‌اش را در هم شکسته و آن دیگر که از بالای جدار فرو می‌افتد

أَصَابَهُمَا فَرْخُ الْبَغِيِّ فَأَصْبَحَا أَحَادِيثَ مَنْ يَسْرِي بِكُلِّ سَبِيلٍ

آن دو را تیغ ستم از پای در آورده و اکنون داستان‌شان زبانزد هر خاص و عام است

تَرَى جَسَدًا قَدْ غَيَّرَ الْمَوْتُ لَوْنَهُ وَ نَضَحَ دَمٌ قَدْ سَالَ كُلَّ مَسِيلٍ

پیکری را می‌نگری که مرگ رنگ آن را تغییر داده، و خونی را که از پیکر جریان دارد

فَتَى كَانَ أَحْيَا مِنْ فَتَاهٍ حَيَّيَّةٍ وَ أَقْطَعَ مِنْ ذِي شَفَرَتَيْنِ صَقِيلٍ

جوانمردی که حیایش از حیای دوشیزه عفیفه فروتر است، او که قاطعتر از شمشیر دو دم صیقلی بود

أُيْرَكَبُ أَسْمَاءُ الْهَمَالِيحِ آمِنًا وَ قَدْ طَلَبْتُهُ مَذْحِجُ بَذْخُولٍ

آیا دیگر آسوده خاطر بر اسبهای رهوار می‌نشیند، اکنون که مذحج او را به فراموشی سپرد

تَطُوفُ حِفَافِيهِ مُرَادٌ وَ كُلُّهُمْ عَلَى رِقْبَةٍ مِنْ سَائِلٍ وَ مَسْئُولٍ

او که روزی قبیله مراد پیرامونش از سائل و مسئول در کمال آمادگی بودند

فَإِنْ أَنْتُمْ لَمْ تَتَّارُوا بِأَخِيكُمْ فَكُونُوا بَغَايَا أَرْضِيَتْ بِقَلِيلٍ

اگر خون برادران را نجوید، پس مانند زنان زانیه به اندک بسازید

قَالَ الرَّأْوِي: وَ كَتَبَ عَبِيدُ اللَّهِ بَنُ زِيَادٍ بِخَبَرِ مُسْلِمٍ وَ هَانِي إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ فَأَعَادَ الْجَوَابَ إِلَيْهِ يَشْكُرُهُ فِيهِ عَلَى فِعَالِهِ وَ سَطْوَتِهِ وَ يَعْرِفُهُ أَنْ قَدْ بَلَغَهُ تَوَجُّهُ الْحُسَيْنِ عَ إِلَى جِهَتِهِ وَ يَأْمُرُهُ عِنْدَ ذَلِكَ بِالْمُؤَاخَذَةِ وَ الْإِنْتِقَامِ وَ الْحَبْسِ عَلَى الظُّنُونِ وَ الْأَوْهَامِ.

راوی گوید: عبید الله بن زیاد خبر مسلم و هانی را به یزید گزارش داد، یزید در پاسخ وی را بر کار و قاطعیتش ستود و تشکر کرد، و وی را آگاهانید که بدو خبر رسیده حسین علیه السلام به سوی کوفه می‌آید، و فرمان داد هر که را که گمان برد بگیرد و حبس کند و به کیفر کشد.

[حرکت امام به سوی عراق]

وَ كَانَ قَدْ تَوَجَّهَ الْحُسَيْنُ عَ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِثَلَاثِ مَضِينَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ وَ قِيلَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ لِثَمَانِ مَضِينَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ سِتِّينَ قَبْلَ أَنْ يَعْلَمَ بِقَتْلِ مُسْلِمٍ لِأَنَّهُ عَ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ مُسْلِمٌ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

(۱) امام حسین علیه السلام در سال ۶۰ هجری روز سه شنبه سوم یا هشتم ذیحجه، روز شهادت مسلم از مکه

بیرون شد.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

وَرَوَى أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرٍ الطَّبْرِيُّ الْإِمَامِيُّ فِي كِتَابِ دَلَائِلِ الْإِمَامَةِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ سُفْيَانُ بْنُ وَكِيعٍ عَنْ أَبِيهِ وَكِيعٍ عَنْ الْأَعْمَشِ قَالَ قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْوَاقِدِيُّ وَ زُرَّارَةُ بْنُ خُلَجٍ لَقِينَا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى الْعِرَاقِ فَأَخْبَرَنَا ضَعْفَ النَّاسِ بِالْكُوفَةِ وَأَنَّ قُلُوبَهُمْ مَعَهُ وَسَيُوفُهُمْ عَلَيْهِ فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ نَحْوَ السَّمَاءِ فَفُتِحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَنَزَلَتْ الْمَلَائِكَةُ عَدَدًا لَا يُحْصِيهِمْ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ لَوْ لَا تَقَارُبُ الْأَشْيَاءِ وَهُبُوطُ الْأَجَلِ لَقَاتَلْتَهُمْ بِهِؤُلَاءِ وَلَكِنْ أَعْلَمُ يَقِينًا أَنَّ هُنَاكَ مَصْرَعِي وَمَصْرَعِ أَصْحَابِي لَا يَنْجُو مِنْهُمْ إِلَّا وَلَدِي عَلِيُّ ع

ابو جعفر محمد بن جریر طبری امامی در کتاب دلائل الامامة می گوید: ابو محمد سفیان بن وکیع از پدرش وکیع « و او از اعمش آورده که می گفت: ابو محمد واقدی و زراره بن خلج به من گفتند: سه روز قبل از حرکت حسین علیه السلام به سوی عراق وی را ملاقات نمودیم (۱) و از ضعف کوفیان و این که قلوب مردم با او و شمشیرهایشان علیه اوست بدو گزارش دادیم.

امام حسین علیه السلام با دست به سوی آسمان اشارت فرمود، ابواب آسمان مفتوح گردیده و فرشتگان بی شماری که عدد آن را جز خدای عز و جلّ نشمارد فرود آمدند.

امام علیه السلام فرمود: اگر تقارب اشياء و حضور اجل نبود با آنان با این نیرو می جنگیدم لیکن به یقین می دانم که جایگاه شهادت و اصحابم در آنجاست که جز فرزندان علی نجات نیابد.

وَرَوَى مَعْمَرُ بْنُ الْمُثَنَّى فِي مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ ع فَقَالَ مَا هَذَا لَفْظُهُ فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ قَدِمَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ إِلَى مَكَّةَ فِي جُنْدٍ كَثِيفٍ قَدْ أَمَرَهُ يَزِيدُ أَنْ يُنَاجِزَ الْحُسَيْنَ الْقِتَالَ إِنَّهُ هُوَ نَاجِزُهُ أَوْ يَقَاتِلُهُ إِنْ قَدَّرَ عَلَيْهِ. فَخَرَجَ الْحُسَيْنُ ع يَوْمَ التَّرْوِيَةِ مَعْمَرِينَ مَثْنَى فِي كِتَابِ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ رَوَيْتِي رَأَيْتُهُ فِي هَذِهِ الْمَقَامِ : چون روز تروییه رسید عمر بن سعد با لشگری تا دندان مسلح به مکه وارد شد و از طرف یزید مامور جنگیدن با امام حسین بود که اگر نتوانست امام را بکشد . اما همان روز امام از مکه خارج شد .

[خطبه امام به گاه عزیمت به جانب عراق]

وَرَوَى أَنَّهُ ع لَمَّا عَزَمَ عَلَى الْخُرُوجِ إِلَى الْعِرَاقِ قَامَ خَطِيبًا فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وَدِدِ آدَمَ مَخْطُ الْفِلَادَةِ عَلَى جِيدِ الْفَتَاءِ وَمَا أَوْلَهُنِي إِلَى أَسْلَافِي اِشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ وَ خَيْرَ لِي مَصْرَعُ أَنَا لِقَائِهِ كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَنْقَطِعُهَا عَسَلَانُ الْفُلُواتِ بَيْنَ النَّوَاوِيسِ وَ كَرَبَلَاءَ فَيَمْلَأَنَ مِنِّي أَكْرَاشًا جُوفًا وَ أَجْرِبَةً سُعْبًا لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ رَضَى اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ نَصَبَ عَلَى بِلَائِهِ وَ يُوقِنَا أَجَرَ الصَّابِرِينَ لَنْ تَشُدَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص لُحْمَتُهُ وَ هِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدُسِ تَقَرُّ بِهِمْ عَيْنُهُ وَ يَنْجِزُ بِهِمْ وَعْدُهُ مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مُوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى

السّلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السّلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السّلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

در روایت آمد که: به گاه عزیمت به جانب عراق امام حسین علیه السّلام برخاست و به ایراد خطبه پرداخت و فرمود: ستایش مر خدای راست، و مشیت از آن او، و قوت و نیرویی جز به خدا نباشد (قوت هم ازوست) و درود خدا به رسول مکرّم او (و آتش) و سلام خدا بر او باد، آرایش مرگ بر فرزند آدم چون آرایش گردنبند بر گردن دوشیزگان است، گرایش و اشتیاقم به زیارت اسلافم (جدّ و پدر و مادر و برادرم) چون اشتیاق یعقوب به یوسف است، و برایم قتلگاهی گزیده شد که من بدان جایم باید رفت، گوئیا می‌نگرم که گرگهای بیابان بند بند مفاصلم را از هم جدا کنند در میان نواویس «۱» و کربلاء، چه شکمها از من پر، و چه انبانها که از من آکنده گردد، گریزی از آنچه بر قلم تقدیر رفته نیست، ما- اهل البیت - خشنودی خدا را خرسندی خود دانسته، بر بلایش صابریم، و او اجر صابران را به ما می‌دهد، هیچ گوشت پیامبر (پاره تن) او از وی جدا نگردد مگر آن که در حوضه القدس نزدش گرد آید، چشمش بدانها روشن گردیده و بدانها وعده‌اش انجاماز گردد، هر کس که در راه ما خون نثار و بذل می‌کند، و لقای خدا را توطین نفس خویش می‌نماید، پس آماده کوچیدن با ما باشد، چه ما ان شاء الله بامداد فردا حرکت می‌کنیم. «۲»

و رَوَيْتُ مِنْ كِتَابِ أَصْلِ الْأَحْمَدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ بُرَيْدَةَ الثَّقَفِ وَ عَلَى الْأَصْلِ أَنَّهُ كَانَ لِمُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ الْقُمِّيِّ بِالْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَارَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ إِلَى الْحُسَيْنِ ع فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي أَرَادَ الْخُرُوجَ صَبِيحَتَهَا عَنْ مَكَّةَ فَقَالَ يَا أَخِي إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ مَنْ قَدْ عَرَفَتْ غَدْرَهُمْ بِأَيِّكَ وَأَخِيكَ وَقَدْ خِفْتُ أَنْ يَكُونَ حَالُكَ كَحَالِ مَنْ مَضَى فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُقِيمَ فَإِنَّكَ أَعَزُّ مَنْ فِي الْحَرَمِ وَأَمْنَعُهُ فَقَالَ يَا أَخِي قَدْ خِفْتُ أَنْ يُعْتَالَنِي يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ فِي الْحَرَمِ فَأَكُونَ الَّذِي يُسْتَبَاحُ بِهِ حُرْمَةُ هَذَا الْبَيْتِ فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ فَإِنْ خِفْتَ ذَلِكَ فَصِرْ إِلَى الْيَمَنِ أَوْ بَعْضِ نَوَاحِي الْبَرِّ فَإِنَّكَ أَمْنَعُ النَّاسِ بِهِ وَلَا يَقْدِرُ عَلَيْكَ فَقَالَ أَنْظِرْ فِيمَا قُلْتَ

(۱) از محمد بن داود قمی «۳» از ابی عبد الله علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود: در آن شب که حسین علیه السّلام در بامدادش عزیمت از مکه به خارج نمود محمد حنفیه به خدمت امام مشرف گردید (۱) و عرض کرد: برادرم! بی‌وفایی مردم کوفه را به پدر و برادرت می‌شناسی، و می‌ترسم با تو آن کنند که با پیشینیان کردند، اگر در حرم اقامت فرمایی، عزت و حرمت و مناعتت نیازی به بیان ندارد.

فرمود: «برادرم! از آن می‌ترسم که یزید بن معاویه در حرم ترورم کرده، و با این جنایت حریم حرمت حرم شکسته و دریده شود».

عرض کرد: بنا بر این به سوی یمن یا به سوی بیابان عزیمت فرمای، چه تو مناعتت از همگان افزون بود و کسی را توان دستیابی بر تو نیست. فرمود: «پیشنهادت را مورد بررسی و نظر قرار می‌دهم».

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحَرِ ارْتَحَلَ الْحُسَيْنُ ع فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ فَأَتَاهُ فَأَخَذَ زِمَامَ نَاقَتِهِ الَّتِي رَكِبَهَا فَقَالَ لَهُ يَا أَخِي أَلَمْ تَعِدْنِي النَّظَرَ فِيمَا سَأَلْتُكَ قَالَ بَلَى قَالَ فَمَا حَدَاكَ عَلَى الْخُرُوجِ عَاجِلًا فَقَالَ أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ ص بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ فَقَالَ يَا حُسَيْنُ ع اخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ فَمَا مَعْنَى حَمَلِكَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءَ مَعَكَ وَأَنْتَ تَخْرُجُ عَلَى مِثْلِ هَذِهِ الْحَالِ قَالَ فَقَالَ لَهُ قَدْ قَالَ لِي إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا وَسَلَّمْ عَلَيْهِ وَ مَضَى

سحرگاهان حسین علیه السلام آماده حرکت شد، خبر به محمد حنفیه رسید، با شتاب آمد و مهار شتر برادر را بگرفت و عرض کرد: مگر وعده فرمودی که در پیشنهاد امعان نظر فرمایی؟

فرمود: «چرا». عرض کرد: پس این شتاب در حرکت چیست؟

فرمود: «بعد از رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و فرمود: ای حسین، خارج شو، چه خدا می خواهد تو را کشته ببیند».

عرض کرد: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. حال که چنین است، بردن زنان با خود چه معنا دارد؟

فرمود: «پیامبر فرمود: که خدا می خواهد آنان را در کسوت اسارت ببیند. خدا حافظی کرد و رفت».

علت نرفتن محمد حنفیه

وَذَكَرَ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ فِي كِتَابِ الرَّسَائِلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ مَرْوَانَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمَرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ ذَكَرْنَا خُرُوجَ الْحُسَيْنِ ع وَتَخَلَّفَ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ عَنْهُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا حَمْزَةُ إِنِّي سَأَحَدُكَ بِحَدِيثٍ لَا تَسْأَلُ عَنْهُ بَعْدَ مَجْلِسِنَا هَذَا إِنَّ الْحُسَيْنَ ع لَمَّا فَصَلَ مُتَوَجِّهًا أَمَرَ بِقِرْطَاسٍ وَكَتَبَ: مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِي رَهْ دَر كِتَابِ وَسَائِلِ از مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى وَ او از مُحَمَّدِ بْنِ حُسَيْنِ وَ او از أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ وَ او از صَفْوَانَ وَ او از مروان بن اسماعیل وَ او از حمزه بن حرمان وَ او از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: که راوی گفت: صحبت در اطراف خروج حسین علیه السلام بود و اینکه چرا محمد بن الحنفیه در مدینه ماند؟ حضرت فرمود: ای حمزه الآن مطلبی بتو میگویم مشروط بر اینکه پس از این مجلس دیگر در آن باره پرسشی نکنی، حسین علیه السلام چون خواست حرکت کند دستور داد کاغذی آوردند و بر آن نوشت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع إِلَى بَنِي هَاشِمٍ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ مَنْ لَحِقَ بِي مِنْكُمْ اسْتَشْهَدَ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنِّي لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحَ وَالسَّلَامُ. بسم الله الرحمن الرحيم نامه ای است از حسین بن علی به بنی هاشم اما بعد هر کس بمن پیوست کشته خواهد شد و هر که باز ماند به پیروزی نائل خواهد آمد و السلام

دیدار با ملائکه و جنیان با امام

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

وَذَكَرَ الْمُفِيدُ مُحَمَّدَ بْنَ مُحَمَّدٍ بْنِ النُّعْمَانِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي كِتَابِ مَوْلِدِ النَّبِيِّ صَ وَ مَوْلِدِ الْأَوْصِيَاءِ صَ بِإِسْنَادِهِ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَ قَالَ لَمَّا سَارَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَ مِنْ مَكَّةَ لِيَدْخُلَ الْمَدِينَةَ لَقِيَهُ أَفْوَاجٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُسَوِّمِينَ وَ الْمُرْدِفِينَ فِي أَيْدِيهِمُ الْحِرَابُ عَلَى نُجُبٍ مِنْ نُجُبِ الْجَنَّةِ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ وَ قَالُوا يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ بَعْدَ جَدِّهِ وَ أَبِيهِ وَ أَخِيهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَدَّ جَدَّكَ رَسُولَ اللَّهِ صَ بِنَا فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ إِنَّ اللَّهَ أَمَدَكَ بِنَا فَقَالَ لَهُمُ الْمَوْعِدُ حُفْرَتِي وَ بُقْعَتِي الَّتِي أُسْتَشْهَدُ فِيهَا وَ هِيَ كَرِبَاءُ فَإِذَا وَرَدْتُهَا فَاتُونِي فَقَالُوا يَا حُجَّةَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنَا أَنْ نَسْمَعَ لَكَ وَ نَطِيعَ فَهَلْ تَخْشَى مِنْ عَدُوٍّ يَلْقَاكَ فَتَكُونَ مَعَكَ فَقَالَ لَا سَبِيلَ لَهُمْ عَلَيَّ وَ لَا يَلْقَوْنِي بِكَرِيهَةٍ أَوْ أَصِلَ إِلَيَّ بُقْعَتِي.

و شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان رضی الله عنه در کتاب مولد النبی و مولد الاوصیاء با سند خود از امام جعفر صادق علیه السلام نقل میکند که فرمود: هنگامی که حسین علیه السلام شبانه از مدینه بمکه حرکت کرد گروه‌های فرشتگان باصفهای آراسته و پشت سر هم اسلحه بدست و هر یک بر اسبی از اسبهای بهشتی سوار خدمت حضرت رسیدند و سلام دادند و عرض کردند: ای آنکه پس از جد و پدر و برادر، حجة خداوند بر خلق تو هستی همانا که خداوند عزوجل جد تو را در جاهای بسیاری بوسیله ما کمک و یاری فرموده و اکنون نیز ما را بیاری تو فرستاده است، حضرت فرمود: وعده گاه نم و شما در گودال و بقعه‌ای که آنجا شهید خواهیم شد که همان کربلا است چون به آنجا رسیدم نزد من بیائید عرض کردند: خداوند، ما را مأمور فرموده است که گوش بفرمان و فرمانبردار شما باشیم و اگر از دشمنی بیمناک هستی ما به همراه تو باشیم، فرمود: راهی ندارند که آسیبی بمن برسانند تا به بقعه خویش برسم.

وَ أَتَتْهُ أَفْوَاجٌ مِنْ مُؤْمِنِي الْجَنِّ فَقَالُوا لَهُ يَا مَوْلَانَا نَحْنُ شِيعَتُكَ وَ أَنْصَارُكَ فَمُرْنَا بِمَا تَشَاءُ فَلَوْ أَمَرْتَنَا بِقَتْلِ كُلِّ عَدُوٍّ لَكَ وَ أَنْتَ بِمَكَانِكَ لَكَفَيْنَاكَ ذَلِكَ فَجَزَاهُمْ خَيْرًا وَ قَالَ لَهُمْ أَمَا قَرَأْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ الْمُنْزَلَ عَلَى جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَ فِي قَوْلِهِ قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ فَإِذَا أَقَمْتُ فِي مَكَانِي فَبِمَا يُمْتَحَنُ هَذَا الْخَلْقُ الْمَتَّعُوسُ وَ بِمَاذَا يُخْتَبَرُونَ وَ مَنْ ذَا يَكُونُ سَاكِنَ حُفْرَتِي وَ قَدْ اخْتَارَهَا اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ دَحَى الْأَرْضِ وَ جَعَلَهَا مَعْقِلًا لِشِيعَتِنَا وَ مُحَبِّبًا تَقْبَلُ أَعْمَالَهُمْ وَ صَلَوَاتُهُمْ وَ يُجَابُ دُعَاؤُهُمْ وَ تَسْكُنُ شِيعَتُنَا فَتَكُونُ لَهُمْ أَمَانًا فِي الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ لَكِنْ تَحْضُرُونَ يَوْمَ السَّبْتِ وَ هُوَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ وَ فِي غَيْرِ هَذِهِ الرِّوَايَةِ يَوْمُ الْجُمُعَةِ الَّذِي فِي آخِرِهِ أُقْتِلُ وَ لَا يَبْقَى بَعْدِي مَطْلُوبٌ مِنْ أَهْلِي وَ نَسَبِي وَ إِخْوَانِي وَ أَهْلِ بَيْتِي وَ يُسَارُ رَأْسِي إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ لَعْنَهُمَا اللَّهُ فَقَالَتْ الْجَنُّ نَحْنُ وَ اللَّهُ يَا حَبِيبَ اللَّهِ وَ ابْنَ حَبِيبِهِ لَوْ لَا أَنْ أَمُرَكَ طَاعَةً وَ أَنَّهُ لَا يَجُوزُ لَنَا مُخَالَفَتُكَ لِخَالِفْنَاكَ وَ قَتَلْنَا جَمِيعَ أَعْدَائِكَ قَبْلَ أَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَقَالَ لَهُمْ عَ وَ نَحْنُ وَ اللَّهُ أَقْدَرُ عَلَيْهِمْ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيْنَةٍ وَ يَخِيَّ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيْنَةٍ

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

(۱) و گروههایی از مؤمنین جن آمدند و عرض کردند: آقا، ما شیعیان و یاران شمائیم هر چه خواهید دستور دهید، اگر دستور بدهی که همه دشمنان تو کشته شود و تو از جای خود حرکت نکنی ما دستور را اجرا می کنیم، حضرت فرمود: خداوند بشما پاداش نیک بدهد، و فرمود: مگر نخوانده اید قرآنی را که بجدیم رسول خدا فرود آمده است؟ که میفرماید: اگر در میان خانه های خود باشید آنکه مرگ بر ایشان مقدر شده است بسوی بستر مرگ خویش میروند (و گذشته از این) اگر من در هر و وطن خود بمانم پس این مردم نگونسار بچه وسیله آزمایش شوند؟ و چه کسی در قبر من جای گزین خواهد شد؟ جایی که خداوند، آن روز که بساط زمین را گسرتد آن جای را برای من برگزید و پناه گاه شیعیان و دوستان ما قرار داد تا عملها و نمازهاشان آنجا پذیرفته شود و دعایشان مستجاب گردد و شیعیان ما آنجا سکونت کنند تا در دنیا و آخرت در امان باشند (۱) ولی شما روز شنبه که روز عاشورا است حاضر شوید (و در روایت دیگر روز جمعه است) روزی که من در پایان آن روز کشته خواهم شد و پس از کشته شدن من، دشمنان من بدنبال ریختن خون کسی از عائله و فامیل و برادران و خاندان من نخواهند بود و سر بریده من بنزد یزید بن معاویه فرستاده خواهد شد، جنیان گفتند: ای دوست خدا و فرزند دوست خدا بخدا قسم اگر نه این بود که دستورات تو لازم الاجراء است و ما را بمخالفت آن راهی نیست، در این مورد مخالفت می کردیم و همه دشمنان تو را پیش از آنکه دسترسی بتو پیدا کنند می کشتیم، فرمود: بخدا قسم ما باین کار از شما تواناتریم و لکن مرحله ای است آزمایشی تا راه برای هر کس که هلاک شود و یا زندگی جاوید یابد روشن و نمایان گردد، (دو روایت ۱- علت نرفتن محمد حنفیه ۲- دیدار با ملائکه و

جنیان در ترجمه میر ابوطالبی ترجمه نشده و ما آن را از ترجمه های دیگرلهوف آوردیم)

ثُمَّ سَارَ حَتَّى مَرَّ بِالتَّنْعِيمِ فَلَقِيَ هُنَاكَ عِبْرًا تَحْمِلُ هَدِيَّةً قَدْ بَعَثَ بِهَا بُحَيْرُ بْنُ رِيسَانَ الْحَمِيرِيُّ عَامِلُ الْيَمَنِ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ فَأَخَذَ الْعَهْدِيَّةَ لِأَنَّ حُكْمَ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ إِلَيْهِ وَقَالَ لِأَصْحَابِ الْجَمَالِ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْطَلِقَ مَعَنَا إِلَى الْعِرَاقِ وَفَيْنَاهُ كِرَاهًا وَ أَحْسَنًا مَعَهُ صُحْبَتَهُ وَمَنْ يُحِبُّ أَنْ يُفَارِقَنَا أُعْطِينَا كِرَاهًا بِقَدَرِ مَا قَطَعَ مِنَ الطَّرِيقِ فَمَضَى مَعَهُ قَوْمٌ وَامْتَنَعَ آخَرُونَ. سپس حسین علیه السلام به مسافرت ادامه داد تا به تنعیم «۱» رسید و در آن جا با کاروانی برخورد که بحیر بن ريسان حمیری فرماندار یمن برای یزید هدایا می برد. حسین علیه السلام هدایا را به عنوان ولایت مأخوذ داشت، و به شتربانان فرمود: هر که خواهد با ما به عراق آید از مصاحبت نیکوی ما بهره مند گردیده کرایه او را مستوفی بپردازیم، هر که نخواهد کرایه اش را تا بدین جا پرداخت نماییم. جمعی با امام رفتند و دیگران امتناع ورزیدند.

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ

ثُمَّ سَارَ حَتَّى بَلَغَ ذَاتَ عِرْقٍ فَلَقِيَ بِشْرَ بْنَ غَالِبٍ وَارِدًا مِنَ الْعِرَاقِ فَسَأَلَهُ عَنْ أَهْلِهَا فَقَالَ خَلَفْتُ الْقُلُوبَ مَعَكَ وَ السَّيُوفَ مَعَ بَنِي أُمِّيَّةٍ فَقَالَ صَدَقَ أَخُو بَنِي أَسَدٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ

امام علیه السلام به سیر ادامه داد تا به ذات عرق رسید و بشر بن غالب را دیدار فرمود که از عراق می‌آمد، از وضع عراق پرسید. (۱) عرض کرد: آنها را در حالی پشت سر نهادم که دلهاشان با تو و شمشیرهاشان در استخدام بنی امیه بود. امام علیه السلام فرمود: «برادر اسدی درست گفته: همانا خدا آنچه را بخواهد می‌کند و حکم هم اراده اوست».

قَالَ الرَّاَوِي ثُمَّ سَارَ حَتَّى نَزَلَ الثَّغْلِيَّةَ وَقَتَ الظَّهِيرَةِ فَوَضَعَ رَأْسَهُ فَرَقَدَ ثُمَّ اسْتَيْقَظَ فَقَالَ قَدْ رَأَيْتُ هَاتِفًا يَقُولُ أَنْتُمْ تُسْرِعُونَ وَ الْمَنِيَا تُسْرِعُ بِكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ فَقَالَ لَهُ ابْنُهُ عَلِيُّ يَا أَبَهْ أَمْ لَسْنَا عَلَى الْحَقِّ فَقَالَ بَلَى يَا بَنِيَّ وَاللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ فَقَالَ يَا أَبَهْ إِذْنٌ لَنَا نَبَالِي بِالْمَوْتِ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَ جَزَاكَ اللَّهُ يَا بَنِيَّ خَيْرَ مَا جَزَى وَلَدًا عَنْ وَالِدٍ

راوی گوید: امام به حرکت ادامه داد تا به ثعلبیّه رسید، وقت ظهر بود، امام سر بر بالین نهاد و به خوابی سبک رفت و بیدار شد و فرمود: «در رؤیا دیدم که هاتفی می‌گفت: شما در مسیر هستید و مرگ شما را به جنت می‌برد». فرزندش علی عرض کرد: پدر جان مگر ما بر حق نیستیم؟ فرمود: «چرا پسرم سوگند بدو که بازگشت بندگان به سوی اوست». عرض کرد: بنا بر این پدرم! ما از مرگ پروایی نداریم.

حسین علیه السلام فرمود: «خدا تو را بهترین پاداش که هر فرزندی را در برابر پدر می‌دهد بدهد».

دیدار با ابا هره ازدی:

ثُمَّ بَاتَ عَ فِي الْمَوْضِعِ الْمَذْكُورِ فَلَمَّا أَصْبَحَ إِذَا بِرَجُلٍ مِنَ الْكُوفَةِ يُكْنَى أَبَا هِرَّةَ الْأَزْدِيَّ قَدْ آتَاهُ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَ مَا الَّذِي أَخْرَجَكَ عَنْ حَرَمِ اللَّهِ وَ حَرَمِ جَدِّكَ رَسُولِ اللَّهِ صَ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَ وَيْحَكَ يَا أَبَا هِرَّةَ إِنَّ بَنِي أُمِّيَّةٍ أَخَذُوا مَالِي فَصَبَرْتُ وَ شَتَمُوا عِرْضِي فَصَبَرْتُ وَ طَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ وَ أَيْمُ اللَّهِ لَتَقْتُلَنِي الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ وَ لَيُلْبِسَنَّهُمُ اللَّهُ ذُلًّا شَامِلًا وَ سَيْفًا قَاطِعًا وَ لَيَسْلُطَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يَذْلُهُمْ حَتَّى يَكُونُوا أَذَلَّ مِنْ قَوْمِ سَبَا إِذْ مَلَكَتْهُمْ امْرَأَةٌ فَحَكَمَتْ فِي أَمْوَالِهِمْ وَ دِمَائِهِمْ. ثُمَّ سَارَ عَ

آن شب را امام در آن جا به سر برد، در بامداد مردی مکنی به ابا هره ازدی کوفی نزد امام آمد و بر وی سلام کرد. سپس گفت: فرزند رسول الله! چه چیز تو را از حرم خدا و حرم رسول الله جدت بدر آورد؟

حسین علیه السلام فرمود: «ای ابا هره وای بر تو، همانا بنی امیه مالم را گرفتند صبر کردم، و به آبرویم تاختند عنان شکیبایی را از دست ندادم، اکنون خونم را خواستند گریختم، سوگند به خدا که قطعا این گروه طاغی و یاغی مرا خواهند کشت و خدا لباس ذلت فراگیر را بر آنان پوشانده و شمشیر را بر آنان حاکم، و کسی که آنان را به

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

خاک سیاه مذلت و خواری بنشانند بر ایشان مسلط کند تا آن جا که خوارتر از قوم سبأ که زنی بر آنان سلطنت کرده بر اموال و خونهایشان حکم راند خواهند شد». (۱) امام علیه السلام از آن جا کوچید،

دیدار با زهیر بن قین :

فَحَدَّثَ جَمَاعَةً مِنْ بَنِي فِزَارَةَ وَ بَجِيلَةَ قَالُوا كُنَّا مَعَ زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ لَمَّا أَقْبَلْنَا مِنْ مَكَّةَ فَكُنَّا نَسَايِرُ الْحُسَيْنِ ع حَتَّى لَحِقْنَاهُ فَكَانَ إِذَا أَرَادَ النَّزُولَ اغْتَزَلْنَاهُ فَزَلَّ نَاحِيَةً فَلَمَّا كَانَ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ نَزَلَ فِي مَكَانٍ لَمْ نَجِدْ بُدْأً مِنْ أَنْ نُنَازِلَهُ فِيهِ فَبَيْنَا نَحْنُ نَتَغَدَّى مِنْ طَعَامٍ لَنَا إِذْ أَقْبَلَ رَسُولُ الْحُسَيْنِ ع حَتَّى سَلَّمَ ثُمَّ قَالَ يَا زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ ع بَعَثَنِي إِلَيْكَ لِتَأْتِيَهُ فِطْرَحَ كُلِّ إِنْسَانٍ مِنَّا مَا فِي يَدِهِ حَتَّى كَانَ عَلَى رُءُوسِنَا الطَّيْرُ فَقَالَتْ لَهُ زَوْجَتُهُ وَ هِيَ دَيْلَمُ بِنْتُ عَمْرِو سُبْحَانَ اللَّهِ أَيْبَعَثُ إِلَيْكَ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ص ثُمَّ لَا تَأْتِيَهُ فَلَوْ أَتَيْتُهُ فَسَمِعْتُ مِنْ كَلَامِهِ فَمَضَى إِلَيْهِ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ مُسْتَبْشِرًا قَدْ أَشْرَقَ وَجْهُهُ فَأَمَرَ بِفُسْطَاطِهِ وَ ثَقْلِهِ وَ مَتَاعِهِ فَحَوَّلَ إِلَى الْحُسَيْنِ ع وَ قَالَ لِأَمْرَأَتِهِ أَنْتِ طَالِقٌ فَإِنِّي لَا أَحِبُّ أَنْ يُصِيبَكَ بِسَبَبِي إِلَّا خَيْرٌ وَ قَدْ عَزَمْتُ عَلَى صُحْبَةِ الْحُسَيْنِ ع لِأَقْدِيهِ بِنَفْسِي وَ أَقِيَهُ بِرُوحِي ثُمَّ أَعْطَاهَا مَالَهَا وَ سَلَّمَهَا إِلَى بَعْضِ بَنِي عَمِّهَا لِيُوصِلَهَا إِلَى أَهْلِهَا فَقَامَتْ إِلَيْهِ وَ بَكَتْ وَ دَعَتْهُ وَ قَالَتْ كَانَ اللَّهُ عَوْنًا وَ مُعِينًا خَارَ اللَّهُ لَكَ أَسْأَلُكَ أَنْ تَذْكُرَنِي فِي الْقِيَامَةِ عِنْدَ جَدِّ الْحُسَيْنِ ع فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَصْحَبَنِي وَ إِلَّا فَهُوَ آخِرُ الْعَهْدِ مِنِّي بِهِ.

جمعی از بنی فزاره و بجیلہ حدیث کرده گفتند: ما با زهیر بن قین «۱» از سفر مکه بازمی گشتیم که با حسین علیه السلام هم مسیر و همراه شدیم و از این قضیه ناراحت بودیم زیرا با امام زنان همراه بودند، هر زمان امام اراده نزول می فرمود: ما کنار می گرفتیم، روزی امام در ناحیه ای فرود آمد که ما نیز ناچار با امام در همان مکان فرود آمدیم. در حال خوردن غذا بودیم که فرستاده حسین علیه السلام آمد و بر ما سلام کرد.

بعد به زهیر بن قین گفت: امام تو را فرا خوانده، هر یک از ما غذای در دست را فرو افکندیم و کاملاً بی حرکت ماندیم.

همسر زهیر - دیلم دخت عمرو «۲» - به وی گفت: سبحان الله، عجباً، آیا فرزند رسول الله تو را فرا خوانده و تو اجابت نمی نمایی، چه می شد می رفتی و سخن امام را گوش فرا می دادی.

زهیر نزد امام مشرف گردیده، چیزی نگذشته بود که با شادمانی و با چهره درخشان باز گشت، و فرمان داد تا خیمه و خرگاه را برکنند و با بار و بنه و خیمه به حسین علیه السلام پیوست. (۱) زهیر به همسرش گفت: تو نیز مطلقه ای، زیرا نمی خواهم در زندگی با من جز خیر و رفاه ببینی. من تصمیم گرفته ام در خدمت امام باشم و جان و تتم را فدایش کنم، بعد هم مالش را بدو عطا کرده با یکی از عموزادگانش وی را روانه اهلش نمود.

السَّلامُ عَلَیْكُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْكُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْكُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ

زن به گاه وداع با شوهر برخاست و گریست و گفت: خدا خیرت دهد، خواسته‌ام از تو این است که مرا نزد جدِّ حسین علیه السَّلام در قیامت به یاد آوری.

بعد به یارانش گفت: هر که خواهد با من باشد باشد، و الا این آخرین دیدار ماست.

ثُمَّ سَارَ الْحُسَيْنُ عَ حَتَّى بَلَغَ زُبَالَهَ فَأَتَاهُ فِيهَا خَبْرُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ فَعَرَفَ بِذَلِكَ جَمَاعَةً مِمَّنْ تَبِعَهُ فَتَفَرَّقَ عَنْهُ أَهْلُ الْأَطْمَاعِ وَالْإِرْتِيَابِ وَبَقِيَ مَعَهُ أَهْلُهُ وَخِيَارُ الْأَصْحَابِ. حسین علیه السَّلام چون به منزل زباله «۱» رسید، خبر شهادت مسلم بن عقیل به عرض ایشان رسید، و با پخش این خبر، دنیا پرستان و ارباب حرص و آز از امام جدا و پراکنده شدند و اهل و خیار اصحابش با وی بیایند.

قَالَ الرَّأْوِي: وَارْتَجَّ الْمَوْضِعُ بِالْبُكَاءِ وَالْعَوِيلِ لِقَتْلِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَسَالَتِ الدُّمُوعُ كُلَّ مَسِيلٍ. راوی گوید: از شدت گریه و ناله برای شهادت مسلم زمین به لرزه درآمد، و اشکها سیل آسا از دیدگان جاری شد. ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ عَ سَارَ قَاصِدًا لِمَا دَعَاهُ اللَّهُ إِلَيْهِ فَلَقِيَهُ الْفَرَزْدَقُ الشَّاعِرُ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَ كَيْفَ تَرَكْنُ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ وَهُمْ الَّذِينَ قَتَلُوا ابْنَ عَمِّكَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَشِيعَتَهُ. و آن گاه حسین علیه السَّلام به جانب آن جا که خدایش فرا خوانده بود حرکت فرمود و با فرزدق برخورد کرد، فرزدق بعد سلام به امام عرض کرد: فرزند پیامبر، چگونه به کوفیان که عموزاده تو مسلم و شیعه تو را کشتند اعتماد می‌کنی؟

قَالَ فَاسْتَعْبَرَ الْحُسَيْنُ عَ بَاكِيًا ثُمَّ قَالَ رَحِمَ اللَّهُ مُسْلِمًا فَلَقَدْ صَارَ إِلَى رُوحِ اللَّهِ وَرِيحَانِهِ وَجَنَّتِهِ وَرِضْوَانِهِ أَمَا إِنَّهُ قَدْ قَضَى مَا عَلَيْهِ وَبَقِيَ مَا عَلَيْنَا ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ:

از چشمهای مبارک امام اشک بارید و فرمود: «خدا مسلم را رحمت فرماید، او به سوی روح و ریحان و جنت و رضوان خدا شتافت، او وظیفه‌اش را به پایان برد و وظیفه ما باقی است». بعد این اشعار را زمزمه کرد:

فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفْسَةً فَإِنْ ثَوَابَ اللَّهِ أَعْلَى وَ أَنْبَلُ

اگر دنیا چیز گرانبهایی به حساب آید، قطعاً ثواب خدا برتر و ارزشمندتر است

وَإِنْ تَكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أَنْشَتَ فَقَتْلُ امْرِئٍ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ

و اگر بدن‌ها برای مرگ پدید آمده‌اند، پس شهادت در راه خدا برتر است

وَإِنْ تَكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مُقَدَّرًا فَقِلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ فِي السَّعْيِ أَجْمَلُ

و اگر قسمت ارزاق مقدر است، پس حرص کم در تلاش چه زیباتر است

وَإِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُهَا فَمَا بَالُ مَتْرُوكٍ بِهِ الْمَرْءُ يَبْخَلُ

و اگر واقعا جمع اموال برای ترک است. پس چرا شخص باید در اموال متروک بخل بورزد

[ارسال نامه امام توسط قیس بن مسهر صیداوی]

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

قال الراوى: وَكَتَبَ الْحُسَيْنُ ع كِتَابًا إِلَى سُلَيْمَانَ بْنِ صُرْدٍ الْخَزَاعِيِّ وَالمُسَيَّبِ بْنِ نَجْبَةَ وَرِفَاعَةَ بْنِ شَدَّادٍ وَجَمَاعَةٍ مِنَ الشَّيْعَةِ بِالْكُوفَةِ وَبَعَثَ بِهِ مَعَ قَيْسِ بْنِ مُسَهَّرٍ الصِّدَاوِيَّ فَلَمَّا قَارَبَ دُخُولَ الْكُوفَةِ اعْتَرَضَهُ الْحَصِينُ بْنُ نُمَيْرٍ صَاحِبُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللَّهُ لِيَقْتِشَهُ فَأَخْرَجَ قَيْسُ الْكِتَابَةَ وَمَزَقَهُ فَحَمَلَهُ الْحَصِينُ بْنُ نُمَيْرٍ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ فَلَمَّا مَثَلَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَالَ لَهُ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا رَجُلٌ مِنْ شَيْعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع وَابْنِهِ قَالَ فَلَمَّا ذَا خَرَقْتَ الْكِتَابَ قَالَ لِنَلَّا تَعْلَمَ مَا فِيهِ قَالَ وَمِمَّنِ الْكِتَابُ وَإِلَى مَنْ قَالَ مِنَ الْحُسَيْنِ ع إِلَى جَمَاعَةٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ لَا أَعْرِفُ أَسْمَاءَهُمْ فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ وَقَالَ وَاللَّهِ لَا تُفَارِقْنِي حَتَّى تُخْبِرَنِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ أَوْ تَصْعَدَ الْمَنْبَرَ فَتُلْعَنَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلَىٍّ وَآبَاهُ وَآخَاهُ وَإِنَّا قَطَعْتُكَ إِرْبًا إِرْبًا فَقَالَ قَيْسٌ أَمَّا الْقَوْمُ فَلَا أُخْبِرُكَ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَمَّا لَعْنُ الْحُسَيْنِ ع وَآبِيهِ وَآخِيهِ فَأَفْعَلُ فَصَعِدَ الْمَنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَآثَنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ ص وَكَثَرَ مِنَ التَّرْحِمِ عَلَى عَلَىٍّ وَالحَسَنِ وَالحُسَيْنِ ص ثُمَّ لَعَنَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ وَآبَاهُ وَلَعَنَ عَتَاءَ بَنِي أُمَيَّةَ عَنْ آخِرِهِمْ.

راوی گوید: حسین علیه السلام نامه‌ای به سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه و رفاعه به شداد و جمعی از شیعیان کوفه نوشت و با قیس بن مسهر صیداوی «۱» فرستاد. قیس چون به نزدیک کوفه رسید، حصین بن نمیر «۲»، مأمور ابن زیاد راه را بر وی بست و در پی تفتیش وی بر آمد، قیس نامه امام را دریده و نابود کرد، حصین وی را نزد ابن زیاد فرستاد.

چون نزد ابن زیاد رسید، گفت: تو که هستی؟ قیس: من مردی از شیعیان امیر المؤمنین و فرزندش می‌باشم؟

ابن زیاد: چرا نامه را دریدی؟ قیس: تا ندانی در آن چه نوشته شده.

ابن زیاد: نامه از کی و برای کی بود؟ قیس: از حسین علیه السلام به جمعی از کوفیان که نامه‌ای آنان را نمی‌دانم.

ابن زیاد بر آشفته و گفت: به خدا که دست از تو بر نمی‌دارم جز آن که اسامی این گروه را بگویی یا بر فراز منبر رفته و حسین و پدر و برادرش را لعن کنی و آلا قطعه قطعه‌ات کنم.

قیس گفت: اما اسامی گروه را نخواهم گفت: و اما لعن کردن حرفی ندارم.

قیس به منبر آمد و خدای را ستایش کرد و ثنا گفت و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد و بسیار طلب رحمت برای علی و فرزندانش صلوات الله علیهم نمود و بر ابن زیاد و پدرش لعن فرستاد و هکذا گردنکشان بنی امیه را تا آخرینشان لعنت فرستاد.

ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا رَسُولُ الْحُسَيْنِ ع إِلَيْكُمْ وَقَدْ خَلَفْتُهُ بِمَوْضِعٍ كَذَا فَأَجِيبُوهُ فَأُخْبِرَ ابْنُ زِيَادٍ بِذَلِكَ فَأَمَرَ بِإِقَائِهِ مِنْ أَعَالَى الْقَصْرِ فَأُلْقِيَ مِنْ هُنَاكَ فَمَاتَ فَبَلَغَ الْحُسَيْنُ ع مَوْتَهُ فَاسْتَعْبَرَ بِالْبُكَاءِ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا وَلِشِيعَتِنَا مَنَزِلًا كَرِيمًا وَاجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِكَ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَرَوَى أَنَّ هَذَا الْكِتَابَ كَتَبَهُ الْحُسَيْنُ ع مِنَ الْحَاجِزِ وَقِيلَ غَيْرُ ذَلِكَ.

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

و آنگاه گفت: مردم، من فرستاده حسین علیه السلام نزد شمایم و او را در فلان منزل پشت سر گذاشتیم، دعوتش را بپذیرید. این خبر به ابن زیاد رسید، فرمان داد تا از فراز قصر فرو افکندندش که به شهادت رسید. خبر شهادت قیس به امام حسین علیه السلام رسید، اشک از چشمهای مبارکش جاری گردید و گفت: «خداوندا برای ما و شیعیان ما منزلی پاک و با کرامت مقرر دار و ما و آنان را در قرارگاه رحمت گرد هم آور، چه تو بر هر چیز توانایی».

در روایت آمده که: این نامه را حسین علیه السلام از حاجز فرستاد، و گفته‌اند: جز این نیز آمده.

[مواجه شدن امام با سپاه حر]

قَالَ الرَّأْوِي: وَ سَارَ الْحُسَيْنُ عَ حَتَّى صَارَ عَلَى مَرَحَلَتَيْنِ مِنَ الْكُوفَةِ فَإِذَا بِالْحُرِّ بْنِ يَزِيدَ فِي أَلْفِ فَارِسٍ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَ أَلَنَا أَمْ عَلَيْنَا فَقَالَ بَلْ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ عَ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ ثُمَّ تَرَدَّدَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا حَتَّى قَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَ فَإِذَا كُنْتُمْ عَلَى خِلَافٍ مَا أَتَيْتَنِي بِهِ كُتُبُكُمْ وَقَدِمْتُ بِهِ عَلَى رُسُلِكُمْ فَإِنِّي أَرْجِعُ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي أَتَيْتُ مِنْهُ فَمَنْعَهُ الْحُرُّ وَأَصْحَابُهُ مِنْ ذَلِكَ وَقَالَ بَلْ خُذْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ طَرِيقًا لَا يُدْخِلُكَ الْكُوفَةَ وَلَا يُوصِلُكَ إِلَى الْمَدِينَةِ لَأُعْتَذِرَ أَنَا إِلَى ابْنِ زِيَادٍ بِأَنَّكَ خَالَفْتَنِي فِي الطَّرِيقِ فَيَسَّرَ الْحُسَيْنُ عَ حَتَّى وَصَلَ إِلَى عُذَيْبِ الْهَجَانَاتِ.

راوی گوید: حسین علیه السلام کوچید تا به دو منزلی کوفه، که با حر بن یزید به همراه هزار سوار برخورد نمود حسین علیه السلام: آیا از ما یید یا علیه ما؟ حر گفت: بلکه ای ابا عبد الله، علیه شما. حسین علیه السلام فرمود: «لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم». سخنان بسیاری میان آنان گفته شد و آخر الامر حسین علیه السلام فرمود: «حال که بر خلاف نوشته‌ها و فرستاده‌هایتان نظر دارید، من از آن جا که آمده‌ام بدان جا بازمی‌گردم».

حر و لشکرش با این پیشنهاد مخالفت کرده مانع شدند. حر گفت: ای فرزند رسول الله! راهی را در پیش گیر که به کوفه یا مدینه منتهی نگردد تا من نزد ابن زیاد اعتذار جسته به این که شما با ما در راه مخالفت ورزیدید.

امام علیه السلام از سوی چپ راه بحرکت ادامه داد تا به عذیب الهجانات «۱» رسید.

قَالَ فَرَدَّ كِتَابُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللَّهُ إِلَى الْحُرِّ يُلُومُهُ فِي أَمْرِ الْحُسَيْنِ عَ وَيَأْمُرُهُ بِالتَّضْيِيقِ عَلَيْهِ فَعَرَضَ لَهُ الْحُرُّ وَأَصْحَابُهُ وَمَنْعُوهُ مِنَ السَّيْرِ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَ أَلَمْ تَأْمُرْنَا بِالْعُدُولِ عَنِ الطَّرِيقِ فَقَالَ لَهُ الْحُرُّ بَلَى وَلَكِنْ كِتَابَ الْأَمِيرِ عُبَيْدِ اللَّهِ قَدْ وَصَلَ يَأْمُرُنِي فِيهِ بِالتَّضْيِيقِ وَقَدْ جَعَلَ عَلَيَّ عَيْنًا يُطَالِبُنِي بِذَلِكَ.

گوید: در این جا بود که نامه ابن زیاد به حر رسید که او را در مدارای با حسین علیه السلام توییح و او را امر به تضییق و تنگ کردن عرصه بر امام کرده بود. حر با لشکر متعرض امام شده و مانع از ادامه سیر او شدند.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

حسین علیه السلام فرمود: «مگر دستورت عدول از راه نبود؟»

حرّ گفت: چرا، و لیکن نامه امیر است که رسیده و فرمانم داده که عرصه را بر تو تنگ کرده و بر من جاسوسی گمارده تا خواسته‌های امیر را به اجرا در آورم.

خطبه سید الشهداء بعد از رسیدن دستور توقف

قَالَ الرَّأْوِي: فَقَامَ الْحُسَيْنُ عَ خُطْبِيًّا فِي أَصْحَابِهِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ ذَكَرَ جَدَّهُ فَصَلَّى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ بَنَا مِنْ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ وَ إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ وَ أَذْبَرَ مَعْرُوفَهَا وَ اسْتَمَرَّتْ حِذَاءً وَ لَمْ تَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةُ كُصْبَابَةِ الْإِنَاءِ وَ خَسِيسُ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَيْلِ أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحِقًّا فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا

راوی گوید: حسین علیه السلام در میان یاران خود برخاست و به ایراد خطبه پرداخت و بعد از حمد خداوندی یادی از جدش فرموده و بر وی درود فرستاد و فرمود: «کار بر ما چنان شده که می‌بینید، دنیا متغیر گردیده، چهره نازیبای خود را به ما نشان می‌دهد و خوبیهایش پشت کرده و بریده و نارسا استمرار دارد، و از آن چیزی جز ته جرعه بازمانده در ظرف به جای نمانده، و زندگی پست و ناچیزی چون چراگاه ناگوار به چشم نمی‌خورد، (۱) مگر نمی‌نگرید که به حق عمل نشده و از باطل رادع و مانعی نیست، چه زیبا است که مؤمن «در راه خدا» راغب لقاء پروردگارش (با شهادتش) گردد، چه من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمکاران را جز ملالت نمی‌بینم».

فَقَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ وَ قَالَ قَدْ سَمِعْنَا هَذَاكَ اللَّهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَقَاتَكَ وَ لَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا لَنَا بَاقِيَةً وَ كُنَّا فِيهَا مُخَلَّدِينَ لَأَثَرْنَا النَّهْضَ مَعَكَ عَلَى الْإِقَامَةِ. زهير بن قین برخاست و عرض کرد: ای فرزند رسول الله، خدا ما را در راه هدایت و در التزام خدمت استوار بدارد، فرموده‌ات را شنیدیم، اگر ما همیشه به صورت پاینده در دنیا باقی می‌ماندیم، ما قیام در رکابت را، بر دنیا و آن زندگی بر می‌گزیدیم.

وَ قَامَ هِلَالُ بْنُ نَافِعٍ الْبَجَلِيُّ فَقَالَ وَ اللَّهُ مَا كَرِهْنَا لِقَاءَ رَبَّنَا وَ إِنَّا عَلَى نِيَّاتِنَا وَ بَصَائِرِنَا نُوَالِي مَنْ وَالَاكَ وَ نُعَادِي مَنْ عَادَاكَ. هلال بن نافع بجلی «۱» از جا بجست و به عرض رسانید: به خدا ما ملاقات پروردگارمان را ناروا نمی‌بینیم، و ما همواره بر نیات و بینشهای خود استوار، با دوستت دوست و با دشمنت دشمنیم.

قَالَ: وَ قَامَ بُرَيْرُ بْنُ خُضَيْرٍ فَقَالَ وَ اللَّهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ بِكَ عَلَيْنَا أَنْ تُقَاتِلَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ تَقْطَعَ فِيكَ أَعْضَاؤُنَا ثُمَّ يَكُونَ جَدُّكَ شَفِيعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ. خضير - برخاست و معروض داشت: ای پسر رسول الله، به خدا سوگند خدا بر ما منت نهاد تا توفیق یابیم همراه تو - در راه هدف - بجنگیم تا آن جا که اعضای ما تکه تکه گردیده، و آنگاه در قیامت، جد تو شفیع ما باشد.

السّلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السّلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السّلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

قال: ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ ع قَامَ وَرَكِبَ وَ سَارَ وَ كُلَّمَا أَرَادَ الْمَسِيرَ يَمْنَعُونَهُ تَارَةً وَ يُسَايِرُونَهُ أُخْرَى حَتَّى بَلَغَ كَرْبَلَاءَ وَ كَانَ ذَلِكَ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي مِنَ الْمُحَرَّمِ فَلَمَّا وَصَلَهَا قَالَ مَا اسْمُ هَذِهِ الْأَرْضِ فَقِيلَ كَرْبَلَاءُ. سپس حسین علیه السّلام برخاست و برنشست، حرکت کرد و حرّ و لشکرش گاهی مانع از حرکت شده، و گاهی نیز با وی حرکت می‌کردند تا امام به کربلاء رسید و این روزدوم محرم بود، (۱) پرسید: «این زمین را چه نام است». گفته شد: کربلاء.

فَقَالَ ع اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَ الْبَلَاءِ ثُمَّ قَالَ هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ انزِلُوا هَاهُنَا مَحَطُّ رَحَالِنَا وَ مَسْفَكُ دِمَائِنَا وَ هُنَا مَحَلُّ قُبُورِنَا بِهَذَا حَدَّثَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ ص. امام فرمود: «فرود آید، به خدا که این جا جای فرود آمدن و ریختن خونهای ماست، و اینجا جایگاه قبور ماست، به خدا که این جا جای به اسارت رفتن حرم ماست و این خبر را جدّم به من داده است».

فَنَزَلُوا جَمِيعاً وَ نَزَلَ الْحُرُّ وَ أَصْحَابُهُ نَاحِيَةً وَ جَلَسَ الْحُسَيْنُ ع يُصْلِحُ سَيْفَهُ وَ يَقُولُ: همگان فرود آمدند، و حرّ با لشکرش نیز در کناری فرود آمدند، و حسین علیه السّلام نشست و شمشیرش اصلاح می‌کرد و می‌فرمود:

يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَ الْأَصِيلِ

تفو بر تو ای روزگار که چه بد دوستی هستی و چقدر در هر شبانگاه و بامداد برای تو بود

مِنْ طَالِبٍ وَ صَاحِبِ قَتِيلٍ وَ الدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ

چقدر جوینده که به کشتن رفته و این روزگار است که به نخبگان قناعت نورزد

وَ إِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ وَ كُلُّ حَىٍّ سَالِكٌ سَبِيلِ

همانا امر به نزد پروردگار است، و هر زنده‌ای راهی در پیش دارد

مَا أَقْرَبَ الْوَعْدَ مِنَ الرَّحِيلِ أَلِي جَنَانٍ وَ أَلِي مَقِيلِ

وعده زمان کوچیدن به بهشت خدای چقدر نزدیک است

قَالَ الرَّأَوِي: فَسَمِعْتُ زَيْنَبَ بِنْتُ فَاطِمَةَ ع ذَلِكَ فَقَالَتْ يَا أَخِي هَذَا كَلَامٌ مَنْ أُيْقِنَ بِالْقَتْلِ فَقَالَ ع نَعَمْ يَا أَخْتَاهُ فَقَالَتْ زَيْنَبُ وَ أَتُكَلِّمُهُ يَنْعَى الْحُسَيْنَ ع إِلَى نَفْسِهِ. راوی گوید: زینب «۱» دخت فاطمه علیها السّلام این سخنان را بشنید و گفت: برادرم این سخن تو سخن کسی است که به مرگ خود یقین دارد. فرمود: آری خواهرم.

زینب گفت: وای بر من، حسین مرا خبر از مرگ خود می‌دهد.

قَالَ: وَ بَكَى النِّسْوَةَ وَ لَطَمَنَ الْخُدُودَ وَ شَقَقْنَ الْجُيُوبَ وَ جَعَلَتْ أُمُّ كَلْثُومٍ تُنَادِي وَ مُحَمَّدَاهُ وَ عَلِيَّاهُ وَ أُمَّاهُ وَ أَخَاهُ وَ حُسَيْنَاهُ وَ ضَاعَتَا بَعْدَكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ.

گوید: زنان گریستند و لطمه بر چهره‌ها زده گریبان چاک زدند. ام کلثوم «۱» ندا برداشت: وای محمد و علی و امّاه و فاطمه و حسنا و حسینا. وای از ضایعه بعد از تو ای ابا عبد الله.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

قَالَ فَعَزَّاهَا الْحُسَيْنُ عَ وَ قَالَ لَهَا يَا أُخْتَاهُ تَعَزَّى بِعَزَاءِ اللَّهِ فَإِنَّ سَكَّانَ السَّمَاوَاتِ يَفْنُونَ وَ أَهْلَ الْأَرْضِ كُلَّهُمْ يَمُوتُونَ وَ جَمِيعَ الْبَرِيَّةِ يَهْلِكُونَ ثُمَّ قَالَ يَا أُخْتَاهُ يَا أُمَّ كُلْثُومَ وَ أَنْتِ يَا زَيْنَبُ وَ أَنْتِ يَا فَاطِمَةُ وَ أَنْتِ يَا رَبَّابُ أَنْظُرِي إِذَا أَنَا قُتِلْتُ فَلَا تَشْفُقْنِي عَلَىَّ جَبِيًّا وَ لَا تَخْمِشْنِي عَلَىَّ وَجْهًا وَ لَا تَقْلُنْ هُجْرًا

حسین علیه السلام خواهر را تسلی داد و فرمود: «خواهرم! خود را به آرامش خدا تسلی ده، چه ساکنان آسمانها می میرند و زمینیان به جای نمانند، و ما سوی الله به مرگ گرفتار آیند.

بعد فرمود: «خواهرم ام کلثوم، و تو ای زینب، و تو ای رقیه و تو ای فاطمه، و تو ای رباب بنگرید بعد از شهادتم مبدا گریانی را چاک زده یا چهره ای را خراشیده، یا سخنانی ناروا بر زبان رانید».

وَ رُؤِيَ مِنْ طَرِيقٍ آخَرَ أَنَّ زَيْنَبَ لَمَّا سَمِعَتْ مَضْمُونِ الْأَيَّاتِ وَ كَانَتْ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ مُتَفَرِّدَةً مَعَ النِّسَاءِ وَ الْبَنَاتِ خَرَجَتْ حَاسِرَةً تَجُرُّ ثَوْبَهَا حَتَّى وَقَفَتْ عَلَيْهِ وَ قَالَتْ وَ أَثُكَلَاهُ لَيْتَ الْمَوْتَ أَعْدَمَنِي الْحَيَاءُ الْيَوْمَ مَاتَتْ أُمِّي فَاطِمَةُ وَ أَبِي عَلِيٌّ وَ أَخِي الْحَسَنُ يَا خَلِيفَةَ الْمَاضِينَ وَ تِمَالَ الْبَاقِينَ فَانْظُرِي إِلَيْهَا الْحُسَيْنُ عَ فَقَالَ يَا أُخْتَاهُ لَا يَذْهَبَنَّ بِحِلْمِكَ الشَّيْطَانُ. روایت از طریق دیگر: زینب چون آیات را شنید - او در جایی تنها و خالی از مخدرات حرم بود - با پای برهنه در حالی که لباسش به زمین کشیده می شد به حضور برادر رسید و گفت: وای بر من، ای کاش مرگ مرا از این زندگی آزاد می کرد، امروز گویا مادرم فاطمه الزهرا و پدرم علی مرتضی و برادرم حسن المجتبی را از دست دادم، ای خلیفه گذشتگان و ای پناه بازماندگان. حسین علیه السلام نظری به خواهر افکند و فرمود: «خواهرم عنان بردباری را از کف مده».

فَقَالَتْ بِأَبِي وَ أُمِّي أَسْتَقْتِلُ نَفْسِي لَكَ الْفِدَاءُ فَرَدَّتْ غُصَّتَهُ وَ تَرَقَّرَتْ عَيْنَاهُ بِالْذُّمُوعِ ثُمَّ قَالَ لَوْ تَرَكِ الْقَطَاءَ لَيْلًا لَنَامَ فَقَالَتْ يَا وَيْلَتَاهُ أَفَتَغْتَصِبُ نَفْسِي [نَفْسَكَ اغْتِصَابًا فَذَلِكَ أَفْرَحُ لِقَلْبِي وَ أَشَدُّ عَلَى نَفْسِي ثُمَّ أَهْوَتْ إِلَى جَنِبِهَا فَشَقَّتْهُ وَ خَرَّتْ مَعْشِيَةً عَلَيْهَا فَقَامَ عَ فَصَبَّ عَلَيْهَا الْمَاءَ حَتَّى أَفَاقَتْ ثُمَّ عَزَّاهَا صَ بِجُهِدِهِ وَ ذَكَرَهَا لِمُصِيبَتِهِ بِمَوْتِ أَبِيهِ وَ جَدِّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

عرض کرد: پدرم و مادرم به فدایت، فدایت گردم، آیا بزودی به شهادت می رسی؟ اما غصه گلوگیر را فرو برده و چشمهای مبارکش اشک آلود شده، سپس فرمود: «هیاهات هیاهات، اگر مرغ قطا را شبی آرام می گذاشتند به خواب می رفت». عرض کرد: ای وای آیا خود را در معرض غضب می نهی، همین قلبم را بیشتر جریحه دار می کند و بر من ناگوارتر است، و آنگاه گریانش را درید و بیهوش شد. امام برخاست، و بر چهره خواهر آب ریخت تا بیهوش آمد، بعد تسلیتش داد و مرگ پدر و جدش «صلوات الله عليهم اجمعين» را به یادش آورد.

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ

و مما يمكن أن يكون سببا لحمل الحسين ع لحرمة معه و عياله أنه ع لو تركهن بالحجاز أو غيرها من البلاد كان يزيد بن معاوية عليهما لعائن الله قد أنفذ لياخذهن إليه و صنع بهن من الاستيصال و سبب الأعمال ما يمنع الحسين ع من الجهاد و الشهادة و يمتنع ع بأخذ يزيد بن معاوية لهن عن مقامات السعادة

یکی از انگیزه‌های احتمالی که موجب شد حسین علیه السلام حرم و عیالش را بکوچاند این بوده که اگر امام اهل حرم را در حجاز یا یکی از شهرهای دیگر به جای می‌گذاشت، (۱) يزيد لعنة الله از آن آگاه شده و کسی را می‌فرستاد که اهل البيت را اسیر کرده آنان را مستأصل کرده، برخوردهای سخت با آنان می‌نمود تا حسین علیه السلام را از جهاد و شهادت باز دارد، چه ممکن بود امام به علت دستگیری اهل حرم از مقام والای سعادت شهادت باز ماند.

المسلک الثانی فی وصف حال القتال و ما یقرب من تلك الحال

مسلك دوم در شرح حال جنگ و اموری که نزدیک و مربوط بدان است

[خطبه امام در مواجهه با سپاه عمر بن سعد]

قَالَ الرَّأْوِي وَ نَدَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ أَصْحَابَهُ إِلَى قِتَالِ الْحُسَيْنِ ع فَاتَّبَعُوهُ وَ فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ وَ اشْتَرَى مِنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاةٍ وَ دَعَاهُ إِلَى وَلَايَةِ الْحَرْبِ فَلَبَّاهُ وَ خَرَجَ لِقِتَالِ الْحُسَيْنِ ع فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ فَارِسٍ وَ أَتْبَعَهُ ابْنُ زِيَادٍ بِالْعَسَاكِرِ لَعْنَهُمُ اللَّهُ حَتَّى تَكَمَّلَتْ عِنْدَهُ إِلَى سِتِّ لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنَ الْمُحَرَّمِ عَشْرُونَ أَلْفَ فَارِسٍ.

(۱) راوی گوید: ابن زیاد اصحابش را برای جنگ با حسین علیه السلام فرا خواند و آنها پیرویش کردند و با آن که سبکشان می‌شمرد باز هم فرمانش بردند، دین و دنیای عمر بن سعد را خرید و به فرماندهی سپاه برگزیدش، و او پذیرفت. عمر بن سعد با چهار هزار سوار برای جنگ با امام از کوفه بیرون شد، و ابن زیاد پیایی برایش نیرو می‌فرستاد و تا آن که در کربلا تا شب ششم محرم بیست هزار لشکر وارد شدند،

فَضِيقُوا عَلَى الْحُسَيْنِ ع حَتَّى نَالَ مِنْهُ الْعَطَشُ وَ مِنْ أَصْحَابِهِ - فَقَامَ ع وَ اتَّكَأَ عَلَى قَائِمٍ سَيْفِهِ وَ نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ فَقَالَ ع ابْنُ سَعْدٍ عَرَصَهُ رَا بَرِ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلامُ تَنَگَ کَرْدَ وَ آبَ رَا بَرِ رَوِیْ اَوِ وَ اصحابش بست، و آنان را گرفتار تشنگی کرد. امام علیه السلام برخاست و به قائمه شمشیرش تکیه داد، با صدای بلند ندا در داد و فرمود:

أَنْشُدُكُمُ اللَّهَ هَلْ تَعْرِفُونَنِي قَالُوا نَعَمْ أَنْتَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ سَبَطُهُ «شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا مرا می‌شناسید؟» گفتند: آری تو فرزند رسول الله و سبط اویی.

فرمود: أَنْشُدُكُمُ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ ص قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ، «شما را به خدا آیا می‌دانید که رسول الله صلی الله علیه و آله جد من است؟» گفتند: خداوندا آری.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

فرمود: **أَنْشِدُكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أُمِّي فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى ص قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ** « شما را به خدا آیا می دانید که مادرم فاطمه دختر محمد است؟ » گفتند: آری.

فرمود: **قَالَ أَنْشِدُكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَبِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ** « شما را به خدا آیا می دانید که پدرم علی بن ابی طالب است؟ » گفتند: خداوندا آری.

فرمود: **أَنْشِدُكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدَّتِي خَدِيجَةَ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ أَوَّلُ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِسْلَامًا قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ** ، « شما را به خدا آیا می دانید که جدۀام خدیجه دخت خویلد «۱» اول زن مسلمان امت است؟ » گفتند: آری.

فرمود: **أَنْشِدُكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ حَمْزَةَ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ عَمِّ أَبِي قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ** ، « شما را به خدا آیا می دانید که حمزه سید الشهداء «۲» عموی پدرم است؟ » گفتند: چنین است.

فرمود: **أَنْشِدُكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَعْفَرًا الطَّيَّارَ فِي الْجَنَّةِ عَمِّي قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ** ، « شما را به خدا آیا می دانید جعفری «۳» که در بهشت توان پرواز دارد عمویم است؟ » (۱) گفتند: خداوندا بله.

فرمود: **أَنْشِدُكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذَا سَيِّفُ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَا مُقَلِّدُهُ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ** ، « شما را به خدا آیا می دانید که این شمشیر رسول الله صلی الله علیه و آله است که آن را آختم و در دست دارم؟ » گفتند: بله.

فرمود: **أَنْشِدُكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذِهِ عِمَامَةُ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَا لَابِسُهُ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ** ، « شما را به خدا آیا این عمامه رسول الله صلی الله علیه و آله است که بر سر دارم؟ » گفتند: آری.

فرمود: **أَنْشِدُكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ عَلِيًّا ع كَانَ أَوَّلَ الْقَوْمِ إِسْلَامًا وَ أَعْلَمَهُمْ عِلْمًا وَ أَعْظَمَهُمْ حِلْمًا وَ أَنَّهُ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤَمِّنَةٍ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ** ، « شما را به خدا آیا می دانید علی علیه السلام اول انسان است که اسلام آورد، او که علمش از همه فراگیرتر و حلمش از همه برتر بوده و این که او ولی هر مؤمن و مؤمنه می باشد؟ » گفتند: خداوندا آری.

فرمود: **فَبِمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمِي وَ أَبِي ص الذَّائِدُ عَنِ الْحَوْضِ يَذُودُ عَنْهُ رِجَالًا كَمَا يُذَادُ الْبَعِيرُ الصَّادِرُ عَنِ الْمَاءِ وَ لَوَاءُ الْحَمْدِ فِي يَدِ أَبِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ** ، « پس چرا ریختن خونم را روا می دانید با آن که پدرم صلوات الله علیه در فردای قیامت مدافع حوض است، و مردم را آن چنان که شتر را از آب برانند از حوض براند، و لواء الحمد در روز قیامت به دست پدرم باشد؟!! » **قَالُوا قَدْ عَلِمْنَا ذَلِكَ كُلَّهُ وَ نَحْنُ غَيْرُ تَارِكِيكَ حَتَّى تَذُوقَ الْمَوْتَ عَطْشًا** . گفتند: همه اینها را می دانیم، و تو را رها نکنیم تا مرگ را با تشنگی بجشی.

فَلَمَّا خُطِبَ هَذِهِ الْخُطْبَةُ وَ سَمِعَ بَنَاتُهُ وَ أُخْتُهُ زَيْنَبُ كَلَامَهُ بَكَيْنَ وَ نَدَبْنَ وَ لَطَمْنَ وَ ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُنَّ فَوَجَّهَ إِلَيْهِنَّ أَخَاهُ الْعَبَّاسَ وَ عَلِيًّا ابْنَهُ وَ قَالَ لَهُمَا سَكِّتَاهُنَّ فَلَعَمْرِي لَيَكْثُرَنَّ بَكَائُهُنَّ . چون خطبه امام را زینب و زنان بشنیدند گریستند و نوح و ندبه کرده و تپانچه بر چهره نواخته صداهايشان به ناله بلند شد. (۱) امام علیه السلام برادرش

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

عبّاس «۱» و فرزندش علی «۲» را به سویشان فرستاد و فرمود: «آنان را به سکوت فراخوانید قسم به جانم چه گریه‌ها که در پی دارند».

[امان نامه شمر برای فرزندان ام البنین]

قَالَ الرَّأْوِي: وَرَدَ كِتَابُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ عَلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ يَحْتُثُّهُ عَلَى تَعْجِيلِ الْقِتَالِ وَيَحْذَرُهُ مِنَ التَّأْخِيرِ وَالْإِهْمَالِ فَرَكِبُوا نَحْوَ الْحُسَيْنِ عَ وَأَقْبَلَ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ لَعْنَهُ اللَّهُ فَنَادَى أَيْنَ بَنُو أُخْتِي عَبْدُ اللَّهِ وَجَعْفَرُ وَالْعَبَّاسُ وَعُثْمَانُ. رَاوِي گويد: نامه ابن زياد به عمر بن سعد رسيد كه وي را تحريض به جنگ و شتاب در آن، و از تأخير در جنگ بر حذر داشته، كه ابن سعد و لشكر به سوى حسين عليه السلام يورش بردند. و شمر بن ذی الجوشن «۳» لعنة الله عليه پيش تاخت و ندا در داد كه خواهرزاده‌هاي من كجائيد؟ عبد الله «۱» و جعفر «۲» و عبّاس و عثمان.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَ أَجِيبُوهُ وَإِنْ كَانَ فَاسِقًا فَإِنَّهُ بَعْضُ أَخْوَالِكُمْ فَقَالُوا لَهُ مَا شَأْنُكَ فَقَالَ يَا بَنِي أُخْتِي أَنْتُمْ آمِنُونَ فَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ مَعَ أَخِيكُمُ الْحُسَيْنِ عَ وَالْزُمُوا طَاعَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ. حسين عليه السلام به فرزندان ام البنين فرمود: «اگر چه فاسق است پاسخ را بدهيد». فرزندان ام البنين فرمودند: چه كار داري؟ گفت: اي خواهرزاده‌هايم، شما در امانيد، خود را با برادران به كشتن ندهيد، و ملازم خدمت يزيد بن معاويه امير المؤمنين باشيد.

قَالَ فَنَادَاهُ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَ تَبَّتْ يَدَاكَ وَلَعْنُ مَا جِئْتَ بِهِ مِنْ أَمَانِكَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ أَ تَأْمُرُنَا أَنْ نَتْرُكَ أَخَانًا وَ سَيِّدَنَا الْحُسَيْنَ بْنَ فَاطِمَةَ عَ وَ نَدْخُلَ فِي طَاعَةِ اللُّعْنَاءِ وَأَوْلَادِ اللُّعْنَاءِ قَالَ فَرَجَعَ الشِّمْرُ لَعْنَهُ اللَّهُ إِلَى عَسْكَرِهِ مُغْضِبًا. عبّاس بن علي عليها السلام ندا در داد و فرمود: دستهايت بريده و امان نامه‌ات ملعون بادا، اي دشمن خدا، ما را مي‌خواني كه برادر و سرورمان حسين بن فاطمه عليها السلام را رها کرده در خط فرمان مطرودان و ملعونان فرزندان ملائمين خدا درآييم. شمر با حالت خشم به لشكرش برگشت.

[عصر تاسوعا]

قَالَ الرَّأْوِي: وَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ عَ حِرْصَ الْقَوْمِ عَلَى تَعْجِيلِ الْقِتَالِ وَقِلَّةَ انْتِفَاعِهِمْ بِمَوَاعِظِ الْأَفْعَالِ وَالْمَقَالَ قَالَ لِأَخِيهِ الْعَبَّاسِ عَ إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَصْرِفَهُمْ عَنَّا فِي هَذَا الْيَوْمِ فَافْعَلْ لَعَلَّنَا نَصَلِّيَ لِرَبِّنَا فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي أَحِبُّ الصَّلَاةَ لَهُ وَتِلَاوَةَ كِتَابِهِ. قَالَ الرَّأْوِي:

راوي گويد: چون حسين عليه السلام ديد كه اثر بخشي پند و موعظه كم، و شتاب دشمن براي جنگ زياد است به برادرش عباس فرمود: «اگر توانستي كه جنگ را امروز به تأخير اندازي اين كار را بكن، باشد كه امشب را براي پروردگارمان نمازگزاريم، چه او مي‌داند كه من نماز و تلاوت كتابش را دوست دارم.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

فَسَأَلَهُمُ الْعَبَّاسُ ذَلِكَ فَتَوَقَّفَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ الزُّبَيْدِيُّ وَاللَّهِ لَوْ أَنَّهُمْ مِنَ التُّرْكِ وَالدِّيَلَمِ وَسَأَلُونَا مِثْلَ ذَلِكَ لِأَجْبَنَاهُمْ فَكَيْفَ وَهُمْ آلُ مُحَمَّدٍ ص فَاجَابُوهُمْ إِلَى ذَلِكَ.

عبّاس این خواسته را با آنان در میان نهاد، عمر بن سعد سکوت کرد، عمرو بن حجاج زبیدی گفت: اگر اینان ترک و دیلم بودند و این تقاضا را می خواستند، ما می پذیرفتیم، حال آن که اینان آل محمدند. این تقاضا پذیرفته شد.

قَالَ الرَّأَوِيُّ: وَجَلَسَ الْحُسَيْنُ عَ فَرَقَدْتُ ثُمَّ اسْتَيْقَظَ فَقَالَ: يَا أَخْتَاهُ إِنِّي رَأَيْتُ السَّاعَةَ جَدِّي مُحَمَّدًا ص وَ أَبِي عَلِيًّا وَ أُمِّي فَاطِمَةَ وَ أَخِي الْحَسَنَ وَ هُمْ يَقُولُونَ يَا حُسَيْنُ ع إِنَّكَ رَائِحٌ إِلَيْنَا عَنْ قَرِيبٍ وَ فِي بَعْضِ الرُّوَايَاتِ غَدًا.

راوی گوید: حسین علیه السلام نشست به خوابگونه ای فرو رفت و بعد بیدار شد و فرمود: «خواهرم، در این ساعت در رؤیا جدّم محمد صلی الله علیه و آله و پدرم علی علیه السلام و مادرم فاطمه علیها السلام و برادرم حسن علیه السلام را دیدم که می فرمودند: ای حسین علیه السلام تو بزودی نزد ما می آیی. و در روایتی: فردا نزد ما می آیی.

قَالَ الرَّأَوِيُّ: فَلَطَمَتْ زَيْنَبُ وَجْهَهَا وَ صَاحَتْ وَ بَكَتْ فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ ع مَهْلًا لَا تُشْمِتِي الْقَوْمَ بِنَا

راوی گوید: زینب تپانچه به صورت خود نواخت و صیحه بر آورد. حسین علیه السلام فرمود: «آرام باش، ما را مورد شماتت دشمن قرار مده».

[شب عاشورا]

ثُمَّ جَاءَ اللَّيْلُ فَجَمَعَ الْحُسَيْنُ ع أَصْحَابَهُ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي لَأَعْلَمُ أَصْحَابًا أَصْلَحَ مِنْكُمْ وَ لَا أَهْلَ بَيْتٍ أَكْبَرَ وَ لَا أَفْضَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَأَكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا عَنِّي خَيْرًا وَ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا وَ لِيَأْخُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِيَدِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ تَفَرَّقُوا فِي سَوَادِ هَذَا اللَّيْلِ وَ ذُرُونِي وَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ فَإِنَّهُمْ لَا يُرِيدُونَ غَيْرِي.

شب «عاشورا» فرا رسید، حسین علیه السلام اصحابش را جمع کرده بعد از حمد و ثنای خداوند رو به آنان کرد و فرمود: «اما بعد، حقا که من اصحابی بهتر از شما، و نه اهل بیتی برتر و نیکوکارتر از اهل بیتم نمی بینم، خداوندا از من به شما پاداش نیکو دهد، این شب است که سیاهی و تاریکی آن شما را فرا گرفته، پس آن را چون شتر رهواری گرفته، و هر یک از شما دست یکی از اهل بیتم را گرفته و در این تاریکی شب پراکنده شده از صحنه بیرون شتایید، و مرا با دشمن واگذارید چه آنان جز مرا نخواهند».

فَقَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ وَ أَبْنَاؤُهُ وَ أَبْنَاءُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ وَ لَمْ نَفْعَلْ ذَلِكَ لِنَبْقَى بِعَدَاكَ لَا أَرَانَا اللَّهَ ذَلِكَ أَبَدًا بِدَاهُمْ بِذَلِكَ الْقَوْلِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ ع ثُمَّ تَابَعُوهُ. برادران و فرزندان او و فرزندان عبد الله «۱» بن جعفر همگان هماهنگ گفتند:

السَّلامُ عَلَیْکُمْ یَا اَهْلَ الْبَیْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ یَا اَهْلَ الْبَیْتِ وَ النَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ یَا اَهْلَ الْبَیْتِ وَالنَّبُوهُ

چرا چنین کنیم، برای این که بعد از تو زنده بمانیم، خدا هرگز چنین روزی را پیش نیاورد، و آغازگر این سخن عباس بن علی علیهما السَّلام بود و دیگران در پی وی سخن گفتند.

قَالَ الرَّأوی: ثُمَّ نَظَرَ إِلَى بَنی عَقیلٍ فَقَالَ حَسْبُکُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِصَاحِبِکُمْ مُسْلِمٍ اذْهَبُوا فَقَدْ اُذِنْتُ لَکُمْ رَاوی گوید: حسین علیه السَّلام نظری به فرزندان عقیل «۲» افکند و فرمود: «شهادت مسلم برای شما کافی است، همگان بروید و من به شما اجازت دادم».

و رَوَى مِنْ طَرِيقٍ آخَرَ قَالَ فَعِنْدَهَا تَكَلَّمَ إِخْوَتُهُ وَ جَمِیعُ أَهْلِ بَیْتِهِ وَ قَالُوا یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا یَقُولُ النَّاسُ لَنَا وَ مَاذَا نَقُولُ لَهُمْ نَقُولُ إِنَّا تَرَكْنَا شَیْخَنَا وَ کَبِیرَنَا وَ ابْنَ بَنْتِ نَبِیِّنا لَمْ نَرَمْ مَعَهُ بِسَیْفٍ وَ لَمْ نَطْعَنْ مَعَهُ بِرُمَحٍ وَ لَمْ نَضْرِبْ بِسَیْفٍ لَّا وَ اللَّهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَّا نُفَارِقُکَ أَبَدًا وَ لَکِنَّا نَقِیْکَ بِأَنْفُسِنَا حَتَّى نَقْتُلَ بَیْنَ یَدَیْکَ وَ نَرِدَّ مَوْرِدَکَ فَقَبَّحَ اللَّهُ الْعِیْشَ بَعْدَکَ

در روایت دیگر آمده: این زمان بود که برادران و تمام اهل بیت حسین علیه السَّلام به سخن در آمده گفتند: ای فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله در باره ما مردم چه خواهند گفت، و ما به مردم چه بگوییم، (بگوییم) که ما شیخ و کبیر و سید و امام و فرزند دخت پیامبر را رها کردیم، در رکابش تیری از کمان ما نجسته، نیزه در کف ما بکار گرفته نشده، شمشیر ما بر دشمن فروود نیامده، نه به خدا ای فرزند رسول الله، هرگز از تو جدا نشده، بلکه جانهای ما پاسبان جان شریفیت بوده تا در پیش رویت در خون خود غلتیده، آنچه بر تو وارد آید بر ما نیز وارد گردد، و چه زشت است زندگی بعد از تو.

ثُمَّ قَامَ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ وَ قَالَ نَحْنُ نُخَلِّیکَ هَکَذَا وَ نَنْصَرِفُ عَنْکَ وَ قَدْ أَحَاطَ بِکَ هَذَا الْعَدُوُّ لَّا وَ اللَّهُ لَّا یَرَانِی اللَّهُ أَبَدًا وَ أَنَا أَفْعَلُ ذَلِكَ حَتَّى أَكْسِرَ فِی صُدُورِهِمْ رُمَحِی وَ أَضَارِبَهُمْ بِسَیْفِی مَا ثَبَتَ قَائِمَتُهُ بَیْدِی وَ لَوْ لَمْ یَكُنْ لِی سِلَاحٌ أَقَاتِلُهُمْ بِهِ لَقَذَقْتُهُمْ بِالْحِجَارَةِ وَ لَمْ أَفَارِقْکَ أَوْ أَمُوتَ مَعَکَ. سپس مسلم بن عوسجه «۱» برخاست و گفت: ما تو را این گونه تنها گذارده از نزدت باز گردیم و دشمن تو را در محاصره داشته باشد! نه به خدا، خدا هرگز چنین وضعی را نیاورد تا آن که نیزه‌ام را در سینه دشمنانت بشکنم تا آن جا که دسته شمشیر در دستم باشد دشمنت را از پای درآورم. اگر من سلاح نبرد هم نداشته باشم تا با آنان بجنگم، آنان را سنگباران کرده هرگز از حضرتت جدا نگردم تا در کنارت جام شهادت در کام کشم.

قَالَ وَ قَامَ سَعِیدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِیُّ فَقَالَ لَّا وَ اللَّهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَّا نُخَلِّیکَ أَبَدًا حَتَّى یَعْلَمَ اللَّهُ أَنَا قَدْ حَفِظْنَا فِیکَ وَصِیَّةَ رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ ص وَ لَوْ عَلِمْتُ أَنِّی أَقْتُلُ فِیکَ ثُمَّ أَحْیَا ثُمَّ أُخْرِجُ حَیًّا ثُمَّ أَذْری یُفْعَلُ ذَلِكَ بِی سَبْعِینَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُکَ حَتَّى أَلْقِی حِمَامِی دُونَکَ وَ کَیْفَ لَّا أَفْعَلُ ذَلِكَ وَ إِنَّمَا هِیَ قَتْلُهُ وَاحِدَةً ثُمَّ أَنَالُ الْکَرَامَةَ الَّتِی لَّا انْقِضَاءَ لَهَا أَبَدًا.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

گوید: سعید بن عبد الله حنفی برخاست و به عرض رسانید: نه، به خدا ای فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله، هرگز تنهایت نگذارم، تا خدا بداند که ما وصیت پیامبرش محمد را در باره تو حفظ و رعایت نمودیم، و اگر می دانستم که در راه تو کشته می شدم و بعد زنده به آتش کشیده می شدم و خاکسترم به باد داده می شد و هفتاد بار این وضع تکرار می شد، هرگز از حضرتت جدا نشده تا در پیش رویت شاهد مرگ و شهادت را در آغوش کشم، چرا نه، حال که این یک کشته شدن بیش نیست و بعد هم به کرامت ابدی و جاویدان خدا می رسم.

ثُمَّ قَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ وَقَالَ وَاللَّهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ أَلْفَ مَرَّةٍ وَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ دَفَعَ الْقَتْلَ عَنْكَ وَعَنْ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَةِ مِنْ إِخْوَانِكَ وَوَلَدِكَ وَأَهْلِ بَيْتِكَ وَتَكَلَّمَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ يَنْخَوِ ذَلِكَ وَقَالُوا أَنْفُسَنَا لَكَ الْفِدَاءَ نَقِيكَ بِأَيْدِينَا وَوُجُوهِنَا فَإِذَا نَحْنُ قُتِلْنَا بَيْنَ يَدَيْكَ نَكُونُ قَدْ وَفَيْنَا لِرَبِّنَا وَقَضَيْنَا مَا عَلَيْنَا.

آن گاه زهیر بن قین بجلی برخاست و به عرض رسانید: به خدا ای فرزند رسول خدا چقدر دوست داشتم که هزار بار کشته شده، زنده گردم تا خدا با این کار تو و برادران و فرزندان و اهل بیت جوانت را از کشته شدن حفظ می فرمود. (۱) جمعی از اصحاب نیز چنین سخن گفتند: جانهای ما به فدایت، تو را با همه وجودمان پاس داریم، و چون در راحت به شهادت رسیم وفای به عهد کرده و پیمان خویش را به پایان برده ایم.

وَقِيلَ لِمُحَمَّدِ بْنِ بَشِيرٍ الْخَضْرَمِيِّ فِي تِلْكَ الْحَالِ قَدْ أُسِرَ ابْنُكَ بَغْرُ الرَّيِّ فَقَالَ عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُهُ وَنَفْسِي مَا كُنْتُ أَحِبُّ أَنْ يُؤْسَرَ وَأَنَا أَبْتَقِي بَعْدَهُ فَسَمِعَ الْحُسَيْنُ ع قَوْلَهُ فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ أَنْتَ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي فَأَعْمَلْ فِي فَكَاكِ ابْنِكَ فَقَالَ أَكَلْتَنِي السَّبَاعُ حَيًّا إِنْ فَارَقْتُكَ قَالَ فَأَعْطِ ابْنَكَ هَذِهِ الْأَثْوَابَ الْبُرُودَ يَسْتَعِينُ بِهَا فِي فِدَاءِ أَخِيهِ فَأَعْطَاهُ خَمْسَةَ أَثْوَابٍ قِيمَتُهَا أَلْفُ دِينَارٍ

در همان حال به محمد بن بشیر خضرمی خبر رسید که پسرش در مرز ری به اسارت افتاد. گفت: پاداشش را از خدا می گیرم، دوست نداشتم در حیاتم به اسارت گرفتار گردد. حسین علیه السلام سخن وی را بشنید و فرمود: «خدایت رحمت فرماید، بیعت را از تو باز گرفتم برای آزاد کردن پسرش برو دست بکار شو».

عرض کرد: درندگان مرا زنده بخورند اگر از ساحت تو جدا شوم. فرمود: «این بردها را به پسرش بده تا برای آزادی برادرش از آن بهره گیرد». بعد پنج برد عطایش فرمود که هزار دینار می ارزید.

قَالَ الرَّأْوِيُّ وَبَاتَ الْحُسَيْنُ ع وَأَصْحَابُهُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ وَلَهُمْ دَوِيٌّ كَدَوِيٌّ النَّحْلِ مَا بَيْنَ رَاكِعٍ وَسَاجِدٍ وَقَائِمٍ وَقَاعِدٍ فَعَبَّرَ عَلَيْهِمْ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ مِنْ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ اثْنَانِ وَثَلَاثُونَ رَجُلًا وَكَذَا كَانَتْ سَجِيَّةُ الْحُسَيْنِ ع فِي كَثْرَةِ صَلَاتِهِ وَكَمَالِ صِفَاتِهِ.

وَذَكَرَ ابْنُ عَبْدِ رَبِّهِ فِي الْجُزْءِ الرَّابِعِ مِنْ كِتَابِ الْعِقْدِ قَالَ قِيلَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع مَا أَقَلُّ وَلَدَ أَبِيكَ فَقَالَ الْعَجَبُ كَيْفَ وَلِدْتُ لَهُ كَانَ يُصَلِّي فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ أَلْفَ رَكْعَةٍ فَمَتَى كَانَ يَتَفَرَّغُ لِلنِّسَاءِ.

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه علیکم یا اهل البیت والنبوه

راوی گوید: در آن شب (شب عاشورا) حسین علیه السلام و همراهان در حالت رکوع و سجود و قیام و قعود به عبادت حق پرداختند زمزمه رقیق مناجات و دعاهایشان چون زمزمه برخاسته از زنبور عسل بود، در آن شب سی و دو نفر از لشکر ابن سعد از لشکرگاه خود به لشکرگاه امام پیوستند.

قَالَ فَلَمَّا كَانَ الْغَدَاةُ أَمَرَ الْحُسَيْنُ ع بِفُسْطَاطٍ فَضُرِبَ فَأَمَرَ بِجَفْنَةٍ فِيهَا مِسْكٌ كَثِيرٌ وَجَعَلَ عِنْدَهَا نُورَةً ثُمَّ دَخَلَ لِيَطْلِيَ فَرَوَى أَنَّ بُرَيْرَ بْنَ خُضَيْرٍ الْهَمْدَانِيَّ وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَبْدِ رَبِّهِ الْأَنْصَارِيَّ وَقَفَا عَلَى بَابِ الْفُسْطَاطِ لِيَطْلِيَا بَعْدَهُ فَجَعَلَ بُرَيْرٌ يَضْحَكُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ فَقَالَ لَهُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ يَا بُرَيْرُ أَتَضْحَكُ مَا هَذِهِ سَاعَةٌ ضَحِكٍ وَلَا بَاطِلٌ فَقَالَ بُرَيْرٌ لَقَدْ عَلِمَ قَوْمِي أَنَّنِي مَا أَحْبَبْتُ الْبَاطِلَ كَهَذَا وَلَا شَأْنًا وَإِنَّمَا أَفْعَلُ ذَلِكَ اسْتِشَارًا بِمَا نَصِيرُ إِلَيْهِ - فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ نَلْقَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ بِأَسْيَافِنَا نَعَالِجُهُمْ بِهَا سَاعَةً ثُمَّ نَعَانِقُ الْحُورَ الْعَيْنَ.

بامداد فردا امام فرمان داد تا خیمه‌ای بر افراشته شد، و امر فرمود تا کاسه‌ای از مشک زیاد آورده در آن نوره ریخت، و داخل شد تا موی بسترده.

بریر بن حصین همدانی، و عبد الرحمن «۱» بن عبد ربّه انصاری دم در خیمه برای استفاده از نوره به انتظار ایستاده بودند که بریر عبد الرحمن را به خنده می‌آورد. (۱) عبد الرحمن بدو گفت: ای بریر آیا می‌خندی! این ساعت که وقت خنده و لعب نیست.

بریر گفت: قوم من می‌دانند که من در جوانی و پیری از امور باطله و هزل بیزار بودم و خنده من از سر شادمانی از آن است که در این راه قرار گرفته‌ایم، به خدا که فاصله بین ما و این که حور العین را به آغوش کشیم جز این نیست که ساعتی با این قوم با شمشیرهایشان مبارزه کنیم.

[روز عاشورا]

قَالَ الرَّاَوِي: وَرَكِبَ أَصْحَابُ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لَعْنَهُمُ اللَّهُ فَبَعَثَ الْحُسَيْنُ ع بُرَيْرَ بْنَ خُضَيْرٍ فَوَعَّظَهُمْ فَلَمْ يَسْتَمِعُوا وَذَكَرَهُمْ فَلَمْ يَنْتَفِعُوا. راوی گوید: لشکر ابن سعد، بر مراکب خود برنشستند، حسین علیه السلام بریر بن حصین را به سوی آنان فرستاد تا مردم را پند دهد که پند و تذکر او مفید نیفتاد.

فَرَكِبَ الْحُسَيْنُ ع نَاقَتَهُ وَقِيلَ فَرَسُهُ فَاسْتَنْصَتَهُمْ فَأَنْصَتُوا فَحَمِدَ اللَّهُ وَاتَّيْنِي عَلَيْهِ وَذَكَرَهُ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ وَصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ ص وَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ وَابْلَغَ فِي الْمَقَالِ ثُمَّ قَالَ تَبَّأَ لَكُمْ أَيَّتُهَا الْجَمَاعَةُ وَتَرَحَّأَ حِينَ اسْتَصْرَحْتُمُونَا وَالْهَيْنَ فَأَصْرَحْنَاكُمْ مُوجِفِينَ سَلَّيْنَا عَلَيْنَا سَيْفًا لَنَا فِي أَيْمَانِكُمْ وَحَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارًا اقْتَدَخْنَاهَا عَلَى عَدُوِّنَا وَعَدَوِّكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ أَلْبَا لِأَعْدَائِكُمْ عَلَى أَوْلِيَائِكُمْ بِغَيْرِ عَدَلٍ أَفْشَوْهُ فِيكُمْ وَلَا أَمَلٍ أَصْبَحَ لَكُمْ فِيهِمْ فَهَلَّا لَكُمْ الْوَيْلَاتُ تَرَكَتُمُونَا وَالسَّيْفُ مُشِيمٌ وَالْجَاشُ طَامِنٌ وَالرَّامِي [الرَّأْيُ لَمَّا يُسْتَحْصَفُ وَ لَكِنْ أَسْرَعْتُمْ إِلَيْهَا كَطَيْرَةِ الدَّبْيِ وَ تَدَاعَيْتُمْ إِلَيْهَا كَتَهَافَتِ الْفَرَاشِ فَسُحْقًا لَكُمْ يَا عِبِيدَ الْأُمَّةِ وَ شَذَازَ الْأَحْزَابِ وَ نَبَذَةَ الْكِتَابِ وَ مُحَرَّفِي الْكَلِمِ وَ عُصْبَةَ

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

الْآثَامِ وَ نَفَثَ الشَّيْطَانِ وَ مُطْفِئِ السُّنَنِ أَ هَؤُلَاءِ تَعْضُدُونَ وَ عَنَّا تَتَخَذُونَ أَجَلَ وَ اللَّهُ غَدْرٌ فَيْكُمْ قَدِيمٌ وَ شَجَتْ إِلَيْهِ أَصُولُكُمْ وَ تَأَزَّرَتْ عَلَيْهِ فُرُوعُكُمْ فَكُنْتُمْ أَخْبَثَ ثَمَرٍ لِلنَّاطِرِ وَ أَكَلَةً لِلْغَاصِبِ

حسین علیه السلام بر ناقه یا اسبش سوار شد و در مقابل دشمن قرار گرفت و آنان را به سکوت دعوت کرد، همگان سکوت کردند، پس امام خدای را حمد و ثنا گفت و از صفات او برشمرد و بر محمد صلی الله علیه و آله و بر فرشتگان و انبیاء درود فرستاد و سخنرانی رسایی کرد و فرمود: «نا بود بادید ای جمعیت و همواره قرین رنج و اندوه، در کمال اضطراب نزد ما داد خواهی کرده فریادرس خواستید، و ما بسرعت به فریادرسی شما قیام کردیم، این شمشیرها که در دست شماست باید با ما می بود نه بر ما، و این آتش که به زیان ما افروختید می بایست دشمن ما و شما را فرا گیرد، هم اکنون با دشمنانتان دوست شدید در برابر دوستانتان، بدون آن که از دشمن عدلی دیده باشید یا از آنها امیدی برید.

هلا- وایها بر شما- ما را رها کردید در حالی که شمشیرها از نیام برنیامده، و طوفان ظلم فرو ننشسته و خرد به بار ننشسته، و لیکن چونان ملخ بیابان به سوی آن شتاب گرفتید، و چون پروانه گردش جمع آمدید.

دور بادید ای بندگان کنیزک و بدان احزاب، و رانندگان کتاب، و تحریف تحریف گران سخن، و جرثومه های گناه، و دمش شیطان، و فرو نشانندگان سنتها: آیا دشمن را بازوی توانا دانستید و از ما روی گردانیدید؟! (۱) آری و الله که نیرنگ و بی وفایی شما قدیم بوده که ریشه های شما بر آن بالید و شاخه های شما از آن پوشش یافت، شما بدترین غم برای بیننده و ناگوارترین لقمه برای غاصب باشید.

أَلَا وَ إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السَّلَّةِ وَ الذَّلَّةِ وَ هِيَهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ يَا بَنِي اللَّهِ ذَلِكَ لَنَا وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ حُجُورٌ طَابَتْ وَ طُهِرَتْ وَ أَتُوفُ حَمِيَّةٌ وَ نُفُوسُ أَبِيَّةٌ مِنْ أَنْ نُؤْثِرَ طَاعَةَ اللَّثَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ أَلَا وَ إِنِّي زَاحِفٌ بِهَذِهِ الْأُسْرَةِ مَعَ قَلَّةِ الْعَدَدِ وَ خِذْلَةِ النَّاصِرِ

الا، همانا زنا زاده فرزند زنازاده مرا بین دو چیز قرار داده یا مرگ با شرافت و جنگ، یا پذیرفتن ذلت و خواری، چه دور است ذلت از ما، خدا ذلت را برای ما روا ندارد، و هكذا رسول او و مؤمنان، و دامنهای پاک و پاکیزه، و شخصیتهای والا و جانهای گرانمایه از این که طاعت فرومایگان بر شهادت ارجمندان ترجیح یابد.

الا همانا من با این خانواده ام با قلت عدد و یاران اندکم به سوی شهادت و خدا می روم.

ثُمَّ أَوْصَلَ كَلَامَهُ بِأَيَّاتِ قُرْوَءِ بْنِ مُسَيْكٍ الْمُرَادِيِّ: بعد امام اشعارفروء بن مسیک مرادی را با سخنش پیوند می دهد:

فَإِنْ نَهَزِمَ فَهَزَامُونَ قِدَمًا وَ إِنْ نَغْلَبَ فَعِزُّ مُغْلَبَيْنَا

اگر هزیمت دهیم از پیشتر هزیمت دهندگان بودیم، و اگر مغلوب شویم هرگز مغلوب نگردیم

وَ مَا إِنْ طَبَّنَا جُبْنٌ وَ لَكِنْ مَنَائِنَا وَ دَوْلَةُ آخِرِنَا

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

و ترس را در وجود ما راهی نیست و لیکن مرگ ما دولت دیگران را در پی دارد

إِذَا مَا الْمَوْتُ رَفَعَ عَنْ أَنْاسٍ كَلَّاكِلُهُ أَنْاخَ بِآخِرِنَا

هر گاه مرگ سایه خود را از مردمی بردارد بر سر دیگران فرو افکند

فَأَفْنَى ذَلِكُمْ سِرْوَاهُ [سِرَوَاتِ قَوْمِي] كَمَا أَفْنَى الْقُرُونِ الْأَوَّلِينَ

مرگ جوانمردان قوم مرا به فنا داد همچنان که از پیشینیان را بر باد داد

فَلَوْ خَلَدَ الْمُلُوكُ إِذَا خَلَدْنَا وَلَوْ بَقِيَ الْكِرَامُ إِذَا بَقِينَا

اگر ملوک جاودانه بودند ما نیز بودیم، و اگر کریمان باقی بودند ما نیز بودیم

فَقُلْ لِلشَّامِتِينَ بِنَا أَفِيقُوا سَيَلْقَى الشَّامِتُونَ كَمَا لَقِينَا

(۱) بگو به شمتانگران به ما آرام باشید، چه هر چه به ما رسید به شمتانگران خواهد رسید بعد فرمود:

– ثُمَّ أَيْمَ اللَّهِ لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرَيْثٍ مَا يُرْكَبُ الْفَرَسُ حَتَّى تَدُورَ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحَى وَتَقْلُقُ بِكُمْ فَلَقَ الْمِحْوَرِ عَهْدُ

عَهْدُهُ إِلَى أَبِي جَدِّي فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونَ

، «به خدا که به شما مهلتی چون درنگ زمان یک سوار شدن اسب بیش ندهند تا آن که آسیاب زمان شما را در

زیر چرخش خرد و ریز کند. آری این عهدهی است از پدرم و از جدّم، پس کارتان را با شرکایتان جمع کنید تا بعد

از آن بر شما اندوهی نباشد آن گاه به من تاخته و مهلت ندهید».

إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ . به درستی که من

بر کسی توکل کردم که پروردگار من و شماست، هیچ جنبنده‌ای نباشد جز آن که در جنبش قدرت اوست، حقا که

پروردگارم بر صراط مستقیم باشد.

اللَّهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ وَابْعَثْ عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسَنِي يُوسُفَ وَ سَلِّطْ عَلَيْهِمْ غُلَامَ ثَقِيفٍ فَيَسُومَهُمْ كَأْسًا مُصَبَّرَةً -

فَإِنَّهُمْ كَذَّبُونَا وَ خَذَلُونَا وَ أَنْتَ رَبُّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْكَ أُنَبِّئُكَ وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ . خداوندا باران آسمان را از اینان

دریغ فرما، و به قحطی ای چون قحطی زمان یوسف اینان را مبتلا فرما، خداوندا غلام ثقیف (حجاج بن یوسف) را

بر آنان مسلط فرما تا جام آکنده از بلا و ظلم (ذلت و خواری) را به اینها بچشانند، چه آنان ما را تکذیب کرده

بی‌یارمان گذاشتند، تویی پروردگار ما، بر تو توکل و به سویت انابه کنیم، و مصیر به سوی توست».

ثُمَّ نَزَلَ عَ وَ دَعَا بِفَرَسٍ رَسُولِ اللَّهِ ص الْمُرْتَجِزِ فَرَكِبَهُ وَ عَبَّيْ أَصْحَابَهُ لِلْقِتَالِ . سپس امام فرود آمد و اسب مرتجز

رسول الله صلى الله عليه و آله را بخواست و بر آن نشست و یارانش را آماده جنگ نمود،

فَرَوَى عَنْ الْبَاقِرِ عَنْهُمْ كَانُوا خَمْسَةً وَ أَرْبَعِينَ فَارِسًا وَ مِائَةً رَاجِلًا وَ رَوَى غَيْرُ ذَلِكَ . از امام باقر علیه السلام

روایت شده: «یاران امام چهل و پنج سوار و یک صد نفر پیاده بودند» و جز این نیز روایت شده.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

قَالَ الرَّأَوِيُّ فَتَقَدَّمَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فَرَمَى نَحْوَ عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ ع بِسَهْمٍ وَقَالَ أَشْهَدُوا لِي عِنْدَ الْأَمِيرِ أَنِّي أَوَّلُ مَنْ رَمَى وَأَقْبَلَتِ السَّهَامُ مِنَ الْقَوْمِ كَأَنَّهَا أَقْطَرُ-

راوی گوید: عمر بن سعد به پیش تاخت و تیری سوی لشکر حسین علیه السلام انداخت و گفت: نزد امیر شهادت دهید: من اول تیر را انداختم، تیرها چون قطرات باران روان شد.

فَقَالَ ع لِأَصْحَابِهِ قُومُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ فَإِنَّ هَذِهِ السَّهَامَ رُسُلُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ. فَاقْتَتَلُوا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ حِمْلَةً وَحِمْلَةً حَتَّى قُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ ع جَمَاعَةٌ. امام علیه السلام به اصحاب فرمود: «خدای رحمت کند شما را برخیزید برای مرگ، مرگی که از آن گریزی نیست، چه این تیرها بیکهای دشمن به سوی شماست». قَالَ: فَعِنْدَهَا ضَرَبَ الْحُسَيْنُ ع بِيَدِهِ إِلَى لِحْيَتِهِ وَجَعَلَ يَقُولُ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى الْيَهُودِ إِذْ جَعَلُوا لَهُ وَلَدًا وَاشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى النَّصَارَى إِذْ جَعَلُوهُ ثَالِثَ ثَلَاثَةٍ وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى الْمَجُوسِ إِذْ عَبَدُوا الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دُونَهُ وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى قَوْمٍ اتَّفَقَتْ كَلِمَتُهُمْ عَلَى قَتْلِ ابْنِ بَنْتِ نَبِيِّهِمْ أَمَا وَاللَّهِ لَا أُجِيبُهُمْ إِلَى شَيْءٍ مِمَّا يَرِيدُونَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ وَ أَنَا مُخَضَّبٌ بِدَمِي فَرَوَى

در روز عاشورا ساعتی چند حمله همگانی صورت گرفت که جمعی از اصحاب امام شهید شدند. این گاه بود که امام حسین علیه السلام دست مبارک را بر محاسن شریفش نهاده فرمود: - «غضب خدا بر یهودیان آنگاه شدت گرفت که برای خدا پسر قرار دادند، و بر نصاری آن زمان که خدای را سه گانه دانستند و بر مجوس وقتی که شمس و قمر را پرستش کردند، خشم خدا بر امتی سخت شد که برای کشتن پسر دختر پیامبر خود همدستان شدند». «نه به خدا هرگز تسلیم خواسته شان نشوم تا خدای را با بدن خون آلود ملاقات کنم».

عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ ع أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ لَمَّا اتَّفَقَى الْحُسَيْنُ ع وَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ قَامَتِ الْحَرْبُ أُنْزِلَ اللَّهُ تَعَالَى النَّصْرَ حَتَّى رَفَرَفَ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ ع ثُمَّ خَيْرَ بَيْنَ النَّصْرِ عَلَى أَعْدَائِهِ وَ بَيْنَ لِقَاءِ اللَّهِ فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ رَوَاهَا أَبُو طَاهِرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ النَّرْسِيُّ فِي كِتَابِ مَعَالِمِ الدِّينِ. امام صادق علیه السلام فرمود: از پدرم شنیدم که می فرمود: چون امام حسین علیه السلام با عمر بن سعد تلاقی نمودند و جنگ بر پا شد، خداوند نصرت خود را فرو فرستاد تا آن جا که بر سر حسین علیه السلام سایه گسترده و آنگاه امام مخیر شد بین پیروزی بر دشمنانش و بین ملاقات و لقای پروردگارش، او لقای پروردگارش را برگزید.

قَالَ الرَّأَوِيُّ ثُمَّ صَاحَ ع أَمَا مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثُنَا لَوْجِهِ اللَّهُ أَمَا مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ . راوی گوید: آنگاه حسین علیه السلام فریاد بر آورد: «آیا فریادرسی هست که برای خدا به دامن برسد، آیا مدافعی هست که از حرم رسول الله صلی الله علیه و آله دفاع کند؟»

[توبه حر بن یزید ریاحی]

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ

قَالَ فَإِذَا الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ قَدْ أَقْبَلَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ فَقَالَ أُمِّمَاتِلُ أَنْتَ هَذَا الرَّجُلَ قَالَ إِي وَاللَّهِ قِتَالًا أَيْسَرُهُ أَنْ تَطِيرَ الرُّءُوسُ وَتَطِيحَ الْأَيْدِي قَالَ فَمَضَى الْحُرُّ وَوَقَفَ مَوْقِفًا مِنْ أَصْحَابِهِ وَأَخَذَهُ مِثْلُ الْأَفْكَالِ

این زمان بود که حر بن یزید رباحی رو به عمر بن سعد کرد و گفت: آیا با این مرد می‌جنگی؟ گفت: آری به خدا جنگی که آسانترین شکل آن پراندن سر و قطع دستهاست. حر رفت و در جایگاهش بین همگنان ایستاد و او را رعه و لرزه‌ای افتاد که چونان لرزه‌ای که بر بید می‌افتد.

فَقَالَ لَهُ الْمُهَاجِرُ بْنُ أَوْسٍ وَاللَّهِ إِنْ أَمَرَكَ لَمُرِيبٌ وَلَوْ قِيلَ لِي مَنْ أَشْجَعُ أَهْلِ الْكُوفَةِ لَمَّا عَدَوْتُكَ فَمَا هَذَا الَّذِي أَرَى مِنْكَ فَقَالَ وَاللَّهِ إِنِّي أَخِيرُ نَفْسِي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَوَاللَّهِ لَا أَخْتَارُ عَلَى الْجَنَّةِ شَيْئًا وَلَوْ قُطِّعَتْ وَأُخْرِقَتْ مُهَاجِرُ بْنُ أَوْسٍ «۱» بدو گفت: به خدا که کارت عجیب و شبهه بر انگیز است، اگر پرسیده می‌شد: اشجع کوفیان کیست، از تو چشم نمی‌پوشیدم، این چه وضعی است که در تو می‌بینم؟ (۱) حر گفت: به خدا خود را در گزینش بهشت و دوزخ مخیر می‌بینم، به خدا قسم که جز بهشت را بر نگزینم گر چه قطعه قطعه و سوزانده شوم.

ثُمَّ ضَرَبَ فَرَسَهُ قَاصِدًا إِلَى الْحُسَيْنِ عَ وَيَدُهُ عَلَى رَأْسِهِ وَهُوَ يَقُولُ . سِيسَ اسْبَ خُودَ رَا بَه سَوِي حُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلامَ رانده و دستها بر سر نهاده می‌گفت:

اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَنْبَتُ فُتْبٍ عَلَى فَقَدْ أُرْعَبْتُ قُلُوبَ أَوْلِيَائِكَ وَأَوْلَادِ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَقَالَ لِلْحُسَيْنِ عَ جُعِلَتْ فِدَاكَ أَنَا صَاحِبُكَ الَّذِي حَبَسَكَ عَنِ الرَّجُوعِ وَجَفَّعَ بِكَ وَمَا ظَنَنْتُ أَنَّ الْقَوْمَ يَبْلُغُونَ مِنْكَ مَا أَرَى وَأَنَا تَائِبٌ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فَهَلْ تَرَى لِي مِنْ تَوْبَةٍ خَدَاوندا به سويت باز گشته و توبه نمودم، توبه‌ام را بپذیر، چه من دل‌های دوستان و فرزندان رسول الله را به وحشت و اضطراب افکندم. او به حسین علیه السلام عرض کرد: فدایت گردم، من همانم که تو را از بازگشت به مدینه باز داشته و کار را بر تو سخت گرفتم، به خدا گمانم این نبود، که این مردم با تو چنین کنند، من نزد خدا تائبم، آیا می‌بینی که توبه‌ام پذیرفته گردد؟

فَقَالَ الْحُسَيْنِ عَ نَعَمْ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْكَ فَانْزِلْ فَقَالَ أَنَا لَكَ فَارِسًا خَيْرٌ مِنِّي لَكَ رَاجِلًا وَإِلَى النَّزُولِ يَصِيرُ آخِرُ أَمْرِي - ثُمَّ قَالَ فَإِذَا كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ خَرَجَ عَلَيْكَ فَأَذْنِ لِي أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ قَتِيلٍ بَيْنَ يَدَيْكَ لَعَلِّي أَكُونُ مِمَّنْ يُصَافَحُ جَدَّكَ مُحَمَّدًا صَ غَدًا فِي الْقِيَامَةِ . حسین علیه السلام فرمود: «آری خدا توبه‌ات را می‌پذیرد، فرود آی». عرض کرد: در خدمت تو سواره بهتر می‌توانم عرض خدمت کنم تا پیاده، و فرود آمدن آخر کار من «شهادت» است. حال که من اول کسی هستم که بر تو خروج کردم، پس اجازت فرمای که اول شهید در پیشگاه تو باشم، باشد که در فردای قیامت از آنان باشم که با جدت محمد صلی الله علیه و آله مصافحه کرده باشم.

قَالَ جَامِعُ الْكِتَابِ رَهَ إِنَّمَا أَرَادَ أَوَّلَ قَتِيلٍ مِنَ الْآنَ لِأَنَّ جَمَاعَةً قَتَلُوا قَبْلَهُ كَمَا وَرَدَ . جامع کتاب گوید: منظور حر از اول شهید از آن لحظه به بعد باشد، زیرا جماعتی پیش از او طبق روایات به شهادت رسیده بودند.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

فَإِذْ لَهُ فُجِعَ يُقَاتِلُ أَحْسَنَ قِتَالٍ حَتَّى قَتَلَ جَمَاعَةً مِنْ شُجْعَانَ وَ أَبْطَالَ ثُمَّ اسْتُشْهِدَ فَحُمِلَ إِلَى الْحُسَيْنِ ع فَجَعَلَ يَمْسَحُ التُّرَابَ عَنْ وَجْهِهِ وَ يَقُولُ أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتَكَ أُمُّكَ حُرّاً فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.

امام اجازتش فرمود، حرّ به جنگ پرداخته و جنگی زیبا نمود و جمعی از شجاعان و ابطال دشمن را به خاک هلاکت افکند و بعد شهید گردید، پیکر پاکش را نزد حسین علیه السلام آوردند و امام خاک از چهره‌اش پاک می‌کرد و می‌فرمود: «تو حرّی آن گونه که مادرت حرّت نام نهاد، تو حرّی - آزاد مردی - در دنیا و آخرت».

قَالَ الرَّأَوِيُّ: وَ خَرَجَ بُرَيْرُ بْنُ خُضَيْرٍ الْخُضَرَمِيُّ وَ كَانَ زَاهِداً عَابِداً - فَخَرَجَ إِلَيْهِ يَزِيدُ بْنُ الْمُغَلِّلِ فَاتَّفَقَا عَلَى الْمُبَاهَلَةِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي أَنْ يَقْتُلَ الْمُحِقُّ مِنْهُمَا الْمُبْطِلَ وَ تَلَاقِيَا فَقَتَلَهُ بُرَيْرٌ وَ لَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

راوی گوید: بریر بن خضیر که زاهدی عابد بود به میدان نبرد تاخت، و یزید بن مغفل در مقابلش قرار گرفت، و با هم قرار مباهله گذاردند که طرفدار حق طرفدار باطل را به قتل رساند، آنها به جنگ پرداختند و بریر، یزید را روانه دار البوار نمود و به جنگ ادامه داد تا به شهادت رسید، رضوان خدا بر بریر باد.

وَ خَرَجَ وَهْبُ بْنُ جَنَاحٍ [حُبَاب] الْكَلْبِيُّ فَأَحْسَنَ فِي الْجِلَادِ وَ بَالِغَ فِي الْجِهَادِ وَ كَانَ مَعَهُ امْرَأَتُهُ وَ وَالِدَتُهُ فَرَجَعَ إِلَيْهِمَا وَ قَالَ يَا أُمُّهُ أَرْضَيْتِ أُمُّ لَمْ فَقَالَتْ أَلَا أَمْ مَا رَضِيتُ حَتَّى تُقْتَلَ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ ع وَ قَالَتْ امْرَأَتُهُ بِاللَّهِ عَلَيْكَ لَا تَفْجَعْنِي بِنَفْسِكَ فَقَالَتْ لَهُ أُمُّهُ يَا بُنَيَّ اغْزُبْ عَنْ قَوْلِهَا وَ ارْجِعْ فَقَاتِلْ بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ بَنَتِ نَبِيِّكَ تَنْلُ شَفَاعَةً جَدِّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ . وَهْبُ بْنُ حُبَابٍ كَلْبِي «۱» بیرون تاخته نیکو جلادت نموده، جهادی به کمال و بلاغ کرد، مادر و همسرش با وی بودند، به سوی آنان بازگشت و گفت: مادرم راضی شدی؟ مادرگفت: نه، رضایتم این است که در پیشگاه حسین علیه السلام به شهادت رسی. همسرش گفت: تو را به خدا سوگند مرا به داغ خود مبتلا منماید.

مادرش گفت: از این سخن بر کران باش، در نزد فرزند دخت پیامبر به مقاتلت پرداخته تا به شفاعت جدّش در روز قیامت نائل گردی.

فَرَجَعَ فَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ فَأَخَذَتْ امْرَأَتُهُ عَمُوداً فَأَقْبَلَتْ نَحْوَهُ وَ هِيَ تَقُولُ فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي قَاتِلُ دُونَ الطَّيِّبِينَ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَأَقْبَلَ كَيْ يَرُدَّهَا إِلَى النِّسَاءِ فَأَخَذَتْ بِجَانِبِ ثَوْبِهِ وَ قَالَتْ لَنْ أَعُودَ دُونَ أَنْ أَمُوتَ مَعَكَ . وَهْبُ بْنُ جَنَاحٍ نَبْرَدَ بِلَدِهَا، هُمُورَهُ جَنَاحُ كَرَدَ، تَا أَنْ كَهْ دُو دَسْتَشْ قَطْعْ گَرْدِيدْ، هَمْسَرَشْ عَمُودِي گَرَفْتَه بَه سُوِي شُوهر شَتَاْفَتَه وَ مِي گَفْت: پَدَر وَ مَادَرَم بَه فِدَايَت، دَر سَاْحَتِ پَاكَانِ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مُقَاتَلَه كُنْ، وَهْبُ رُوِي بَه هَمْسَرِ نَمُودَه تَا اُو رَا بَه نَزْدِ زَنَانِ بَر گَرْدَانْد، زَن لِبَاسِ شُوِي رَا بَگَرَفْت وَ گَفْت، هَر گَز بَاز نَگَرْدَم تَا بَا تُو بَمِيرَم.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ ع جُزِئْتُمْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي خَيْرًا أَرْجِعِي إِلَى النِّسَاءِ رَحِمَكَ اللَّهُ فَأَنْصَرَفَتْ إِلَيْهِنَّ وَ لَمْ يَزَلِ الْكَلْبِيُّ يُقَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ

حسین علیه السَّلام فرمود: «خدا به شما خانواده جزای خیر دهد، به نزد زنان بازگرد، خدایت رحمت فرماید». او به نزد زنان بازگشت. کلبی همچنان به نبرد پرداخت تا به شهادت رسید، خشنودی خدا بر او باد. ثُمَّ خَرَجَ مُسْلِمٌ بْنُ عَوْسَجَةَ فَبَالَغَ فِي قِتَالِ الْأَعْدَاءِ وَصَبَرَ عَلَى أَهْوَالِ الْبَلَاءِ حَتَّى سَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ وَبِهِ رَمَقٌ فَمَشَى إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَ وَ مَعَهُ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ. پس از آن مسلم بن عوسجه به مبارزات پرداخته، و در جنگ با دشمنان بلاغتی به کمال نموده، و بر بلاهای جنگ پای اصطبار بفشرد تا بر زمین افتاد و هنوز رمقی داشت که حسین علیه السَّلام به اتفاق حبیب بن مظاهر به سویش رفت.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَ رَحِمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمٌ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا حَسِينَ عَلَيْهِ السَّلام فرمود: «ای مسلم خدایت رحمت فرماید»، «پس بعضی از آنان بار مسئولیت را به سر منزل رسانده و رفتند، و بعضی دیگر در حال انتظارند، و هرگز چیزی را تبدیل نکردند».

وَ دَنَا مِنْهُ حَبِيبٌ وَ قَالَ عَزَّ عَلَى مَصْرَعِكَ يَا مُسْلِمُ أَبَشِّرْ بِالْجَنَّةِ فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ قَوْلًا ضَعِيفًا بَشَّرَكَ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ حَبِيبٌ لَوْ لَا أَنَّنِي أَعْلَمُ أَنَّنِي فِي الْأَثَرِ لَأَحْبَبْتُ أَنْ تُوصِيَ إِلَيَّ بِكُلِّ مَا أَهَمَّكَ فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ فَإِنِّي أُوصِيكَ بِهَذَا وَ أَشَارَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَ فَقَاتِلْ دُونَهُ حَتَّى تَمُوتَ فَقَالَ لَهُ حَبِيبٌ لَأَنْعَمَنَّكَ عَيْنًا ثُمَّ مَاتَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

حبیب نزدیکش شد و گفت: ای مسلم، این وضع تو بر من ناگوار است، به بهشت بشارت باد. مسلم با صدایی ضعیف گفت: خدا تو را بشارت خیر دهد. حبیب گفت: اگر چه من بعد از تو در همین راهم، لیکن دوست داشتم هر وصیتی داری از تو بشنوم و به مرحله اجراء گذارم.

مسلم گفت: به راستی که به این آقا وصیت می‌کنم - با دست اشاره به حسین علیه السَّلام کرد - در خدمتش جهاد کن تا مرگت فرا رسد. حبیب گفت: امرت را به دیده منت. و آن گه وفات نمود رضوان حق بر او باد.

فَخَرَجَ عَمْرُو بْنُ قُرْطَةَ الْأَنْصَارِيُّ فَاسْتَأْذَنَ الْحُسَيْنَ عَ فَأَذِنَ لَهُ فَقَاتَلَ قِتَالَ الْمُشْتَاقِينَ إِلَى الْجَزَاءِ وَ بَالَغَ فِي خِدْمَةِ سُلْطَانِ السَّمَاءِ حَتَّى قَتَلَ جَمْعًا كَثِيرًا مِنْ حِزْبِ ابْنِ زِيَادٍ وَ جَمَعَ بَيْنَ سَدَادٍ وَ جِهَادٍ وَ كَانَ لَا يَأْتِي إِلَى الْحُسَيْنِ عَ سَهْمٌ إِلَّا اتَّقَاهُ بِيَدِهِ وَ لَا سَيْفٌ إِلَّا تَلَقَّاهُ بِمُهْجَتِهِ فَلَمْ يَكُنْ يَصِلُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَ سُوءٌ حَتَّى أَثْنَحَ بِالْجِرَاحِ فَالْتَفَتَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَ وَ قَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَ أَوْفَيْتُ فَقَالَ نَعَمْ أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ فَاقْرَأْ رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي السَّلامَ وَ أَعْلِمُهُ أَنَّنِي فِي الْأَثَرِ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

پس از آن عمرو بن قرطه الانصاری از امام حسین علیه السَّلام رخصت طلبید، امام اجازتش فرمود، جنگی چون جنگ مشتاقان به پاداش کرده، در عرض خدمت نزد سلطان آسمان بسی پافشاری کرد، و جمعی زیاد از سپاه ابن زیاد را به ورطه هلاکت افکنده بکشت، و به زیباتر وجهی بین سداد و جهاد جمع نمود، تیری به سوی حسین علیه السَّلام از چله کمان نجست جز آن که با دستش آن تیر را باز داشته و نه شمشیری جز آن که با دلش آن را

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

خریدار آمد، تا آن زمان که عمرو بر پای ایستاده بود به حسین علیه السلام سوئی نرسید تا بر اثر کثرت جراحات فرو غلتید. آن گاه به حسین علیه السلام روی آورد و عرض کرد: یا بن رسول الله آیا به عهدم وفا کردم؟ فرمود: آری تو پیشاپیش من در بهشتی، رسول الله صلی الله علیه و آله را از من سلام برسان و اعلام دار که من در پی هستم»، و در پی جهاد کسوت شهادت پوشید، رضوان خدای بر او باد.

ثُمَّ بَرَزَ جُونُ مَوْلَى أَبِي ذَرٍّ وَكَانَ عَبْدًا أَسْوَدَ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ ع أَنْتَ فِي إِذْنٍ مِنِّي فَإِنَّمَا تَبْتَغِي طَلَبًا لِلْعَافِيَةِ فَلَا تَبْتَلِ بِطَرِيقِنَا فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا فِي الرَّخَاءِ الْحَسُّ قِصَاعَكُمْ وَفِي الشَّدَّةِ أَخَذُكُمْ وَاللَّهِ إِنَّ رِيحِي لَمُنْتِنٌ وَإِنَّ حَسْبِي لِلَّيْمِ وَلَوْ بِي لَأَسْوَدُ فَتَنَفَسَ عَلَى بِالْجَنَّةِ فَتَطِيبَ رِيحِي - وَ يَشْرَفَ حَسْبِي وَ يَبْيُضَّ وَجْهِي لَا وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُكُمْ حَتَّى يَخْتَلِطَ هَذَا الدَّمُ الْأَسْوَدُ مَعَ دِمَائِكُمْ ثُمَّ قَاتَلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ حَتَّى قُتِلَ.

پس از آن جون «۱» مولای ابو ذر که غلامی سیاه بود در پی اذن بر آمد. حسین علیه السلام فرمود: «تو آزاد و مأذونی که طریق سلامت جویی، چه تو را در کنار ما زندگی راحت بود و حال مبتلای به بلای راه ما مباش».

عرض کرد: یا ابن رسول الله! در فراخ زندگی من کاسه لیس خوان احسانتان بودم و اکنون در سختی شما را بگذارم و بگذرم، به خدا که بویم بد و نژادم پست و رنگم سیاه است، بر من منت گذار تا با پیمودن راه بهشت از طیب بو و شرافت حسب و چهره سپید برخوردار شوم، نه به خدا از شما جدا نگردم تا خون این سیاه با خونهايتان بیامیزد. بعد از آن جنگید تا به شهادت رسید رضوان الله علیه.

قَالَ الرَّأْوِي: ثُمَّ بَرَزَ عَمْرُو بْنُ خَالِدِ الصَّيْدَاوِيِّ فَقَالَ لِلْحُسَيْنِ ع يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جُعِلَتْ فِدَاكَ قَدْ هَمَمْتُ أَنْ أُلْحَقَ بِأَصْحَابِكَ وَكَرِهْتُ أَنْ أَتَخَلَّفَ فَأَرَاكَ وَحِيدًا بَيْنَ أَهْلِكَ قَتِيلًا فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ ع تَقَدَّمَ فَإِنَّا لَأَحِقُّونَ بِكَ عَنْ سَاعَةٍ فَتَقَدَّمَ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

راوی گوید: و آنگاه عمرو بن خالد صیداوی «۱» به مبارزت برخاست و به عرض رسانید: ای ابا عبد الله، فدایت گردم، اراده‌ام آن است که به یارانم پیوندم، و تخلف از آن را روا ندارم که تو را بین اهلت تنها و قتل بینم. حسین علیه السلام فرمود: «به پیش تاز چه ما از پی شما به فاصله ساعتی ملحق شویم». به پیش تاخت و جنگید تا به شهادت رسید. رضوان الله علیه.

قَالَ الرَّأْوِي: وَجَاءَ حَنْظَلَةُ بْنُ أَسْعَدَ الشَّامِيِّ فَوَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ ع يَقِيهِ السَّهَامَ وَالرَّمَاخَ وَالسُّيُوفَ بِوَجْهِهِ وَنَحْرِهِ وَ أَخَذَ يُنَادِي يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ وَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ يَوْمَ تُؤْكَونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ يَا قَوْمِ لَا تَقْتُلُوا حُسَيْنًا فَيَسْحَتَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ وَ قَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى ثُمَّ التَفَتَ إِلَى الْحُسَيْنِ ع فَقَالَ لَهُ أَفَلَا نَرُوحُ إِلَى رَبِّنَا

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ

وَلَحَقُّ بِاِخْوَانِنَا فَقَالَ بَلَى رُحْ إِلَى مَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَإِلَى مُلْكٍ لَا يَبْلَى فَتَقَدَّمَ فَقَاتَلَ فَتَالَ الْأَبْطَالُ وَصَبَرَ عَلَى اخْتِمَالِ الْأَهْوَالِ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

راوی گوید: حنظله بن سعد شمامی «۲» آمد و در پیش حسین علیه السلام بایستاد و تیرها و شمشیرها و نیزه‌ها را به جان به چهره و گردن می‌خزید، (۱) و ندا در می‌داد: ای مردم! من بر شما از آنچه بر احزاب گذشت یا آنچه بر قوم نوح، عاد و ثمود و دیگران آمد می‌ترسم، و خداوندا هرگز اراده ستم بر بندگان ندارم، مردم، من بر شما می‌ترسم مثل آنچه در روز رستخیز آید، روزی که پشت کنید و بگریزید و برای شما نگاهبان و نگهداری نباشد، مردم حسین را مکشید که در چنگال عذاب خدا گرفتار آید و به تحقیق آن که افترا بنده زیاد کند.

بعد رو به حسین علیه السلام کرد و عرض نمود: آیا به سوی پروردگارم نروم و به یاران نپیوندم؟

حسین علیه السلام فرمود: «برو به سوی آنچه که برایت از دنیا و ما فيها بهتر است، برو به جانب ملکی که فنا ناپذیر است». او پیش تاخته، و چون جنگ آوران جنگی سخت نموده بر ناگواریه‌ها شکیب ورزید تا به شهادت رسید، رضوان الله علیه.

[نماز ظهر عاشورا]

قَالَ وَحَضَرَتْ صَلَاةُ الظُّهْرِ فَأَمَرَ الْحُسَيْنُ عَ زُهَيْرَ بْنَ الْقَيْنِ وَ سَعِيدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيَّ أَنْ يَتَقَدَّمَا أَمَامَهُ بِنِصْفِ مَنْ تَخَلَّفَ مَعَهُ ثُمَّ صَلَّى بِهِمْ صَلَاةَ الْخَوْفِ فَوَصَلَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَ سَهُمْ فَتَقَدَّمَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيُّ وَقَفَ يَقِيهِ بِنَفْسِهِ مَا زَالَ وَلَا تَخْطَى حَتَّى سَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ وَهُوَ يَقُولُ اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ لَعْنُ عَادٍ وَثُمُودَ اللَّهُمَّ أْبْلِغْ نَبِيَّكَ عَنِّي السَّلَامَ وَ أْبْلِغْهُ مَا لَقِيتُ مِنْ أَلَمِ الْجِرَاحِ فَإِنِّي أُرَدْتُ ثَوَابَكَ فِي نَصْرِ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّكَ ثُمَّ قَضَى نَحْبَهُ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَوُجِدَ بِهِ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ سَهْمًا سِوَى مَا بِهِ مِنْ ضَرْبِ السَّيْفِ وَ طَعْنِ الرَّمْحِ.

در این وقت گاه نماز ظهر شد، حسین علیه السلام فرمان داد تا زهیر بن قین و سعید بن عبد الله حنفی پیش رویش ایستاده تا با مانده اصحاب نماز خوف بگزارد. هر تیر که به سوی حسین علیه السلام گشاده گشت سعید بن عبد الله بن جان می‌خزید و همواره خود را وقایه جان امام می‌نمود و قدمی واپس نهاد تا به زمین افتاده می‌گفت: خداوندا بر اینان لعنتی چون لعن عاد و ثمود فرو فرست، خداوندا! پیامبرت را از من سلام برسان و وی را ابلاغ فرما که ما چه رنجها که از جراحات وارده دیدیم، چه من پاداش خود را در یاری ذریه پیامبرت از تو می‌خواهم، و آن گاه به شهادت رسید، رضوان الله علیه، در بدنش سیزده تیر جز ضرب شمشیر و زخم نیزه‌ها دیده می‌شد.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

قَالَ الرَّأَوِي: وَ تَقَدَّمَ سُؤَيْدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ أَبِي الْمُطَاعِ وَ كَانَ شَرِيفًا كَثِيرَ الصَّلَاةِ فَقَاتَلَ قِتَالَ الْأَسَدِ الْبَاسِلِ وَ بَالَغَ فِي الصَّبْرِ عَلَى الْخُطْبِ النَّازِلِ - حَتَّى سَقَطَ بَيْنَ الْقَتْلَى وَ قَدْ أَثْنَى بِالْجِرَاحِ فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ وَ لَيْسَ بِهِ حَرَكَ حَتَّى سَمِعَهُمْ يَقُولُونَ قَتَلَ الْحُسَيْنُ ع فَتَحَامَلَ وَ أَخْرَجَ مِنْ حُفِّهِ سِكِّينًا وَ جَعَلَ يَقَاتِلُهُمْ بِهَا حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

راوی گوید: سوید بن عمر بن ابی المطاع «۱» که مردی شریف و کثیر الصلاة بود به پیش تاخت، و چون شیروی از بند جسته ستیزید و بر بلایای نازله شکیبایی را به نهایت برد، و بر اثر کثرت جراحات وارده که توان جنبش را از وی گرفته بود بین کشتگان افتاد تا وقتی شنید که می گویند: حسین کشته شد، سوید حرکتی به خود داد از موزه اش کاردی درآورده و با دشمن جنگید تا به درجه فائزه شهادت نائل آمد، رضوان الله علیه.

قَالَ وَ جَعَلَ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ ع يُسَارِعُونَ إِلَى الْقَتْلِ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ كَانُوا كَمَا قِيلَ فِيهِمْ -

گوید: اصحاب حسین علیه السلام در پیش رویش به جنگ پرداخته و چنان بودند که شاعر گفت:

قَوْمٌ إِذَا نُودُوا لِدَفْعِ مُلِمَّةٍ وَ الْخَيْلُ بَيْنَ مِدْعَسٍ وَ مُكَرَّدَسٍ

گروهی که اگر فرا خوانده شوند برای دفع بلا بر اسبهای نشان دار و ردیف شده باشند

لَبِسُوا الْقُلُوبَ عَلَى الدُّرُوعِ كَانَهُمْ يَتَهَافَتُونَ إِلَى ذَهَابِ الْأَنْفُسِ

دلها را بر روی زرها پوشیده اند و در تسلیم جان بر یک دیگر پیشتازند

[کسب اجازه علی اکبر علیه السلام برای مبارزه]

فَلَمَّا لَمْ يَبْقَ مَعَهُ سِوَى أَهْلِ بَيْتِهِ خَرَجَ عَلَيَّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع وَ كَانَ مِنْ أَصْبَحِ النَّاسِ وَجْهًا وَ أَحْسَنِهِمْ خُلُقًا فَاسْتَأْذَنَ أَبَاهُ فِي الْقِتَالِ فَأْذَنَ لَهُ ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ نَظَرٌ آيِسٍ مِنْهُ وَ أَرْخَى عَ عَيْنَهُ وَ بَكَى. چون همه اصحاب به شهادت رسیده و جز اهل بیت امام به جای نماندند، علی بن الحسین علیه السلام - که از همه مردم زیباروی تر و از نظر اخلاق از همه نیکوتر بود - از پدرش کسب اجازت کرد و امام وی را رخصت داد. امام نظر نومیدانه ای به فرزند افکند و چشمان مبارکش فرو هشت و بگریست.

ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ أَشْهَدُ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خُلُقًا وَ خُلُقًا بِرَسُولِكَ ص وَ كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَيْ نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَيْهِ. سپس فرمود: «خداوند! گواه باش، به تحقیق جوانی به جنگ و مبارزت شتافته که اشبه الناس از نظر خلقت و خلق و منطق به رسولت صلی الله علیه و آله می باشد. هر گاه اشتیاق زیارت پیامبرت را می یافتم او را می نگریستم». فَصَاحَ وَ قَالَ يَا ابْنَ سَعْدٍ قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي بعد صیحه برآورد و فرمود: «ای پسر سعد خدا رحمت را قطع کند آن گونه که قطع رحم کردی».

فَتَقَدَّمَ نَحْوَ الْقَوْمِ فَقَاتَلَ قِتَالًا شَدِيدًا وَ قَتَلَ جَمْعًا كَثِيرًا ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَبِيهِ وَ قَالَ يَا أَبَتِ الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي وَ ثِقَلُ الْحَدِيدِ قَدْ أَجْهَدَنِي فَهَلْ إِلَى شَرْبَةِ مِنَ الْمَاءِ سَبِيلٌ. علی به میدان شتافته، و جنگ سختی بنمود و جمعی کثیر از کفار را

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

روانه دار البوار کرد. و آنگاه به نزد پدر بازگشت و عرض کرد: پدر جان، تشنگی مرا کشته، و سنگینی آهن- سلاح- توان را از من برده، آیا شربت آبی به هم می‌رسد؟

فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَ وَ قَالَ وَ اِذَا غَوَاةً يَا بُنَيَّ قَاتِلْ قَلِيلًا فَمَا اُسْرَعَ مَا تَلْقَى جَدَّكَ مُحَمَّدًا صَ فَيَسْقِيكَ بِكَاسِهِ الْاَوْفَى شَرْبَةً لَا تَظْمَأُ بَعْدَهَا اَبَدًا. حسین بگریست و فرمود: «وا غوثاه ای پسر جانم. از کجا آب بیابم، اندکی مقاتله نما، چقدر نزدیک است که جدّت محمد صلی الله علیه و آله را زیارت کنی و او تو را با جامی سرشار از آب سیراب کند که بعد از آن هرگز تشنه نگردی.»

فَرَجَعَ اِلَى مَوْقِفِ النَّزَالِ وَ قَاتَلَ اَعْظَمَ الْقِتَالِ فَرَمَاهُ مُنْقِذُ بْنُ مُرَّةَ الْعَبْدِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِسَهْمٍ فَصَرَعَهُ فَنَادَى يَا اَبْتَاهُ عَلَيَّكَ السَّلَامُ هَذَا جَدِّي يُفْرِوُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ عَجَلُ الْقُدُومِ عَلَيْنَا ثُمَّ شَهَقَ شَهَقَةً فَمَاتَ . علی به میدان بازگشت و بزرگترین قتال را به راه انداخت، منقذ بن مرّه عبدی بسویش تیری انداخت که علی را از پای در آورد، ندا در داد: پدر، از من به تو سلام باد- خدا حافظ- این جدّ من است که به تو سلام می‌گوید و می‌فرماید: با شتاب نزد ما آی، وانگه شهقه‌ای زده زندگی را بدرود فرمود.

فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ وَ وَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ وَ قَالَ قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُوكَ مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى اللَّهِ وَ عَلَى انْتِهَاكِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ. حسین علیه السلام آمد تا در کنار بدن مبارک فرزند بایستاد، صورتش را بر صورت فرزند نهاد و فرمود: خداوند بکشد قومی را که تو را کشتند، چه چیز آنها را بر خدا و بر دریدن حرمت رسول الله صلی الله علیه و آله جری کرده، بعد از تو تفو بر دنیا .

قَالَ الرَّأْوِي: وَ خَرَجَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ عَ تُنَادِي يَا حَبِيبَاهُ يَا ابْنَ اَخَاهُ وَ جَاءَتْ فَاكْبَتْ عَلَيْهِ فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَ فَاخَذَهَا وَ رَدَّهَا اِلَى النِّسَاءِ رَاوِي گوید: زینب دخت علی علیه السلام از خیمه بیرون شده و ندا می‌داد: ای حبیب من. ای برادرزاده‌ام و آمد و خود را بر جسد او افکند. حسین علیه السلام آمد و او را سوی زنان باز گردانید.

ثُمَّ جَعَلَ اَهْلَ بَيْتِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمْ يَخْرُجُ الرَّجُلُ مِنْهُمْ بَعْدَ الرَّجُلِ حَتَّى قَتَلَ الْقَوْمُ مِنْهُمْ جَمَاعَةً فَصَاحَ الْحُسَيْنُ عَ فِي تِلْكَ الْحَالِ پس از آن از اهل بیت امام یکی پس از دیگری به میدان شتافته و به شرف شهادت نائل آمدند، (۱) امام در آن حال بانگ برآورد: صَبْرًا يَا بَنِي عُمُومَتِي صَبْرًا يَا اَهْلَ بَيْتِي فَوَ اللَّهُ لَا رَأَيْتُمْ هَوَانًا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ اَبَدًا. « ای عموزادگانم، ای اهل بیتم! شکیبایی کنید، صابر باشید، به خدا از امروز دیگر هوان و خواری نبینید.»

[شهادت قاسم بن الحسن علیهما السلام]

قَالَ الرَّأْوِي: وَ خَرَجَ غُلَامٌ كَانَ وَجْهُهُ شَقَّةً قَمَرٍ فَجَعَلَ يُقَاتِلُ فَضْرَبَهُ ابْنُ فُضَيْلٍ الْأَزْدِيُّ عَلَى رَأْسِهِ فَفَلَقَهُ فَوَقَعَ الْغُلَامُ لَوْجِهِ وَ صَاحَ يَا عَمَّاهُ فَجَلَّى الْحُسَيْنُ عَ كَمَا يُجَلَّى الصَّرُّ ثُمَّ شَدَّ شَدَّةً لَيْثٍ اَغْضَبَ فَضْرَبَ ابْنُ فُضَيْلٍ بِالسَّيْفِ فَاتَّقَاهَا

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

بِالسَّاعِدِ فَأُطْنَهُ مِنْ لَدُنِ الْمِرْفَقِ فَصَاحَ صَيْحَةً سَمِعَهُ أَهْلُ الْعُسْكَرِ وَحَمَلَ أَهْلُ الْكُوفَةِ لِيَسْتَفِذُوهُ فَوَطِئَتْهُ الْخَيْلُ حَتَّى هَلَكَ.

راوی گوید: نوجوانی که گوئیا صورتش چون پاره ماه می درخشید «۱» بیرون شد و به قتال پرداخت، ابن فضیل از دی ضربتی بر سر مبارکش فرود آورده آن را بشکافت، نوجوان با صورت به زمین آمد و صیحه زد: یا عمّاه. حسین علیه السلام با شتاب باز شکاری و خشم شیر خشمگین شتاییده ضربت شمشیری بر ابن فضیل وارد آورد و او دستش را سپر جان کرد و شمشیر امام دستش را از آرنج قطع فرمود، ابن فضیل فریاد بر آورد، فریادش را لشکر شنیده و حمله کرده تا نجاتش دهند، و بدن نوجوان زیر سم اسبها قرار گرفت تا شهید گردید.

قَالَ وَانْجَلَتِ الْغُبْرَةُ فَرَأَيْتُ الْحُسَيْنَ عَاقِمًا عَلَى رَأْسِ الْعُلَامِ - وَهُوَ يَفْحَصُ بِرِجْلَيْهِ وَالْحُسَيْنُ ع يَقُولُ بَعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُواكَ وَمَنْ خَصَمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَبِكَ جَدُّكَ وَأَبُوكَ. گوید: بعد از فرو نشستن غبار جنگ، حسین علیه السلام را دیدم که بر سر غلام ایستاده و آن نوجوان زمین را با پایش می کاوید و امام می فرمود: «دور بادند از رحمت خدا آنان که تو را کشتند، آنان که روز قیامت جدّت با آنان مخاصمه کند».

ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَاللَّهِ عَلَى عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ أَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يَنْفَعُكَ صَوْتُهُ هَذَا يَوْمَ وَاللَّهِ كَثُرَ وَاتِرُهُ وَقَلَّ نَاصِرُهُ ثُمَّ حَمَلَ صَ الْعُلَامَ عَلَى صَدْرِهِ حَتَّى أَلْقَاهُ بَيْنَ الْقَتْلَى مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ. بعد فرمود: «بر عمویت ناگوار است از این که او را بخوانی و او جوابت نگوید یا پاسخت را بدهد لیکن سودی برایت نداشته باشد: به خدا که این روزی است که دشمن او زیاد و یاور او اندک است». بعد نوجوان را به سینه اش گرفته و حملش نموده در میان شهدای اهل بیت قرار داد.

[شهادت علی اصغر علیه السلام]

قَالَ وَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ عَ مَصَارِعَ فَتْيَانِهِ وَأَحْبَتِهِ عَزَمَ عَلَى لِقَاءِ الْقَوْمِ بِمُهِجَتِهِ وَنَادَى هَلْ مِنْ ذَابٍ يَذْبُ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ ص هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فَبَيْنَا هَلْ مِنْ مُعِيبٍ يَرْجُو اللَّهَ بِإِعَانَتِنَا هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا. گوید: چون حسین علیه السلام قتلگاه جوانان و یارانش را نگریست، برای جنگ با دشمن با نفس نفیس خود عزیمت فرمود، و ندا در داد: «آیا مدافعی هست که از حرم رسول الله دفاع کند؟ آیا خداشناسی هست که در حق ما هراس خدا را در پیش گیرد؟ آیا فریادرسی هست که به امید رحمت خدا به فریاد ما برسد؟ آیا یآوری هست که به امید آنچه در نزد خداست ما را یاری رساند؟».

فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النِّسَاءِ بِالْعَوِيلِ فَتَقَدَّمَ إِلَى الْخِيَمَةِ وَقَالَ لَزَيْنَبَ نَاوِلِينِي وَلَدِي الصَّغِيرَ حَتَّى أُودِعَهُ فَأَخَذَهُ وَأَوْمَأَ إِلَيْهِ لِيَقْبَلَهُ فَرَمَاهُ حَرْمَلَةً بَنُ الْكَاهِلِ الْأَسَدِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِسَهْمٍ فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ فَذَبَحَهُ. در این وقت ناله زنان بلند

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ

شد، و امام به باب خیمه آمد و فرمود: خواهرم زینب، بچه کوچک «۱» مرا بیاور تا با وی وداع گویم، امام او را گرفت تا ببوسد، حرملة بن کاهل «۲» تیری انداخت که آن گلوگاه کودک را سوراخ کرد،

فَقَالَ لَزَيْنَبَ خُذِيهِ ثُمَّ تَلَّقَى الدَّمَ بِكَفِّهِ فَلَمَّا امْتَلَأَتْ رَمَى بِالدَّمِ نَحْوَ السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ هَوِّنْ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعَيْنُ اللَّهِ . امام به زینب فرمود: او را بگیر. بعد خون صغیر را با دو کف دست بگیرت تا پر شدند و آن خون را بسوی آسمان پاشید و فرمود: «چه آسان است آنچه در محضر خدا بر من وارد می آید!».

قَالَ الْبَاقِرُ فَلَمْ يَسْقُطْ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ إِلَى الْأَرْضِ. امام باقر علیه السلام می فرماید: از آن خون قطره ای به زمین فرود نیامد.

از طرق دیگر روایت شده که آن به عقل نزدیکتر است، چه زمان و حال زمان تودیع با کودک نبود زیرا امام به حرب و جنگ اشتغال داشته، و همانا زینب خواهر امام علیه السلام کودک را آورد و گفت: این طفل تو سه روز است که آب نیاشامیده، برایش آبی طلب کن. امام علیه السلام کودک را بر روی دست گرفت و فرمود: «ای قوم! شیعیان و اهل بیتم را کشتید و فقط این طفل باقی مانده که از عطش بخود می پیچد، او را با شربتی از آب سقایت کنید». در بین سخنان امام مردی از دشمن تیری انداخت که کودک را گلو برید، و امام آنان را نفرینی کرد آن گونه که به دست مختار و دیگران گرفتار آمدند. (توضیح: این قسمت دوم در لهوف نیست مترجم خود آن را از منابع دیگر نقل کرده است)

[شهادت أبا الفضل العباس علیه السلام]

قَالَ الرَّأَوِيُّ وَاشْتَدَّ الْعَطَشُ بِالْحُسَيْنِ عَ فَرَكِبَ الْمُسَنَّةَ يُرِيدُ الْفُرَاتَ وَالْعَبَّاسُ أَخُوهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَأَغْتَرَضَهُ خَيْلُ ابْنِ سَعْدٍ فَرَمَى رَجُلٌ مِنْ بَنِي دَارِمٍ الْحُسَيْنَ عَ بِسَهْمٍ فَأَثْبَتَهُ فِي حَنَكِهِ الشَّرِيفِ فَانْتَرَعَ ص - وَبَسَطَ يَدَيْهِ تَحْتَ حَنَكِهِ حَتَّى امْتَلَأَتْ رَاحَتَاهُ مِنَ الدَّمِ ثُمَّ رَمَى بِهِ وَقَالَ:

راوی گوید: تشنگی بر حسین علیه السلام سخت شد، و بر مرکب مسنات نشسته و اراده فرات را نمود و این در حالی بود که برادرش عباس در پیش رویش، قرار داشت. لشکر عمر بن سعد متعرض آنان شدند، مردی از بنی دارم تیری به سوی حسین علیه السلام گشود که به زیر زنج امام اصابت کرد، امام تیر را کشید و دست زیر زنج گرفت تا دو کف دست از خون آکنده شد و آن را پرتاب کرد و گفت: اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ مَا يُفْعَلُ بِابْنِ بَنْتِ نَبِيِّكَ . خداوندا حقا از آنچه به فرزند دختر پیامبر شده و می شود نزدت شکایت دارم».

ثُمَّ اقْتَطَعُوا الْعَبَّاسَ عَنْهُ وَ أَحَاطُوا بِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ حَتَّى قَتَلُوهُ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَ لِقَتْلِهِ بُكَاءً شَدِيداً . بعد عباس را از حسین علیه السلام جدا کردند و او را احاطه نمودند تا آن که وی را شهید نمودند. حسین علیه السلام در مرگ برادر بشدت گریست وَ فِي ذَلِكَ يَقُولُ الشَّاعِرُ وَ شَاعِرٌ فِي بَنِي بَنْتِ نَبِيِّكَ:

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

أَحَقُّ النَّاسِ أَنْ يُبْكِيَ عَلَيْهِ فَتَى أَبْكَى الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلَاءِ

سزاوارترین مردم به این که برادر گریسته شود جوانمردی است که (شهادتش) حسین را به گریه آورد

أَخُوهُ وَابْنُ وَالِدِهِ عَلِيٌّ أَبُو الْفَضْلِ الْمُضَرَّجُ بِالْدمَاءِ

برادرش و پسر پدرش علی، ابو الفضلی که با خونس سرخ رو گردید

وَمَنْ وَاسَاهُ لَا يَثْنِيهِ شَيْءٌ وَجَادَ لَهُ عَلَى عَطَشٍ بِمَاءِ

او که با حسین مساوات و مواسات کرد حتی در تشنگی با او مواسات کرد

[نبرد امام علیه السلام با سپاه دشمن]

قَالَ الرَّأْوِي: ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ دَعَا النَّاسَ إِلَى الْبِرَازِ فَلَمْ يَزَلْ يُقْتَلُ كُلُّ مَنْ بَرَزَ إِلَيْهِ حَتَّى قَتَلَ مَقْتَلَةً عَظِيمَةً وَهُوَ فِي ذَلِكَ يَقُولُ. رَأْوِي گويد: و آنگاه حسين عليه السلام، دشمن را به مبارزه فرا خواند، و همواره هر کس که به مبارزت با حضرتش قدم پيش می‌نهاد به دست او راهی جهنم می‌گردید تا آن جا که کشتار عظیمی بنمود و در همان حال می‌فرمود:

الْقَتْلُ أَوْلَى مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ وَالْعَارُ أَوْلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ

شهادت از پذیرش ننگ اولی، و ننگ از ورود در آتش اولی است

قَالَ بَعْضُ الرُّوَاهِ فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مَكْثُورًا قَطُّ قَدْ قُتِلَ وَلَدُهُ وَأَهْلُ بَيْتِهِ وَأَصْحَابُهُ أَرْبَطَ جَأْشًا مِنْهُ وَإِنْ كَانَتْ الرِّجَالُ لَتَشْدُّ عَلَيْهِ فَيَشْدُّ عَلَيْهَا بِسَيْفِهِ فَيَنْكَشِفُ عَنْهُ انْكَشَافَ الْمِعْزَى إِذَا شَدَّ فِيهِ الذُّبُّ وَلَقَدْ كَانَ يَحْمِلُ فِيهِمْ وَلَقَدْ تَكَمَّلُوا ثَلَاثِينَ أَلْفًا فَيَهْزَمُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ كَانَتْهُمْ الْجَرَادُ الْمُتَنَشِّرُ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى مَرْكَزِهِ وَهُوَ يَقُولُ. یکی از راویان گوید: به خدا سوگند ندیدم مردی را که فرزندان و اهل بیت و یارانش کشته شده بار این همه دردها و رنجها را به دوش کشیده مع الوصف این گونه دلیرانه در صحنه نبرد ابراز شجاعت و رشادت کند تا آن جا که دشمن هم پشت هم به صورت گروهی به جنابش یورش برده حضرت با شمشیرش به آنان حمله‌ور شده دشمنان چون گله بز در برخورد با گرگ می‌گریختند، حضرت گاه به صفوف فشرده سی هزار نفری دشمن حمله می‌کرد و آنان را به هزیمت می‌برد و دشمن چون ملخ پراکنده می‌شدند و امام به مکانش بازگشته می‌فرمود: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

قَالَ الرَّأْوِي وَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُهُمْ حَتَّى حَالُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَحْلِهِ. رَأْوِي گويد: امام عليه السلام پیوسته می‌جنگید تا آن که دشمن بین او و حرم او حائل شد.

فَصَاحَ وَيْلَكُمْ يَا شِيعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أحرَاراً فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ وَارْجِعُوا إِلَى أَحْسَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَرَبًا كَمَا تَزْعُمُونَ قَالَ: امام بانگ بر آنان زد و فرمود: وای بر شما، ای دنباله روان آل ابی سفیان، اگر برایتان دین نبوده و از معاد و قیامت پروایی ندارید، پس در این دنیا آزاده باشید، و اگر آنچنان گمان دارید که عربید به احساب و نژادتان باز گردید.

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ

فَنَادَاهُ شِمْرٌ لَعَنَهُ اللَّهُ مَا تَقُولُ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ . شمر ندا در داد که ای فرزند فاطمه چه می گویی؟
فَقَالَ إِنِّي أَقُولُ أَقَاتِلُكُمْ وَتَقَاتِلُونَنِي وَالنِّسَاءَ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ فَاْمُنَعُوا عُنَاتِكُمْ وَجَهَّالِكُمْ وَطُعَاتِكُمْ مِنَ التَّعَرُّضِ
لِحَرَمِي مَا دُمْتُ حَيًّا - فرمود: «سخنم این است که، من با شما می جنگم و شما با من، و بر زنان گناهی نیست،
پس این سرکشان و طاغیان و نادانان خود را از تعرض به حرم من تا من زنده هستم باز دارید».

فَقَالَ شِمْرٌ لَعَنَهُ اللَّهُ لَكَ ذَلِكَ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ فَقَصَدُوهُ بِالْحَرْبِ فَجَعَلَ يَحْمِلُ عَلَيْهِمْ وَيَحْمِلُونَ عَلَيْهِ وَهُوَ فِي ذَلِكَ
يَطْلُبُ شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ فَلَا يُجِدِي حَتَّى أَصَابَهُ اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ جِرَاحَةً . شمر گفت: این حق تو است. دشمنان شروع به
حمله به امام علیه السلام نموده، حضرتش حملات خود را از سر گرفت و او با این وصف شرب آبی را می جست
و نمی یافت، تا آن که هفتاد و دو جراحت یافت.

فَوَقَفَ يَسْتَرْحِیْ سَاعَةً وَقَدْ ضَعُفَ عَنِ الْقِتَالِ فَبَيْنَا هُوَ وَاَقِفٌ إِذْ أَتَاهُ حَجَرٌ فَوَقَعَ عَلَى جَبْهَتِهِ فَأَخَذَ الثَّوْبَ لِيَمْسَحَ الدَّمَ
عَنْ جَبْهَتِهِ فَأَتَاهُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ لَهُ ثَلَاثُ شُعَبٍ فَوَقَعَ عَلَى قَلْبِهِ . فَقَالَ ع -

امام علیه السلام، لحظه ای برای استراحت توقف فرمود و در حالی که ضعف از جنگ بر وی عارض گردیده بود،
در همان حال سنگی از دشمن آمد و به پیشانی حضرت اصابت نمود، امام علیه السلام پیراهن را بالا زد تا خون
پیشانی را باز دارد که تیری سه شاخه و زهر آلود بیامد و بر قلب مقدس امام نشست، امام علیه السلام فرمود:
بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ

ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ - وَقَالَ إِلَهِي أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ ابْنُ بِنْتِ نَبِيٍّ غَيْرُهُ . و
آنگاه سر به آسمان برداشت و گفت: «خداوندا تو می دانی که اینان مردی را می کشند که بر گستره زمین جز او
فرزند دختر پیامبر نیست».

ثُمَّ أَخَذَ السَّهْمَ فَأَخْرَجَهُ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهِ فَانْبَعَثَ الدَّمُ كَأَنَّهُ مِيزَابٌ فَضَعُفَ عَنِ الْقِتَالِ وَ وَقَفَ فَكُلَّمَا أَتَاهُ رَجُلٌ أَنْصَرَفَ
عَنْهُ كَرَاهَةً أَنْ يُلْقَى اللَّهُ بِدَمِهِ حَتَّى جَاءَهُ رَجُلٌ مِنْ كِنْدَةَ يُقَالُ لَهُ مَالِكُ بْنُ الْيُسْرِ فَشَتَمَ الْحُسَيْنَ ع وَ ضَرَبَهُ عَلَى رَأْسِهِ
الشَّرِيفِ بِالسَّيْفِ فَقَطَعَ الْبُرْنُسَ وَ وَصَلَ السَّيْفُ إِلَى رَأْسِهِ فَأَمْتَلَأَ الْبُرْنُسُ دَمًا . سپس تیر را از پشت سر بر آورده و
خون چون ناودان فوران کرد، و توان جنگ از امام می رفت. حضرت بایستاد، هر مردی از دشمن که نزد امام
می آمد بازمی گشت که مبادا خدای را با شرکت در خون امام ملاقات کند. تا آن که مردی از کنده به نام مالک بن
نسر، لعنه الله علیه آمد و به حسین علیه السلام ناسزا گفت و با شمشیر بر سر مبارکش زد که کله خود را برید و به
سر مبارک رسید و کله خود آکنده از خون شد.

قَالَ الرَّأْوِي: فَاسْتَدْعَى الْحُسَيْنُ ع بِخِرْقَةٍ فَشَدَّ بِهَا رَأْسَهُ وَ اسْتَدْعَى بِقَلَنْسُوَةٍ فَلَبِسَهَا وَ اعْتَمَ فَلَبِثُوا هُنَيْئَةً ثُمَّ عَادُوا إِلَيْهِ
وَ أَحَاطُوا بِهِ . راوی گوید: حسین علیه السلام خرقة ای بخواست و سر را با آن بست و قلنسوه ای که بر سر نهاد و

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

بر آن عمامه بست. مدتی اندک دشمنان درنگ کرده به سوی امام علیه السلام بازگشته و احاطه‌اش نمودند. فَخَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع وَهُوَ غُلَامٌ لَمْ يَرَاهِقْ مِنْ عِنْدِ النِّسَاءِ يَشْتَدُّ حَتَّى وَقَفَ إِلَى جَنْبِ الْحُسَيْنِ ع . در این وقت عبد الله بن حسن بن علی علیهما السلام که نوجوانی نوحاسته بود و هنوز موی بر صورتش ندیده بود از نزد زنان بیرون آمد و با شتاب خود را به کنار حسین علیه السلام رسانید،

فَلَحِقَتْهُ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ ع لِتَحْسِبَهُ فَأَبَى وَامْتَنَعَ امْتِنَاعاً شَدِيداً فَقَالَ لَا وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُ عَمِّي فَأَهْوَى بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ وَ قِيلَ حَرْمَلَةُ بْنُ كَاهِلٍ إِلَى الْحُسَيْنِ ع بِالسَّيْفِ فَقَالَ لَهُ الْغُلَامُ وَيْلَكَ يَا ابْنَ الْخَبِيثَةِ أَتَقْتُلُ عَمِّي. زینب دختر علی علیه السلام خود را به وی رسانیده تا او را باز دارد، عبد الله بشدت امتناع ورزید و گفت: به خدا سوگند از عمویم جدا نگردم. بحر بن کعب - یا حرملة بن کاهل - با شمشیر قصد حسین علیه السلام نمود، نوجوان گفت: وای بر تو ای خبیث‌زاده آیا عمویم را می‌کشی؟

فَضْرَبَهُ بِالسَّيْفِ فَاتَّقَاهَا الْغُلَامُ بِيَدِهِ فَأَطْنَهَا إِلَى الْجِدْلِ فَإِذَا هِيَ مُعَلَّقَةٌ فَنَادَى الْغُلَامُ يَا أُمَّاهُ. شمشیر که بر امام فرود می‌آمد، عبد الله دست بالا برد تا سپر جان عمو کند، شمشیر دست عبد الله را تا پوست برید و دست آویزان شد، نوجوان فریاد وا عمامه کشید. فَأَخَذَهُ الْحُسَيْنُ ع وَضَمَّهُ إِلَيْهِ وَقَالَ يَا ابْنَ أَخِي اصْبِرْ عَلَى مَا نَزَلَ بِكَ وَاحْتَسِبْ فِي ذَلِكَ الْخَيْرَ فَإِنَّ اللَّهَ يُلْحِقُكَ بِآبَائِكَ الصَّالِحِينَ. حسین علیه السلام برادرزاده را گرفته و به آغوشش کشیده فرمود: «برادرزاده‌ام، بر آنچه بر تو گذشت صابر باش و خیرش بدان، زیرا خدا تو را به آبای صالحت ملحق فرماید». (۱) قَالَ فَرَمَاهُ حَرْمَلَةُ بْنُ كَاهِلٍ بِسَهْمٍ فَذَبَحَهُ وَهُوَ فِي حَجَرٍ عَمَّهُ الْحُسَيْنِ ع. حرملة بن کاهل تیری به سوی عبد الله گشود و وی را در دامن عمویش به شهادت رسانید.

ثُمَّ إِنَّ شِمْرَ بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ حَمَلَ عَلَى فَسْطَاطِ الْحُسَيْنِ فَطَعَنَهُ بِالرُّمْحِ ثُمَّ قَالَ عَلَى النَّارِ أُحْرِقْهُ عَلَى مَنْ فِيهِ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ ع يَا ابْنَ ذِي الْجَوْشَنِ أَنْتَ الدَّاعِي بِالنَّارِ لِتُحْرِقَ عَلَى أَهْلِي أُحْرِقَكَ اللَّهُ بِالنَّارِ وَجَاءَ شَبْتُ فَوَبَّخَهُ فَاسْتَحْيَا وَانْصَرَفَ. پس از آن شمر بن ذی الجوشن به خیمه‌های حسین علیه السلام حمله کرد و گفت: آتش به من دهید تا خیمه‌ها را با هر کس که در آن است به آتش کشم. حسین علیه السلام فرمود: «فرزند ذی الجوشن! تو آتش را خواستی تا اهل را آتش زنی، خدا تو را در آتش بسوزاند». شبت آمد و امام او را نکوهید و او شرمند بازگشت. قَالَ الرَّأْوِي: وَقَالَ الْحُسَيْنُ ع ابْغُوا لِي ثَوْبًا لَا يُرْغَبُ فِيهِ أَجْعَلُهُ تَحْتَ ثِيَابِي لِئَلَّا أُجْرَدَ مِنْهُ رَأَوِي گوید: حسین علیه السلام فرمود: «پیراهن کهنه‌ای به من دهید تا زیر لباسم پوشیده مرا از آن برهنه نکنند». فَأَتَى بَتْنَانَ فَقَالَ لَا ذَاكَ لِبَاسٌ مَنْ ضَرَبَتْ عَلَيْهِ الدَّلَّةُ پیراهن تنگی آورده شد، فرمود: «این نه، زیرا این لباس اهل ذلت است».

فَأَخَذَ ثَوْبًا خَلَقًا فَخَرَقَهُ وَجَعَلَهُ تَحْتَ ثِيَابِهِ فَلَمَّا قُتِلَ ع جَرَدُوهُ مِنْهُ. بعد پیراهن کهنه‌ای را بگرفت و پاره‌اش کرد و زیر لباسش پوشید و بعد از شهادت وی را از آن هم برهنه کردند و بردند.

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ

ثُمَّ اسْتَدْعَى الْحُسَيْنُ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ مِنْ حَبْرَةٍ فَفَرَزَهَا وَلَبِسَهَا وَانَّمَا فَرَزَهَا لِنَلَا يُسَلِّبَهَا فَلَمَّا قُتِلَ عِيسَى سَلَبَهَا بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ لَعْنَةُ اللَّهِ وَتَرَكَ الْحُسَيْنُ صَ مُجْرَدًا فَكَانَتْ يَدَا بَحْرٍ بَعْدَ ذَلِكَ تَبْسَانٍ فِي الصَّيْفِ كَأَنَّهُمَا عُودَانِ يَابِسَانِ وَتَتَرَطَّبَانِ فِي الشِّتَاءِ فَتَنْضَحَانِ دَمًا وَقِيحًا إِلَى أَنْ أَهْلَكَهُ اللَّهُ تَعَالَى. بعد امام علیه السلام شلواری حبری بخواست و آن را جدا جدا و تقطیع نموده و پوشید، و بدین ترتیب آن را از حیّز انتفاع بیرون کرد و سوراخش نمود تا از بدنش نریايند، ولی بعد از شهادتش بحر بن کعب آن را ربود و حسین علیه السلام را برهنه گذارد. (۱) بعد از عاشورا، دو دست بحر بن کعب در تابستانها چون دو تکه چوب خشک، خشک شده و در زمستانها در حالی که دو دست او مرطوب بود از آن چرک و خون جاری می گردید تا آن که خدا هلاکش فرمود.

قَالَ وَلَمَّا أَتَيْنَا الْحُسَيْنَ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ صَالِحُ بْنُ وَهْبٍ الْمُرِّيُّ عَلَى خَاصِرَتِهِ طَعْنَةً فَسَقَطَ الْحُسَيْنُ عِيسَى عَنْ فَرَسِهِ إِلَى الْأَرْضِ عَلَى خَدِّهِ الْأَيْمَنِ وَهُوَ يَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ قَامَ ص. چون جراحات زیاد بر حسین علیه السلام وارد گردیده و چون خاریشت «۱» باقی ماند، ملعونی خبیث به نام صالح بن وهب المزنی لعنة الله علیه، ضربتی سخت با نیزه بر تهیگاه امام زد که حسین علیه السلام از آن ضربت از روی اسب بر گونه راست بر زمین فرود آمد «۲» بعد برخاست، صلوات الله علیه.

قَالَ الرَّأَوِيُّ: وَخَرَجَتْ زَيْنَبُ مِنْ بَابِ الْفُسْطَاطِ وَهِيَ تُنَادِي وَآخَاهُ وَآبَاءَهُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ لَيْتَ السَّمَاءِ أَطْبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ وَلَيْتَ الْجِبَالِ تَدْكُذَكْتَ عَلَى السَّهْلِ. راوی گوید: زینب علیها السلام از در خیمه بدر آمد و ندا می کرد: وای برادرم، وای سیدم، وای اهل بیتم، کاشکی آسمان بر زمین فرود آمده، وای کاش کوهها در بستر هامون فرو پاشیدی.

قَالَ وَصَاحَ شِمْرٌ بِأَصْحَابِهِ مَا تَنْتَظِرُونَ بِالرَّجُلِ قَالَ وَحَمَلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ شِمْرٌ بِهِ لَشْكْرٌ بَانِكٌ زِدَ: در باره این مرد به انتظار چه هستید؟ بعد از هر سوی به امام حمله کردند.

فَضْرَبَهُ زُرْعَةُ بْنُ شَرِيكٍ عَلَى كَتِفِهِ الْأَيْسَرِ وَضْرَبَ الْحُسَيْنُ عِيسَى زُرْعَةَ فَصَرَعَهُ وَضْرَبَهُ آخَرُ عَلَى عَاتِقِهِ الْمُقَدَّسِ بِالسَّيْفِ ضَرْبَةً كَبَا عِيسَى لَوْجَهُ وَكَانَ قَدْ أَغْيَا وَجَعَلَ يَنْوُءُ وَيَكْبُ فَطَعْنَهُ زُرْعَةُ بْنُ شَرِيكٍ - لعنة الله عليه - ضربه ای بر کتف چپ امام زد، امام نیز ضربه ای بر او وارد کرد که هلاک شد. دیگری با شمشیر ضربه ای بر دوش امام وارد آورد که امام به چهره بر زمین افتاد و بعد از این ضربت به زحمت می نشست و بر روی زمین افتاد و خیزان می رفت.

سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ النَّخَعِيُّ فِي تَرْقُوتِهِ ثُمَّ انْتَزَعَ الرُّمْحَ فَطَعْنَهُ فِي بَوَانِي صَدْرِهِ ثُمَّ رَمَاهُ سِنَانٌ أَيْضًا بِسَهْمٍ فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ فَسَقَطَ عِيسَى وَجَلَسَ قَاعِدًا فَانْزَعَ السَّهْمَ مِنْ نَحْرِهِ وَقَرَنَ كَفَّيْهِ جَمِيعًا فَكَلَّمَا امْتَلَأَا مِنْ دِمَائِهِ خَضَبَ بِهِمَا رَأْسَهُ وَلِحْيَتَهُ وَهُوَ يَقُولُ هَكَذَا أَلْقَى اللَّهُ مُحْضَبًا بِدَمِي مَغْضُوبًا عَلَى حَقِّي. سنان بن انس «۳» نخعی، لعنة الله علیه، با نیزه، به

گودی گلوگاه امام زد و بعد نیزه را در آورده و در قفسه سینه امام فرو برد. (۱) و باز سنان تیری انداخت که در گلوگاه امام نشست، امام سقوط کرد و بعد نشست و تیر را از گلولی مبارکش کشید. اما هر دو کف دست را زیر گلو گرفت و چون پر می شد با آن سر و محاسن مبارک را خضاب می نمود و می فرمود: این گونه با خضاب به خونم و حق مغصوبم به دیدار پروردگارم می روم».

فَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لِرَجُلٍ عَنْ يَمِينِهِ انْزِلْ وَيَحْكُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَ فَارِحُهُ قَالَ فَبَدَرَ إِلَيْهِ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بِهِ مِرْدَى كَهِدَرِ
جَانِبِ رَأْسِهِ بُوْدَ كَقْتِ: وَآى بِرِ تَو فِرُوْدِ آى وَ حَسِيْنِ رَا رَاحَتِ كُنْ.

خَوْلَىٰ بُنْ يَزِيدَ الْأَصْبَحَىٰ لِيَحْتَزَّ رَأْسَهُ فَأُرْعِدَ فَنَزَلَ إِلَيْهِ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ النَّخَعِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ فَضَرَبَهُ بِالسَّيْفِ فِي حَلْقِهِ الشَّرِيفِ وَهُوَ يَقُولُ وَاللَّهِ إِنِّي لَأَجْتَزُّ رَأْسَكَ وَاعْلَمْ أَنَّكَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ صَ وَخَيْرُ النَّاسِ أَبَاً وَأُمًّا ثُمَّ اجْتَزَّ رَأْسَهُ الْمُقَدَّسَ الْمُعَظَّمَ

خولی بن یزید اصبحی پیش تاخت تا سرش را قطع نماید به ریشه افتاد. سنان بن انس لعنة الله علیه فرود آمد و شمشیری به حلق مبارک زد در حالی که می گفت: به خدا من سرت را جدا می کنم با آن که می دانم تو فرزند رسول خدایی و بهترین مردم از نظر پدر و مادری، بعد سر شریف حضرت را برید صلی الله علیه و آله.

وَفِي ذَلِكَ يَقُولُ الشَّاعِرُ: در این باره شاعر گوید:

فَأَيُّ رَزِيَّةٍ عَدَلْتُ حُسَيْنًا غَدَاةً تُبِيرُهُ كَفًّا سِنَانِ

کدام مصیبت همسنگ مصیبت حسین است، در آن روز که سنان سر مطهرش را جدا کرد

وَرَوَى أَبُو طَاهِرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ التَّرْسِيُّ فِي كِتَابِ مَعَالِمِ الدِّينِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ عَ مَا كَانَ ضَجَّتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللَّهِ بِالْبُكَاءِ وَقَالَتْ يَا رَبُّ هَذَا الْحُسَيْنُ صَفِيكَ وَابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكَ قَالَ فَأَقَامَ اللَّهُ ظِلَّ الْقَائِمِ عَ وَقَالَ بِهِذَا أُنْتَقِمُ لَهُذَا . ابو طاهر محمد بن حسين برسی در کتاب معالم الدین خود از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: بعد از شهادت حسین علیه السلام، فرشتگان به ضجه آمده و عرض کردند: پروردگارا! این برگزیده تو حسین و فرزند برگزیده است و فرزند دختر پیامبرتوست. در پاسخ ملائک، خداوند سایه مبارک قائم (آل محمد) را برافراشت و فرمود: با دست این انتقام حسین را می گیرم.

وَرُويَ أَنْ سِنَانًا هَذَا أَخَذَهُ الْمُخْتَارُ فَقَطَعَ أَتَامِلَهُ أَتْمَلَةً أَتْمَلَةً ثُمَّ قَطَعَ يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ وَأَعْلَى لَهُ قِدْرًا فِيهَا زَيْتٌ وَرَمَاهُ فِيهَا وَهُوَ يَضْطَرِبُ رَوَايَتِ شَدَّة: این سنان را مختار دستگیر کرده و انگشتانش را تک تک و دانه دانه جدا کرد و بعد پاها و دستهایش را بریده، و دیگ بزرگ روغن را برای او به جوش آورد و وی را در میان روغن جوشان افکند و او جنب و جوش کرد تا به جهنم واصل شد.

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ

قَالَ الرَّأَوِي فَأَرْفَعَتْ فِي السَّمَاءِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ غُبْرَةً شَدِيدَةً سَوْدَاءَ مُظْلِمَةٍ فِيهَا رِيحٌ حَمْرَاءُ لَا تُرَى فِيهَا عَيْنٌ وَلَا أَثَرٌ حَتَّى ظَنَّ الْقَوْمُ أَنَّ الْعَذَابَ قَدْ جَاءَهُمْ فَلَبِثُوا كَذَلِكَ سَاعَةً ثُمَّ انْجَلَتْ عَنْهُمْ. راوی گوید: بعد از شهادت امام صلوات الله علیه، غباری شدید و سیاه و تار با بادی سرخ در آسمان برخاست که هیچ چیز قابل دید و رؤیت نبود، تا آن جا که مردم خیال کردند عذاب بر آنان فرود آمده است، ساعتی درنگ کردند، آن گاه برطرف شد.

وَرَوَى هِلَالُ بْنُ نَافِعٍ قَالَ إِنِّي كُنْتُ وَاقِفًا مَعَ أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ إِذْ صَرَخَ صَارِخٌ أَبْشِرْ أَيُّهَا الْأَمِيرُ فَهَذَا شِمْرٌ قَتَلَ الْحُسَيْنَ قَالَ فَخَرَجْتُ بَيْنَ الصَّغِيرَيْنِ فَوَقَفْتُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَيَجُودُ بِنَفْسِهِ فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ قَتِيلًا مُضْمَخًا بِدَمِهِ أَحْسَنَ مِنْهُ وَلَا أَنْوَرَ وَجْهًا وَلَقَدْ شَغَلَنِي نُورٌ وَجْهِهِ وَجَمَالُ هَيْئَتِهِ عَنِ الْفِكْرَةِ فِي قَتْلِهِ. هلال بن نافع گوید: با لشکر عمر بن سعد بودم که کسی فریاد زد: مژده ای امیر، این شمر است که حسین را کشت. می گوید: من از دو صف جدا شده کنار حسین علیه السلام ایستادم، آن حضرت در حال تسلیم جان بود، به خدا سوگند که من کشته خون آلودی را ندیدم که زیباتر از وی یا چهره‌ای نورانی‌تر از او داشته باشد، که نور رویش و جمال و زیبایی وی مرا از اندیشه در امر قتلش باز داشته بود.

فَاسْتَسْقَى فِي تِلْكَ الْحَالِ مَاءً فَسَمِعْتُ رَجُلًا يَقُولُ وَاللَّهِ لَا تَذُوقُ الْمَاءَ حَتَّى تَرِدَ الْحَامِيَةَ فَتَشْرَبَ مِنْ حَمِيمِهَا فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ يَا وَيْلَكَ أَنَا لَا أَرُدُّ الْحَامِيَةَ وَلَا أَشْرَبُ مِنْ حَمِيمِهَا. در همان حال آب می خواست، شنیدم یکی بدو گفت: به خدا که از آب نمی چشی تا در جهنم از حمیم آن بجشی.

حسین علیه السلام فرمود: بَلْ أَرُدُّ عَلَى جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ ص وَأَسْكُنُ مَعَهُ فِي دَارِهِ فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ وَأَشْرَبُ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَشْكُو إِلَيْهِ مَا ارْتَكَبْتُمْ مِنِّي وَفَعَلْتُمْ بِي، «نه، بلکه بر جدّم رسول الله صلی الله علیه و آله وارد می شوم و با او در خانه‌اش مأوی گزیده در جایگاه صدق در نزد سلطانی مقتدر، و از آب غیر متغیر آشامیده، و از جنایاتتان نزد او شکایت می برم».

قَالَ فَغَضِبُوا بِاجْمَعِهِمْ حَتَّى كَانَ اللَّهُ لَمْ يَجْعَلْ فِي قَلْبِ أَحَدٍ مِنْهُمْ مِنَ الرَّحْمَةِ شَيْئًا فَاجْتَرَوْا رَأْسَهُ وَإِنَّهُ لَيَكَلِّمُهُمْ فَتَعَجَّبْتُ مِنْ قِلَّةِ رَحْمَتِهِمْ وَقُلْتُ وَاللَّهِ لَا أَجَامِعُكُمْ عَلَى أَمْرٍ أَبَدًا. گوید: همگان چنان به خشم آمدند که گویا خدا ذره‌ای رحم را در دل فردی از آنان قرار نداده، در حالی که حضرت امام علیه السلام با آنان سخن می فرمود، سر مظهرش را جدا نمودند، و من از این همه بی رحمی و سنگدلی به شگفت آمده گفتم: به خدا در هیچ امری با شما اجتماع نمی کنم.

قَالَ ثُمَّ أَقْبَلُوا عَلَى سَلْبِ الْحُسَيْنِ فَأَخَذَ قَمِيصَهُ إِسْحَاقُ بْنُ حُوَيَّةَ الْحَضْرَمِيُّ فَلَبِسَهُ فَصَارَ أَبْرَصَ وَامْتَعْطَ شَعْرُهُ.

بعد برای غارت سلب لباس امام حسین علیه السلام روی آورده پیراهنش را اسحاق بن حویه «۱» حصرمی لعه الله علیه ربوده و پوشید و به بیماری برص «پسی» مبتلا گردیده و مویش بریخت. وَرَوَى أَنَّهُ وَجِدَ فِي قَمِيصِهِ

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

مِائَةٌ وَبِضْعَ عَشْرَةَ مَا بَيْنَ رَمِيَّةٍ وَطَعْنَةٍ سَهْمٍ وَضَرْبَةٍ. در روایت آمده: در پیراهن امام علیه السلام صد و ده و اندی اثر تیر و نیزه و شمشیر بود.

وَقَالَ الصَّادِقُ ع وَجِدَ بِالْحُسَيْنِ ع ثَلَاثُ وَ ثَلَاثُونَ طَعْنَةً - وَ أَرْبَعُ وَ ثَلَاثُونَ ضَرْبَةً. امام صادق علیه السلام فرماید: بر بدن مبارک حسین علیه السلام اثر سی و سه نیزه و سی و چهار شمشیر بود.

وَأَخَذَ سَرَاوِيلَهُ بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ التَّمِيمِيُّ لَعْنَهُ اللَّهُ تَعَالَى فَرَوَى أَنَّهُ صَارَ زَمِنًا مُقْعَدًا مِنْ رَجُلَيْهِ شَلْوَارِ امام علیه السلام را بحر بن کعب تیممی لعنه الله علیه ربود. در روایت آمده که او نیز زمین گیر و از دو پا فلج گردید.

وَأَخَذَ عِمَامَتَهُ أَحْنَسُ بْنُ مَرْتَدٍ بْنُ عُلْقَمَةَ الْحَضْرَمِيُّ وَقِيلَ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْأَوْدِيُّ لَعْنَهُمَا اللَّهُ فَأَعْتَمَّ بِهَا فَصَارَ مَعْتُوهاً وَأَخَذَ نَعْلَيْهِ الْأَسْوَدُ بْنُ خَالِدٍ لَعْنَهُ اللَّهُ. عمامه اش را اخنس بن مرتد بن علقمه حضرمی «۲» - یا جابر بن یزید اودی - به غارت برد و او نیز دیوانه شد. کفش امام را اسود بن خالد لعنه الله علیه در برد.

وَأَخَذَ خَاتَمَهُ بَجْدَلُ بْنُ سُلَيْمٍ الْكَلْبِيُّ وَقَطَعَ إصْبَعَهُ عَ مَعَ الْخَاتَمِ وَ هَذَا أَخَذَهُ الْمُخْتَارُ فَقَطَعَ يَدَيْهِ وَ رَجُلَيْهِ وَ تَرَكَهُ يَتَشَحَّطُ فِي دَمِهِ حَتَّى هَلَكَ اَنگِستری امام علیه السلام بجدل بن سلیم کلبی با قطع انگشت امام در ربود، که مختار چون او را بگرفت دو دست و دو پای بجدل را قطع کرده رهایش نمود تا در خون کنیفش دست و پا زده هلاک گردید.

وَأَخَذَ قَطِيفَةً لَهُ عَ كَانَتْ مِنْ خَزٍّ قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ وَأَخَذَ دِرْعَهُ الْبَتْرَاءَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فَلَمَّا قُتِلَ عُمَرُ وَ هَبَّهَا الْمُخْتَارُ لِأَبِي عَمْرَةَ قَاتِلِهِ. قطیفه امام را که از خز بود قیس بن اشعث لعنه الله علیه برپود. که مشهور به قیس قطیفه شد و زره کوتاه آن حضرت را عمر بن سعد لعنه الله علیه بگرفت، بعد از هلاکت عمر بن سعد، مختار آن را به ابی عمره قاتل ابن سعد بخشید.

وَأَخَذَ سَيْفَهُ جُمَيْعُ بْنُ الْخَلْقِ الْأَوْدِيُّ وَقِيلَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ يُقَالُ لَهُ أَسْوَدُ بْنُ حَنْظَلَةَ وَ فِي رِوَايَةٍ ابْنِ أَبِي سَعْدٍ أَنَّهُ أَخَذَ سَيْفَهُ الْفَلَّاسِ النَّهْشَلِيُّ. شمشیر امام علیه السلام را جمیع بن خلق اودی به یغما برد، نیز گفته شد: مردی از بنی تمیم به نام اسود بن حنظله لعنه الله علیه آن را غارت کرد. در روایت ابن سعد: شمشیر امام را فلافس نهسلی - قلافس - برپود.

وَزَادَ مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا أَنَّهُ وَقَعَ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى بِنْتِ حَبِيبِ بْنِ بُدَيْلٍ وَ هَذَا السَّيْفُ الْمُنْهَوْبُ الْمَشْهُورُ لَيْسَ بِذِي الْفَقَارِ فَإِنَّ ذَلِكَ كَانَ مَذْخُوراً وَ مَصُوناً مَعَ أَثْمَالِهِ مِنْ ذَخَائِرِ النُّبُوَّةِ وَ الْإِمَامَةِ وَ قَدْ نَقَلَ الرُّوَاهُ تَصَدِيقَ مَا قُلْنَاهُ وَ صُورَةً مَا حَكَيْنَاهُ. محمد بن زکریا «۳» اضافه می کند که: آن شمشیر بعدها بدست دختر حبیب بن بدیل افتاد، «۱» و این شمشیر به غارت رفته غیر از ذو الفقار است، زیرا ذو الفقار ذخیره شده با چیزهای دیگر از ذخائر نبوت و

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ

امامت مصون مانده، و راویان آنچه را حکایت کردیم عیناً تصدیق کرده‌اند. (۱) قَالَ الرَّأوی وَجَاءَتْ جَارِیَةٌ مِنْ نَاحِیَةِ خَیمِ الْحُسَینِ ع راوی گوید: جاریه و کنیزی از سوی خیمه‌های حسین علیه السلام می‌آمد. فَقَالَ لَهَا رَجُلٌ يَا أُمَّةَ اللَّهِ إِنَّ سَیِّدَکِ قُتِلَ قَالَتْ الْجَارِیَةُ فَاسْرَعْتُ إِلَى سَیِّدَتِی وَ أَنَا أَصِیْحُ فَقُمْنَ فِی وَجْهِی وَ صَحْنِ. مردی بدو گفت: ای اُمّة الله - کنیز خدا - آقایت به شهادت رسید. کنیزک گوید: با شتاب به سوی خانمها و خواتین برگشته صحیحه می‌زدم، مخدرات برخاسته و ناله سر دادند و صحیحه برداشتند.

[غارت خیام حرم و اسارت آل الرسول صلی الله علیه و آله]

قَالَ وَ تَسَاقَ الْقَوْمُ عَلَى نَهْبِ یَبُوتِ آلِ الرَّسُولِ وَ قَرَّةَ عَیْنِ الْبَتُولِ حَتَّى جَعَلُوا یَنْتَزِعُونَ مِلْحَفَةَ الْمَرْأَةِ عَلَى ظَهْرِهَا وَ خَرَجَ بَنَاتُ آلِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ حَرِیمُهُ یَتَسَاعَدْنَ عَلَى الْبُکَاءِ وَ یَتَدَبَّنَ لِفِرَاقِ الْحُمَاهِ وَ الْأَحْبَاءِ. گوید: دشمنان برای غارت خانه‌های آل الرسول و نور چشم زهراء بتول از یک دیگر پیشی گرفته به چپاول پرداختند تا آن جا که از دوش زن، پارچه و ملحفه را کردند و دختران رسول الله صلی الله علیه و آله و حریم او بیرون شده گریه سر داده برای فراق حامیان، و عزیزان ندبه و نوحه می‌نمودند.

وَ رَوَى حُمَیْدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ رَأَیْتُ امْرَأَةً مِنْ بَنَى بَکْرِ بْنِ وائِلٍ کَانَتْ مَعَ زَوْجِهَا فِی أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ فَلَمَّا رَأَتْ الْقَوْمَ قَدْ اقْتَحَمُوا عَلَى نِسَاءِ الْحُسَینِ ع وَ فُسْطَاطِیْهِمْ وَ هُمْ یَسْلُبُونَهُنَّ أَخَذَتْ سِیْفًا وَ أَقْبَلَتْ نَحْوَ الْفُسْطَاطِ وَ قَالَتْ يَا آلَ بَکْرِ بْنِ وائِلٍ أَسْلُبُ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ص لَا حُکْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَا لَثَارَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَأَخَذَهَا زَوْجُهَا وَ رَدَّهَا إِلَى رَحْلِهِ. حمید بن مسلم گوید: زنی از بنی بکر بن وائل که با شوهرش در سپاه عمر بن سعد بود چون دید که چگونه بر زنان حرم حسین علیه السلام در خیمه‌ها یورش برده تاراج می‌کنند، شمشیری بگرفته و به سوی خیمه‌ها شتافته، و فریاد کشید: ای آل بکر بن وائل آیا دختران رسول الله را غارت می‌کنید؟! حکم و حکومت جز برای خدا نیست، ای خونخواهان رسول الله، شوهرش او را گرفته و به جایش باز گردانید.

قَالَ الرَّأوی ثُمَّ أَخْرَجَ النِّسَاءَ مِنَ الْخِیمَةِ وَ أَشْعَلُوا فِيهَا النَّارَ فَخَرَجْنَ حَوَاسِرَ مُسَلَّاتٍ حَافِيَاتٍ بَاكِیَاتٍ يَمْشِينَ سَبَايَا فِي أَسْرِ الذَّلَّةِ وَ قُلْنَ بِحَقِّ اللَّهِ إِلَّا مَا مَرَرْتُمْ بِنَا عَلَى مَصْرَعِ الْحُسَینِ ع فَلَمَّا نَظَرَ النِّسَاءُ إِلَى الْقَتْلَى صَحْنٍ وَ ضَرْبِ وَجُوْهَهُنَّ. راوی گوید: سپس زنان را برهنه سر، غارت شده، با پای برهنه و در کسوت اسارت در آمده از خیمه‌ها بیرون رانده آتش در خیمه‌ها زدند. زنان می‌گفتند: به حق خدا ما را به قتلگاه برید، چون نظر زنان به کشتگان افتاد صحیحه کشیده بر چهره‌ها تپانچه نواختند.

قَالَ فَوَ اللَّهُ لَا أَنْسَى زَيْنَبَ بِنْتَ عَلِيٍّ ع تَنْدُبُ الْحُسَینِ ع وَ تُتَادِي بِصَوْتِ حَزَنِیْنَ وَ قَلْبِ کَثِیبٍ يَا مُحَمَّدَاهُ صَلَّی عَلَیْکَ مَلَائِکَةُ السَّمَاءِ هَذَا الْحُسَینُ مُرْمَلٌ بِالْدمَاءِ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ وَ بَنَاتُکَ سَبَايَا إِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكَى وَ إِلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَ إِلَى عَلِيٍّ الْمُتَرْضَى وَ إِلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَ إِلَى حَمْزَةَ سَیِّدِ الشُّهَدَاءِ گوید: به خدا سوگند، فراموش

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

نمی‌کنم زینب دخت علیّ علیه السلام را که بر حسین علیه السلام نوحه می‌کرد و با آوایی حزین و دلی دردمند ندا کرده می‌گفت: وا محمداه! خدای آسمان بر تو درود فرستاد، (۱) این حسین توست که عریان و خون آلود با اعضای قطعه قطعه بیفتاده، وای از این مصیبت، دختران تو اسیرند، شکایتها را به نزد خدا و نزد محمد مصطفی و نزد علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سید الشهداء می‌برم.

يَا مُحَمَّدَاهُ هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ تَسْنِي عَلَيْهِ الصَّبَا قَتِيلٌ أَوْلَادِ الْبَغَايَا وَحُزْنَاهُ وَكَرْبَاهُ الْيَوْمَ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ ص يَا أَصْحَابَ مُحَمَّدَاهُ هَؤُلَاءِ ذُرِّيَّةُ الْمُصْطَفَى يُسَاقُونَ سَوْقَ السَّبَايَا. وا محمداه! این حسین است که در این بیابان که باد صبا بر آن خاک پاشد کشته زنزادگان است، امان از این همه حزن و اندوه، و این همه سختی و بلا بر تو ای ابا عبد الله، گویا جدم رسول الله صلی الله علیه و آله امروز دنیا را ترک فرمود. ای اصحاب محمد، اینان ذریه مصطفی اند که چون اسیران برده شوند.

وَفِي رِوَايَةٍ يَا مُحَمَّدَاهُ بَنَاتُكَ سَبَايَا وَذُرِّيَّتُكَ مَقْتَلَةٌ تَسْنِي عَلَيْهِمُ رِيحُ الصَّبَا وَهَذَا حُسَيْنٌ مَجْرُوزُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ در روایات دیگر: وا محمداه! دخترانت اسیر و ذریه تو کشته شدگانی هستند که باد صبا بر پیکرهایشان خاک فرو پاشد، این حسین است که سر انورش از قفا بریده شده بی هیچ عمامه و ردا.

بَابِي مَنْ أَضْحَى عَسْكَرُهُ فِي يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ نَهْبًا بِأَبِي مَنْ فُسْطَاطُهُ مُقَطَّعُ الْعُرَى بِأَبِي مَنْ لَا غَائِبٌ فَيَرْتَجَى وَلَا جَرِيحٌ فَيَدَاوَى بِأَبِي مَنْ نَفْسِي لَهُ الْفِدَاءُ بِأَبِي الْمَهْمُومِ حَتَّى قَضَى بِأَبِي الْعَطْشَانِ حَتَّى مَضَى بِأَبِي مَنْ شَيْبَتُهُ تَقْطُرُ بِالْدمَاءِ بِأَبِي مَنْ جَدُّهُ مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفَى بِأَبِي مَنْ جَدُّهُ رَسُولُ إِلَهِ السَّمَاءِ بِأَبِي مَنْ هُوَ سَبِطُ نَبِيِّ الْهُدَى بِأَبِي مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى بِأَبِي خَدِيجَةَ الْكُبْرَى بِأَبِي عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى ع بِأَبِي فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءُ سَيِّدَةَ النِّسَاءِ بِأَبِي مَنْ رَدَّتْ لَهُ الشَّمْسُ صَلَّي.

پدرم فدای عزیزی که سپاهش در روز دوشنبه تار و مار و خیامش طناب بریده بر باد رفت، پدرم فدای آن عزیز که به سفر نرفته تا امید بازگشتش باشد، و مجروح نیست تا مداوا گردد، پدرم به فدای آن که جانم فدای اوست، پدرم فدای غمزده‌ای که شهید شد، تشنه‌ای که تشنه لب رفت، پدرم به فدای عزیزی که از محاسن وی خون چکید، پدرم فدای آن که جدش رسول الله است، پدرم فدای آن که سبط پیامبر است.

پدرم به فدای محمد مصطفی باد، پدرم به فدای علی مرتضی، پدرم به فدای خدیجه کبری، پدرم به فدای فاطمه زهرا سیده زنان، پدرم به فدای آن که آفتاب برایش بازگشت تا نماز گزارد.

قَالَ الرَّأْوِي: فَأَبَكْتُ وَاللَّهِ كُلَّ عَدُوٍّ وَصَدِيقٍ ثُمَّ إِنَّ سَكِينَةَ اعْتَنَقَتْ جَسَدَ أَبِيهَا الْحُسَيْنِ ع فَاجْتَمَعَتْ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَرُّوَهَا عَنْهُ. راوی گوید: به خدا که زینب در این نوحه‌سرایی دوست و دشمن را گریانید. سکیه «۱» جسد مطهر پدر را به آغوش کشید که عده‌ای از اعراب او را از جسد پدر جدا کردند.

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

قَالَ الرَّأْوِي: ثُمَّ نَادَى عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي أَصْحَابِهِ مَنْ يَنْتَدِبُ لِلْحُسَيْنِ عَ فَيُؤَاطِي الْخَيْلَ ظَهْرَهُ وَ صَدْرَهُ فَانْتَدَبَ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ وَ هُمْ إِسْحَاقُ بْنُ حَرِيَّةٍ [حُويَّةَ الَّذِي سَلَبَ الْحُسَيْنِ عَ قَمِيصَهُ وَ أَخْنَسُ بْنُ مَرْتَدٍ وَ حَكِيمُ بْنُ طَفِيلٍ السَّنْبِسِيُّ وَ عُمَرُ بْنُ صَبِيحٍ الصَّيْدَاوِيُّ وَ رَجَاءُ بْنُ مُنْقِذِ الْعَبْدِيِّ وَ سَالِمُ بْنُ خُثَيْمَةَ الْجُعْفِيُّ وَ وَاحِظُ بْنُ نَاعِمٍ وَ صَالِحُ بْنُ وَهَبٍ الْجُعْفِيُّ وَ هَانِي بْنُ شَبَّثٍ الْحَضْرَمِيُّ وَ أُسَيْدُ بْنُ مَالِكٍ لَعَنَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى فَدَاسُوا الْحُسَيْنِ عَ بِحَوَافِرِ خَيْلِهِمْ حَتَّى رَضُوا صَدْرَهُ وَ ظَهْرَهُ.

راوی گوید: بعد عمر بن سعد در لشکرش ندا در داد: کی داوطلب تازاندن اسب بر پیکر حسین است؟ ده نفر داوطلب شدند که عبارتند از: اسحاق بن حویه آن که پیراهن امام را برد، اخنس بن مرثد، حکیم بن طفیل سبیعی، عمر بن صبیح صیداوی، رجاء بن منقذ عبدی، سالم بن خثیمه جعفی، صالح بن وهب جعفی، واحظ بن غانم، هانی بن شبیت حضرمی، اسید بن مالک، لعنهم الله، این ده نفر در زیر سم اسبها پشت و سینه امام را توتیا کردند. «۱»

قَالَ الرَّأْوِي: وَ جَاءَ هَؤُلَاءِ الْعَشْرَةَ حَتَّى وَقَفُوا عَلَى ابْنِ زِيَادٍ فَقَالَ أُسَيْدُ بْنُ مَالِكٍ أَحَدُ الْعَشْرَةِ عَلَيْهِمُ لَعْنَةُ اللَّهِ -

راوی گوید: این ده نفر به نزد ابن زیاد علیه لعائن الله آمده و اسید بن مالک یکی از ده نفر گفت:

نَحْنُ رَضَضْنَا الصَّدْرَ بَعْدَ الظَّهْرِ بِكُلِّ يَعْجُوبٍ شَدِيدٍ الْأَسْرِ.

مائیم که با تاختن اسبان جهنده و تندرو بر پیکر، سینه را بعد از پشت خرد کردیم

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ مَنْ أَنْتُمْ قَالُوا نَحْنُ الَّذِينَ وَطَّنَا بِخِيُولِنَا ظَهْرَ الْحُسَيْنِ حَتَّى طَحَنَّا حَنَاجِرَ صَدْرِهِ قَالَ فَأَمَرَ لَهُمْ بِجَائِزَةٍ يَسِيرَةٍ. ابْنِ زِيَادٍ عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ كُفْتُ: شَمَا كَيَانِيدُ؟ كُفْتُ: مَا أَنَانِيمُ كَهَا اسْبَهَايْمَانِ پِشْتِ وَ سِينِه حَسِينِ رَا دَر هَم كُفْتِهَ آسِيَاب كُردِيم. ابْنِ زِيَادٍ بَه أَنَانِ جَائِزَهَاي نَاجِيز دَاد.

قَالَ أَبُو عُمَرَ الزَّاهِدُ فَظَنَرْنَا إِلَى هَؤُلَاءِ الْعَشْرَةِ فَوَجَدْنَاهُمْ جَمِيعاً أَوْلَادَ زِنَاءٍ وَ هَؤُلَاءِ أَخَذَهُمُ الْمُخْتَارُ فَشَدَّ أَيْدِيَهُمْ وَ أَرْجُلَهُمْ بِسِكَكِ الْحَدِيدِ وَ أَوْطَأَ الْخَيْلَ ظُهُورَهُمْ حَتَّى هَلَكُوا

ابو عمر «۲» زاهد گوید: در باره این ده نفر نگریستیم و یافتیم که همگان زنازاده‌اند. و اینان هم آنند که گرفتار مختار شده که مختار دستها و پاها را با میخهای آهنین به زمین کوفته و پشت آنان اسب تاخته تا هلاک گردیدند.

[عاقبت کار حاضرین در صحنه کربلا]

وَ رَوَى ابْنُ رِيَّاحٍ قَالَ رَأَيْتُ رَجُلًا مَكْفُوفًا قَدْ شَهِدَ قَتْلَ الْحُسَيْنِ عَ فَسُئِلَ عَنْ ذَهَابِ بَصَرِهِ فَقَالَ كُنْتُ شَهِدْتُ قَتْلَهُ عَاشِرَ عَشْرَةٍ غَيْرَ أَنِّي لَمْ أَضْرِبْ وَ لَمْ أَرْمِ فَلَمَّا قُتِلَ عَ رَجَعْتُ إِلَى مَنْزِلِي وَ صَلَّيْتُ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ وَ نِمْتُ فَاتَّانِي آتٍ فِي مَنَامِي فَقَالَ أَجِبْ رَسُولَ اللَّهِ ص فَإِنَّهُ يَدْعُوكَ فَقُلْتُ مَا لِي وَ لَهُ فَأَخَذَ بَتَلْبِيصِي وَ جَرَّنِي إِلَيْهِ فَإِذَا النَّبِيُّ ص جَالِسٌ

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

فِي صَحْرَاءَ حَاسِرٍ عَنْ ذِرَاعِيهِ أَخَذُ بِحَرْبِهِ وَ مَلَكٌ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ فِي يَدِهِ سَيْفٌ مِنْ نَارٍ فَقَتَلَ أَصْحَابِي التَّسْعَةَ فَكُلَّمَا ضَرَبَ ضَرْبَةً أَتَّهَبَتْ أَنْفُسُهُمْ نَاراً فَدَنَوْتُ مِنْهُ وَ جَثَوْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ قُلْتُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيَّ وَ مَكَثَ طَوِيلًا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ

ابن ریح «۱» روایت کرده: کوری را دیدم که در صحنه کربلا حاضر بود و از علت کوری از وی پرسیده شد؟ گفت: در روز عاشورا در کربلا حضور داشتم بدون اینکه از نیزه و شمشیر و تیر استفاده کنم، بعد از شهادت امام، به خانه‌ام بازگشتم و بعد از نماز عشاء خفتم. در رؤیا دیدم یکی گفت: دعوت پیامبر را اجابت کن. گفتم: مرا با او چکار؟ گریبانم را گرفته و کشید و نزد پیامبر برد، دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله در بیابانی نشسته، و آستینها را تا آرنج بالا زده و حربه‌ای در دست دارد، فرشته‌ای در نزدش ایستاده و شمشیری از آتش بدست دارد و یاران نه نفری مرا می‌کشد و بر هر کس که شمشیر آتشین فرود می‌آورد آتش می‌گیرد و شعله‌های آتش از وی بلند می‌شد. جلو رفتم و نزدش بر زانو نشستم و گفتم: السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، جوابم نفرمود و مکث طولانی نمود. سر را بالا کرد و فرمود:

يَا عَدُوَّ اللَّهِ أَنْتَهَكْتَ حُرْمَتِي وَ قَتَلْتَ عِزَّتِي وَ لَمْ تَرَ عِ حَقِّي وَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ فَقُلْتُ وَ اللَّهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا ضَرَبْتُ بِسَيْفٍ وَ لَا طَعَنْتُ بِرُمَحٍ وَ لَا رَمَيْتُ بِسَهْمٍ قَالَ صَدَقْتَ وَ لَكِنَّكَ كَثَرْتَ السَّوَادَ اذْنُ مِنِّي فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَإِذَا طُسْتُ مَمْلُوءٌ دَمًا فَقَالَ لِي هَذَا دَمٌ وَلَدَى الْحُسَيْنِ ع فَكَحَلَنِي مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ فَانْتَبَهْتُ حَتَّى السَّاعَةِ لَا أَبْصِرُ شَيْئًا. بعد ای دشمن خدا انتهاک حرمتم کرده عترتم را کشته و رعایت حقم را ننموده و کردی آنچه کردی. گفتم: یا رسول الله، به خدا که شمشیری نزده و نیزه‌ای را فرود نیاورده و نیزه‌ای نیانداختم. فرمود: راست گفتی، و لیکن سیاهی لشکر بودی، نزدیکم بیا، نزدیکش شدم، طشتی پر از خون دیدم، فرمود: این خون فرزندم حسین است، از آن خون در چشمم کشید از خواب جستم از آن زمان تا کنون چیزی را نمی‌بینم.

وَ رُؤِيَ عَنِ الصَّادِقِ ع يَرْفَعُهُ إِلَى النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نُصِبَ لِفَاطِمَةَ ع قُبَّةٌ مِنْ نُورٍ وَ يُقْبَلُ الْحُسَيْنُ ع وَ رَأْسُهُ فِي يَدِهِ فَإِذَا رَأَتْهُ شَهَقَتْ شَهَقَةً لَا يَبْقَى فِي الْجَمْعِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ إِلَّا بَكَى لَهَا فَيَمْتَلِئُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهَا فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ وَ هُوَ يُخَاصِمُ قَتْلَتَهُ بِلَا رَأْسٍ فَيَجْمَعُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهَا قَتْلَتَهُ وَ الْمُجْهَرِينَ عَلَيْهِ وَ مَنْ شَرَكَهُمْ فِي قَتْلِ فَاقْتُلُهُمْ حَتَّى آتَى عَلَى آخِرِهِمْ ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ص ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمُ الْحَسَنُ ع ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمُ الْحُسَيْنُ ع ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَلَا يَبْقَى أَحَدٌ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا إِلَّا قَتَلَهُمْ قَتْلَةً فَعِنْدَ ذَلِكَ يُكْشَفُ الْغَيْظُ وَ يُنْسَى الْحُزْنُ - از امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: در روز قیامت برای فاطمه علیها السلام، قبه‌ای از نور بر افراشته شود، و حسین علیه السلام در حالی که سر مطهر خود را در دست دارد می‌آید، (۱) فاطمه چون او را ببند بانگی سخت برآورده نعره‌ای زند که در جمع حاضر فرشته‌ای مقرب و پیامبر مرسل

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ

نماند جز آن که بگرید، خدا تمثال حسین را در زیباترین صورت درآورد، و او بدون رأس با دشمنش مخاصمه فرماید، بعد خداوند کشندگان او و تجهیزگران و شرکای در خون مقدس او را برایم جمع کند، و من تا نفر آخر آنان را بکشم، بار دیگر زنده شوند و امیر المؤمنین علیه السَّلام آنان را بکشد، باز هم زنده شوند، و حسن علیه السَّلام آنان را بکشد، باز هم زنده شوند و حسین علیه السَّلام آنان را بکشد، باز هم زنده شوند، هیچ یک از ذریه ما نماند جز آن که آنان را بکشد، در این جا هست که خشمها فرو نشسته اندوه فراموش گردد.

ثُمَّ قَالَ الصَّادِقُ ع رَحِمَ اللَّهُ شِيعَتَنَا شِيعَتَنَا هُمْ وَاللَّهُ الْمُؤْمِنُونَ فَقَدْ وَاللَّهِ شَرُّوْنَا فِي الْمُصِيبَةِ بِطُولِ الْحُزْنِ وَالْحَسْرَةِ بعد امام صادق علیه السَّلام فرمود: خدا رحمت کند شیعیان ما را، به خدا که آنان مؤمنانند، آناند که در مصیبت و حزن و اندوه ما در تمام پهنه غم شریک ما باشند.

وَعَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَاءَتْ فَاطِمَةُ ع فِي لُحْمَةٍ مِنْ نِسَائِهَا فَيَقَالُ لَهَا ادْخُلِي الْجَنَّةَ فَتَقُولُ لَهَا ادْخُلْ حَتَّى أَعْلَمَ مَا صُنِعَ بَوْلَدِي مِنْ بَعْدِي فَيَقَالُ لَهَا انْظُرِي فِي قَلْبِ الْقِيَامَةِ فَتَنْظُرُ إِلَى الْحُسَيْنِ ع قَائِمًا لَيْسَ عَلَيْهِ رَأْسٌ فَتَصْرُخُ صَرْخَةً فَأَصْرُخُ لِصَرَاحِهَا وَتَصْرُخُ الْمَلَائِكَةُ لِصَرَاحِهَا - وَفِي رِوَايَةٍ - وَتَنَادِي وَادَّاهُ وَثَمَرَةً فَوَادَّاهُ قَالَ فَيَغْضَبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهَا عِنْدَ ذَلِكَ فَيَأْمُرُ نَارًا يَقَالُ لَهَا هَبْ هَبْ قَدْ أُوقِدَ عَلَيْهَا أَلْفَ عَامٍ حَتَّى اسْوَدَّتْ - لَهَا يَدْخُلُهَا رَوْحٌ أَبَدًا وَلا يَخْرُجُ مِنْهَا غَمٌّ أَبَدًا فَيَقَالُ التَّقِي قَتَلَهُ الْحُسَيْنُ فَتَلْقُهُمْ فَإِذَا صَارُوا فِي حَوْصَلَتِهَا صَهَلَتْ وَصَهَلُوا بِهَا وَشَهَقَتْ وَشَهَقُوا بِهَا وَزَفَرَتْ وَزَفَرُوا بِهَا فَيَنْطِقُونَ بِأَلْسِنَةٍ ذَلْفَةٍ نَاطِقَةٍ يَا رَبَّنَا بِمِ أَوْجَبْتَ لَنَا النَّارَ قَبْلَ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ فَيَأْتِيهِمُ الْجَوَابُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّ مَنْ عِلِمَ لَيْسَ كَمَنْ لَا يَعْلَمُ رَوَى هَذَيْنِ الْخَبْرَيْنِ ابْنُ بَابُوَيْهِ فِي كِتَابِ عِقَابِ الْأَعْمَالِ

از پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: در روز قیامت فاطمه علیها السَّلام در میان جمعی از زنان می آید.

خطاب آید: در بهشت داخل شو. گوید: به بهشت نمی روم تا بدانم بعد از من با فرزندانم چه کرده اند.

خطاب رسد: در قلب قیامت نظری کن، نظر به حسین علیه السَّلام افکند و می بیند که ایستاده و سر در بدن ندارد، فاطمه فریادی بر آورد، و بانگ من برای فریادش بلند شود، فرشتگان نیز به فریاد آیند.

در روایت دیگر: فاطمه علیها السَّلام ندا می کند: وای پسر من! وای میوه دلم. گوید: این گاه خدا به خشم آید، آتشی را به نام هبهب فرمان دهد، آتشی که هزار سال بر آن دمیده شده تا آن که سیاه گردیده، هرگز راحتی در آن راه نیافته و غمی از آن خارج نشود.

فرمان رسد: کشندگان حسین علیه السَّلام را فرو گیر، آتش آنان را فرو می گیرد و چون در جوف آن قرار گرفتند، بانگی بر آورد سخت، و بانگ سخت آنان نیز برآید و زفیر آتش و آنان به گوش رسد.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

قتله حسين عليه السلام با زبانهای تیز و رسا و گویا می‌گویند: چرا پیش از بت پرستان آتش را بر ما واجب فرمودی؟ (۱) پاسخ گوید: آن کس که می‌داند با آن که نمی‌داند همانند نیست. این دو روایت را ابن بابویه در کتاب عقاب الاعمال «۱» آورد.

و رَأَيْتُ فِي الْمَجْلَدِ الثَّلَاثِينَ مِنْ تَذْيِيلِ شَيْخِ الْمُحَدِّثِينَ بِبُعْدَادٍ مُحَمَّدَ بْنَ النَّجَّارِ فِي تَرْجَمَةِ فَاطِمَةَ بِنْتِ أَبِي الْعَبَّاسِ الْأَزْدِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ طَلْحَةَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ سَأَلَ رَبَّهُ قَالَ يَا رَبِّ إِنَّ أَخِي هَارُونَ مَاتَ فَاعْفِرْ لَهُ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ يَا مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ لَوْ سَأَلْتَنِي فِي الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَأَجَبْتُكَ مَا خَلَا قَاتِلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ص (ترجمه نشده است)

المسلک الثالث فی الأمور المتأخّرة عن قتله صلوات الله علیه و هی تمام ما أشرنا إليه

مسلك سوم پیرامون امور پس از شهادت حسین علیه السلام و آن ، بخش پایانی این کتاب است.

[حرکت اهل بیت امام به همراه سرهای شهداء]

قَالَ ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ بَعَثَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ ع فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ هُوَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ مَعَ خَوْلَى بْنِ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيِّ وَ حَمِيدِ بْنِ مُسْلِمٍ الْأَزْدِيِّ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَمَرَ بِرُءُوسِ الْبَاقِينَ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ فَنُظِّفَتْ وَ سُرِّحَ بِهَا مَعَ شِمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ لَعْنَهُ اللَّهُ وَ قَيْسِ بْنِ الْأَشْعَثِ وَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ فَأَقْبَلُوا حَتَّى قَدِمُوا بِهَا إِلَى الْكُوفَةِ وَ أَقَامَ بَقِيَّةَ يَوْمِهِ وَ الْيَوْمَ الثَّانِي إِلَى زَوَالِ الشَّمْسِ ثُمَّ رَحَلَ بِمَنْ تَخَلَّفَ مِنْ عِيَالِ الْحُسَيْنِ ع وَ حَمَلَ نِسَاءَهُ ص عَلَى أَحْلَاسِ أَقْتَابِ الْجَمَالِ بَغِيرٍ وَ طَاءَ مَكْشَفَاتِ الْوُجُوهِ بَيْنَ الْأَعْدَاءِ وَ هُنَّ وَدَائِعُ الْأَنْبِيَاءِ وَ سَاقُوهُنَّ كَمَا يُسَاقُ سَبْيُ التُّرْكِ وَ الرُّومِ فِي أَشَدِّ الْمَصَائِبِ وَ الْهُمُومِ وَ لِلَّهِ دَرْ قَائِلِهِ:

گوید: عمر بن سعد لعنة الله عليه، عصر همان روز عاشوراء سرانور امام حسین علیه السلام را به وسیله خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم ازدی «۱»، لعنة الله عليهما به نزد عبید الله بن زیاد علیه لعائن الله فرستاد، و فرمان داد تا سرهای مطهر بقیه شهداء را چه از یاران یا اهل بیتش قطع کرده با شمر بن ذی الجوشن و قیس بن اشعث و عمرو بن حجاج بفرستد و آنان با رؤوس مطهره حرکت کردند تا به کوفه رسیدند.

عمر بن سعد مانده آن روز و فردایش را تا وقت ظهر در کربلا توقف کرد، بعد با بازماندگان خاندان حسین علیه السلام از کربلا حرکت کرد، و اهل البیت را که سپرده‌های خیر الأنبیاء بودند بر پلاس پالانهای شتران در حالی که پوشش چهره‌های آنان مکشّفه

بود بین دشمنان برنشانند، (۱) و آنان را آن چنان که اسرار ترک و روم رانده می‌شدند با آن همه رنج و مصائب همی راندد.

وہ چه زیبا گفت آن کہ گفت:

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ

يُصَلِّي عَلَى الْمَبْعُوثِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ وَ يُغْزِي بَنُوهُ إِنَّ ذَا لَعَجِيبٌ

از شگفتیها این که بر پیامبر صلوات فرستاده با فرزندان او می جنگند

و رَوَى أَنَّ رُءُوسَ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَ كَانَتْ ثَمَانِيَةً وَ سَبْعِينَ رَأْسًا فَاقْتَسَمَتْهَا الْقَبَائِلُ لِتَقْرُبَ بِذَلِكَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَجَاءَتْ كِنْدَةُ بِثَلَاثَةِ عَشَرَ رَأْسًا وَ صَاحِبُهُمْ قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ وَ جَاءَتْ هَوَازَنُ بِاثْنَيْ عَشَرَ رَأْسًا وَ صَاحِبُهُمْ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ جَاءَتْ تَمِيمٌ بِسَبْعَةِ عَشَرَ رَأْسًا وَ جَاءَتْ بَنُو أَسَدٍ بِسِتَّةِ عَشَرَ رَأْسًا وَ جَاءَتْ مَذْحِجٌ بِسَبْعَةِ رُءُوسٍ وَ جَاءَ بَاقِي النَّاسِ بِثَلَاثَةِ عَشَرَ رَأْسًا.

در روایت آمده: شمار سرهای اصحاب حسین علیه السلام هفتاد و هشت بوده که قبایل برای تقرب نزد ابن زیاد و یزید بن معاویه، علیهما لعائن الله سرها را بین خود تقسیم و حمل کردند. ۱- کنده به ریاست قیس بن اشعث با سیزده سر ۲- هوازن به ریاست شمر بن ذی الجوشن با دوازده سر ۳- بنی تمیم با هفده سر ۴- بنو اسد با شانزده سر ۵- قبیله مذحج با هفت سر ۶- سایر قبایل و مردم سیزده سر

قَالَ الرَّأْوِي: وَلَمَّا انفصلَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ عَنْ كَرْبَلَاءَ خَرَجَ قَوْمٌ مِنْ بَنِي أَسَدٍ فَصَلَّوْا عَلَى تِلْكَ الْجُثَّةِ الطَّوَاهِرِ الْمُرْمَلَةِ بِالْدِّمَاءِ وَ دَفَنُوهَا عَلَى مَا هِيَ الْآنَ عَلَيْهِ وَ سَارَ ابْنُ سَعْدٍ بِالسَّبْيِ الْمُشَارِ إِلَيْهِ فَلَمَّا قَارَبُوا الْكُوفَةَ اجْتَمَعَ أَهْلُهَا لِلنَّظَرِ إِلَيْهِنَّ. راوی گوید: چون عمر بن سعد از کربلاء دور شد، گروهی از بنی اسد آمده بر آن پیکرهای پاک خون آلود نماز گزارده به همان صورت کنونی دفنشان کردند. چون ابن سعد با اسیران به کوفه نزدیک شدند مردم برای تماشای آنان آمدند.

[اسراء در کوفه]

قَالَ الرَّأْوِي: فَأَشْرَفَتْ امْرَأَةٌ مِنَ الْكُوفِيَّاتِ فَقَالَتْ مِنْ أَيِّ الْأَسَارَى أَتُنَّ فَقُلْنَا نَحْنُ أَسَارَى آلِ مُحَمَّدٍ ص فَزَلَّتِ الْمَرْأَةُ مِنْ سَطْحِهَا فَجَمَعَتْ لِهِنَّ مِلَاءً وَ أَزْرًا وَ مَقَانِعَ وَ أَعْطَتْهُنَّ فَتَغَطَّيْنَ. راوی گوید: زنی از کوفیان بر اسیران اشراف یافته و گفت: شما از اسیران کجایی؟ گفتند: ما اسیران از آل محمد صلی الله علیه و آله. آن زن از بام فرود آمده و ملاحف و شلوارها و مقنعه‌هایی فراهم آورده به اسراء داد تا خود را بپوشانند.

قَالَ الرَّأْوِي: وَ كَانَ مَعَ النِّسَاءِ عَلَى بْنِ الْحُسَيْنِ عَ قَدْ نَهَكَتُهُ الْعِلَّةُ وَ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ الْمُثَنَّى وَ كَانَ قَدْ وَاسَى عَمَّهُ وَ إِمَامَهُ فِي الصَّبْرِ عَلَى ضَرْبِ السَّيْفِ وَ طَعْنِ الرَّمْحِ وَ إِنَّمَا ارْتَثَ وَ قَدْ أَثْخَنَ بِالْجِرَاحِ. راوی گوید: همراه زنان، علی بن الحسین علیهما السلام نیز بود که بیماری لاغرشی کرده بود، (۱) و حسن «۱» بن حسن المثنی که در صحنه نبرد عاشورا با عمو و امامش در صبر بر سختیها و تیرها شکیب ورزیده بود و جراحت شدید داشت همراه بود.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

أَيْضاً زَيْدٌ وَعَمْرُو وَلَكَ الْحَسَنُ السَّبْطُ عَ فَجَعَلَ أَهْلُ الْكُوفَةِ يَنْوَحُونَ وَيَبْكُونَ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع تَنُوحُونَ وَتَبْكُونَ مِنْ أَجْلِنَا فَمَنْ ذَا الَّذِي قَتَلَنَا. و زيد بن حسن «۲» و عمرو «۳» بن الحسن عليه السلام نیز همراه بودند. کوفیان نوحه سروده می‌گریستند. زین العابدین علیه السلام فرمود: «برای ما نوحه کرده می‌گریید؟! مگر ما را چه کسانی کشتند؟!»

وَرَوَى مُصَنِّفُ كِتَابِ الْمَصَابِيحِ أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ الْحُسَيْنِ قَتَلَ بَيْنَ يَدَيْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ ع فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ سَبْعَةَ عَشَرَ نَفْسًا وَأَصَابَهُ ثَمَانِي عَشْرَةَ جِرَاحَةً فَوَقَعَ فَأَخَذَهُ خَالُهُ أَسْمَاءُ بْنُ خَارِجَةَ فَحَمَلَهُ إِلَى الْكُوفَةِ وَدَاوَاهُ حَتَّى بَرَأَ وَحَمَلَهُ إِلَى الْمَدِينَةِ وَكَانَ مَعَهُمْ (ترجمه نشده)

[خطبه زینب کبری سلام الله عليها در کوفه]

قَالَ بَشِيرُ بْنُ خُزَيْمٍ الْأَسَدِيُّ وَنَظَرْتُ إِلَى زَيْنَبَ بِنْتِ عَلِيٍّ يَوْمَئِذٍ وَلَمْ أَرَ خَيْرَةً وَاللَّهِ أَنْطَقَ مِنْهَا كَأَنَّهَُا تَفَرَّعُ مِنْ لِسَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع وَقَدْ أَوْمَأَتْ إِلَى النَّاسِ أَنْ اسْكُتُوا فَارْتَدَّتِ الْأَنْفَاسُ وَسَكَتَتِ الْأَجْرَاسُ ثُمَّ قَالَتْ: بشير بن خزيم اسدی گوید: زینب دخت علی علیه السلام در آن روز که به سخن پرداخت دیدم و ندیدم زنی با حیا و عقیقه‌ای را که سخنورتر از او باشد، گویی از لسان امیر المؤمنین علیه السلام است که سخن می‌گوید، (۱) آن زن اشارتی به مردم کرد و فرمود: خاموش باشید، نفسهای مردم در سینه‌ها حبس و جرسها از صدا افتادند، بعد فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الْأَخْيَارِ أَمَّا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ يَا أَهْلَ الْخُتْلِ وَالْغَدْرِ أَ تَبْكُونَ فَلَا رَقَاتِ الدَّمْعَةِ وَلَا هَدَاةِ الرِّثَةِ إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ التِّي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَخَذُونَ آيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَلَا وَهَلْ فِيكُمْ إِلَّا الصَّلَفُ وَالنُّطْفُ وَالصَّدْرُ الشَّنْفُ وَمَلَقُ الْإِمَاءِ وَغَمَزُ الْأَعْدَاءِ أَوْ كَمَرَعِي عَلَى دِمْنَةٍ أَوْ كِفْضَةٍ عَلَى مَلْحُودَةٍ أَلَا سَاءَ مَا قَدَمْتُمْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَفِي الْعَذَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ أَ تَبْكُونَ وَتَنْتَحِبُونَ إِيَّيَ اللَّهِ فَابْكُوا كَثِيرًا وَاضْحَكُوا قَلِيلًا فَلَقَدْ ذَهَبْتُمْ بِعَارِهَا وَشَنَارِهَا وَلَنْ تَرَحُّضُوهَا بِغَسَلٍ بَعْدَهَا أَبَدًا وَأَنْتَى تَرَحُّضُونَ قَتَلَ سَلِيلِ خَاتَمِ النَّبُوَّةِ وَمَعْدِنِ الرِّسَالَةِ وَسَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَمَلَاذِ خَيْرَتِكُمْ وَمَفْزَعِ نَارِلَتِكُمْ وَمَنَارِ حُجَّتِكُمْ وَمَدْرَةِ سُنَّتِكُمْ أَلَا سَاءَ مَا تَزُرُونَ وَبُعْدًا لَكُمْ وَسُحْقًا فَلَقَدْ خَابَ السَّعْيُ وَتَبَّتِ الْأَيْدِي وَخَسِرَتِ الصَّفَقَةُ وَبُؤْتُمْ بِغَضَبِ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْكُمْ الذُّلَّةُ وَالْمُسْكِنَةُ وَيَلِكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ أَ تَدْرُونَ أَيْ كَبِدٍ لِرَسُولِ اللَّهِ فَرِيتُمْ وَ أَيْ كَرِيمَةٍ لَهُ أَبْرَزْتُمْ وَ أَيْ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ وَ أَيْ حُرْمَةٍ لَهُ أَنْتَهَكْتُمْ وَ لَقَدْ جِئْتُمْ بِهَا صَلْعَاءَ عَنَقَاءَ سَوَاءَ فَقَمَاءَ وَ فِي بَعْضِهَا خَرْقَاءَ شَوْهَاءَ كَطَّلَاعِ الْأَرْضِ أَوْ مِلْءِ السَّمَاءِ أَعْجَبْتُمْ أَنْ مَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى وَأَنْتُمْ لَا تُنْصَرُونَ فَلَا يَسْتَخَفُّكُمْ الْمَهْلُ فَإِنَّهُ لَا يَحْفَرُهُ الْبِدَارُ وَلَا يُخَافُ فَوْتُ الثَّارِ وَإِنَّ رَبَّكُمْ لَبِالْمِرْصَادِ.

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

حمد و ستایش مر خدای راست و درود بر جدّم محمد و آل اخیار و طیین او. اما بعد. ای اهل کوفه! ای اهل نیرنگ و بی وفائی! آیا می گریید؟! هرگز اشک شما پایان نپذیرفته ناله تان فرو نشیند، همانا مثل شما مثل آن زنی است که تافته خود را واتابیده، که همواره سوگندهایتان را وسیله درآمد بین خود قرار می دهد.

آیا در شما جز چاپلوسی و آلودگی به تباهی، و ارتجاع و کینه توزی، و تملّقی چون تملّق کنیزان، و رنج و درد دشمنان است؟! یا در میان شما چراگاهی به گستره یک خرابه یا قطعه نقره ای که در لحد گوری نهفته می باشد؟ چه چیز بدی نفس شما از پیش فرستاده که خشم خدا را بر شما فرود آورده و جاودانه در عذاب خواهید بود.

آیا می گریید و ناله از جگر برمی آورید؟! آری به خدا که باید بسیار بگریید و کم بخندید، حقا که همه عار و ننگها را با خود بردید (برای خود جمع کردید) که هرگز تکه های این عار و ننگ را شستشو نتوانید داد، چگونه می توانید خونزاده خاتم نبوت و معدن رسالت و سید جوانان بهشت، و پناه نیکان، و فریادرس محرومان، و منار حجت بر شما و جریان بخش سنت خود را بشوید.

چه گناه سنگینی را به دوش گرفتید، دوری و تباهی از آن شما باد، تلاش شما زیانبار، دستهایتان بریده، و کالایتان قرین خسران باد، به خشم خدا بازگشت نموده، و داغ ذلت و بیچارگی بر شما نهاده شد.

وای بر شما ای کوفیان، آیا می دانید که چه جگری از رسول الله را پاره پاره کردید؟

و چه زنان گرامی از پیامبر را از پرده بیرون کشیدید، و چه خونی از پیامبر را ریخته، و چه حرمت او را دریدید؟! حقا که چه بلاها و سختی سیاه و ناگواری را دامن زدید! در روایتی آمده: به زشتی و حماقتی به پهنای برجستگیهای زمین و آسمان روی آوردید. آیا به شگفت آمدید از این که آسمان خون بارید، و هر آینه عذاب آخرت خوارکننده تر است و شما یاری نمی شوید، این مهلت (اندک) را خفیف می پندارید، خونخواهی دستخوش از دست رفتن نشود و خدا و پروردگارتان در کمینگاه است. (۱)

قَالَ الرَّأْوِي: فَوَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ النَّاسَ يَوْمَئِذٍ حَيَارَى يَبْكُونَ وَقَدْ وَضَعُوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَرَأَيْتُ شَيْخًا وَقِافًا إِلَى جَنْبِي يَبْكِي حَتَّى اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ وَهُوَ يَقُولُ بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي كُهُولُكُمْ خَيْرُ الْكُهُولِ وَشَبَابُكُمْ خَيْرُ الشَّبَابِ وَنِسَاءُكُمْ خَيْرُ النِّسَاءِ وَنَسْلُكُمْ خَيْرُ نَسْلِ لَا يُخْزَى وَلَا يُبْزَى. راوی گوید: به خدا سوگند، مردم را می دیدم که چون سرگشتگان می گریستند و دستها را بر دهانهایشان نهاده بودند. پیر مردی را دیدم که در کنارم ایستاده می گریست و ریش وی از اشکش خیس شده بود و می گفت: پدر و مادرم فدایتان، پیران شما بهترین پیران، جوانانتان بهترین جوانان و زنانتان بهترین زنان، و نسل شما بهترین نسلها، و هرگز خوار نگردیده کسی را توان برابری با شما نیست.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

[خطبه فاطمه صغری سلام الله علیها]

وَرَوَى زَيْدُ بْنُ مُوسَى قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي ع قَالَ خَطَبَتْ فَاطِمَةُ الصَّغْرَى بَعْدَ أَنْ وَرَدَتْ مِنْ كَرْبَلَاءَ فَقَالَتْ:
زيد بن موسی «۱» آورده از پدر و جدش علیه السلام که فرمود: فاطمه صغری علیها السلام بعد از آن که از کربلا
وارد شد و فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَدَدَ الرَّمْلِ وَالْحَصَى وَزِنَةَ الْعَرْشِ إِلَى الثَّرَى أَحْمَدُهُ وَأُومِنُ بِهِ وَآتَوَكَّلُ عَلَيْهِ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ص وَأَنَّ أَوْلَادَهُ ذُبِحُوا بِشَطِّ الْفُرَاتِ بِغَيْرِ ذَحْلِ وَلَا تَرَاتِ اللَّهُمَّ إِنِّي
أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَفْتَرِيَ عَلَيْكَ الْكَذِبَ أَوْ أَنْ أَقُولَ عَلَيْكَ خِلَافَ مَا أَنْزَلْتَ عَلَيْهِ مِنْ أَخَذِ الْعُهُودِ لَوْصِيهِ عَلَى بَنِي أَبِي
طَالِبٍ ع الْمَسْلُوبِ حَقَّهُ الْمَقْتُولِ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ كَمَا قُتِلَ وَلَدُهُ بِالْأَمْسِ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ فِيهِ مَعْشَرٌ مُسْلِمَةٌ
بِالْإِسْنَتِهِمْ تَعْسًا لِرُءُوسِهِمْ مَا دَفَعَتْ عَنْهُ ضِيْمًا فِي حَيَاتِهِ وَلَا عِنْدَ مَمَاتِهِ حَتَّى قَبِضَتْهُ إِلَيْكَ مُحَمَّدُ النَّقِيبَةُ طَيِّبَ
الْعَرِيكَةِ مَعْرُوفَ الْمَنَاقِبِ مَشْهُورَ الْمَذَاهِبِ لَمْ تَأْخُذْهُ اللَّهُمَّ فِيكَ لَوْمَةٌ لَائِمٌ وَلَا عَذْلٌ عَاذِلٌ هَدَيْتَهُ اللَّهُمَّ لِلْإِسْلَامِ
صَغِيرًا وَحَمَدَتْ مَنَاقِبُهُ كَبِيرًا وَلَمْ يَزَلْ نَاصِحًا لَكَ وَلِرَسُولِكَ حَتَّى قَبِضَتْهُ إِلَيْكَ زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا غَيْرَ حَرِيصٍ عَلَيْهَا
رَاغِبًا فِي الْآخِرَةِ مُجَاهِدًا لَكَ فِي سَبِيلِكَ رَضِيَّتَهُ فَاخْتَرْتَهُ فَهَدَيْتَهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ أَمَا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ يَا أَهْلَ
الْمَكْرِ وَالْعَدْرِ وَالْخِيَلَاءِ فَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ ابْنِ تَلَانَا اللَّهُ بِكُمْ وَابْتَلَاكُمْ بِنَا فَجَعَلَ بَلَاءَنَا حَسَنًا وَجَعَلَ عِلْمَهُ عِنْدَنَا وَفَهَمَهُ
لَدَيْنَا فَنَحْنُ عَيْنُهُ عِلْمِهِ وَوَعَاءُ فَهْمِهِ وَحُجَّتُهُ عَلَى الْأَرْضِ فِي بِلَادِهِ لِعِبَادِهِ أَكْرَمَنَا اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ وَفَضَّلَنَا
بِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ص عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقَ تَفْضِيلًا بَيْنًا فَكَذَّبْتُمُونَا وَكَفَرْتُمُونَا وَرَأَيْتُمْ قِتَالَنَا حَلَالًا وَأَمْوَالَنَا نَهَبًا كَانْنَا أَوْلَادُ
تُرْكٍ وَكَابِلُ كَمَا قَتَلْتُمْ جَدَّنَا بِالْأَمْسِ وَسُيُوفُكُمْ تَقَطَّرُ مِنْ دِمَائِنَا أَهْلُ الْبَيْتِ لِحَقْدٍ مُتَقَدِّمٍ قَرَّتْ لِدَلِكِ عُيُونُكُمْ وَ
فَرَحَتْ قُلُوبُكُمْ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ وَمَكْرًا مَكْرَتُمْ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ فَلَا تَدْعُوَنَكُمْ أَنْفُسُكُمْ إِلَى الْجَذَلِ بِمَا أَصَبْتُمْ مِنْ
دِمَائِنَا وَنَالَتْ أَيْدِيكُمْ مِنْ أَمْوَالِنَا فَإِنَّ مَا أَصَابَنَا مِنَ الْمَصَائِبِ الْجَلِيلَةِ وَالرِّزَايَا الْعَظِيمَةِ فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا
إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ تَبَّ لَكُمْ
فَانْتَضَرُوا اللَّعْنَةَ وَالْعَذَابَ فَكَأَنَّ قَدْ حَلَّ بِكُمْ وَتَوَاتَرَتْ مِنَ السَّمَاءِ نَقِمَاتٌ فَيُسْحِتُكُمْ بِعَذَابٍ وَيُذِيقُ بَعْضَكُمْ بِأَسَ
بَعْضٍ ثُمَّ تَخْلَدُونَ فِي الْعَذَابِ الْأَلِيمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَا ظَلَمْتُمُونَا أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ وَيَلْكُمُ أَ تَذَرُونَ آيَةً يَدِ
طَاغَتِنَا مِنْكُمْ وَآيَةً نَفْسٍ نَزَعَتْ إِلَى قِتَالِنَا أَمْ بِآيَةِ رَجُلٍ مَشِيئَتُهُ إِلَيْنَا تَبْغُونَ مُحَارَبَتَنَا وَاللَّهُ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ وَغَلْظَتْ
أَكْبَادُكُمْ وَطَبَعَ عَلَى أَفْئِدَتِكُمْ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِكُمْ وَبَصَرِكُمْ وَسَوَّلَ لَكُمْ الشَّيْطَانُ وَآمَلَى لَكُمْ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِكُمْ
غِشَاوَةً فَأَنْتُمْ لَا تَهْتَدُونَ فَتَبَّ لَكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ أَيُّ تَرَاتٍ لِرَسُولِ اللَّهِ ص قَبْلَكُمْ وَدُخُولٍ [دُخُولٍ لَهُ لَدَيْكُمْ بِمَا
عِنْدْتُمْ بِأَخِيهِ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ جَدِّي وَبَنِيهِ وَعِزَّتِهِ الطَّيِّبِينَ الْأَخْيَارِ فَافْتَخَرَ بِذَلِكَ مُفْتَخِرٌ وَقَالَ -

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

حمد مر خدای راست به عدد ریگ و سنگریزه‌ها، و به وزن عرش تا خاک و فرش، او را می‌ستایم و بدو ایمان دارم و بر او توکل می‌نمایم، و شهادت می‌دهم که معبودی جز او نیست و این که محمد عبد و رسول اوست، و این که ذریه او در کنار شط فرات مذبح شدند بدون آن که کینه‌توز یا خواهان خاک باشند.

خداوندا! به تو پناه می‌برم از این که با دروغی بر تو افتراء بندم، و چیزی بگویم که خلاف آنچه باشد که از گرفتن عهدها در امر وصایت علی بن ابی طالب نازل فرمودی، آن که حقش را ربودند و بدون گناهی به قتل رسید- آن گونه که فرزندش دیروز به شهادت رسید- و شهادت علی در خانه‌ای از خانه‌های خدا، که جمعی از مسلمانان (که تنها با زبان مسلمان بودند) حضور داشتند، سرهایشان نابود باد، آنان که در حیات و مماتش ستمی را از او نراندند، تا آن جا که او را به سوی خود بردی، او که ستوده سرشت و معروف المناقب، مشهور در هدایتگری بود، خداوندا! هرگز در راه تو سرزنش سرزنشگری او را از هدف باز نداشته و نه نکوهش نکوهشگری، پروردگارا! او را در کودکی به اسلام هدایت فرموده، در بزرگی مناقب او را ستودی، (۱) او که همواره ناصح و دلسوز برای تو (دین تو) و پیامبرت بود- صلوات الله علیه و آله- تا آن که او را که زاهد در دنیا، بی‌اعتنا بر آن و راغب در آخرت، و مجاهد در راهت بود به سویت قبض جان فرمودی، او- علی- را پسندیدی و برگزیدی و به صراط مستقیمش هدایت کردی.

اما بعد، ای اهل کوفه، ای اهل نیرنگ و بیوفایی و تکبر، همانا ما اهل بیتی هستیم که خدا ما را به شما و شما را به ما مبتلا کرده، و آزمایش ما را نیکو قرار داده، و علم خود و فهم را نزد ما نهاده است، پس ما ظرف علم و فهم و حکمت و حجت او بر اهل زمین در بلاد او بر عباد اویم، چنان که ما را به کرامت خود مکرم داشته، و به پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله بر بسیاری از بندگاناش تفضیلی آشکار داده است.

پس شما در پی تکذیب و تکفیر ما بر آمده، جنگ با ما را حلال دانسته تاراج اموال ما را روا پنداشتید، که گوئیا ما از فرزندان ترک یا کابلیم، همان گونه که دیروز جد ما را کشتید، و از شمشیرهای شما خون جوانان ما اهل البیت می‌چکد، همه اینها از کینه پیشین شما باشد، که با این جنایت چشمهایتان روشن و دلهایتان شادمان گردید، عجب افتزایی است بر خدا و مکرری که بکار بردید، و الله خیر الماکرین.

مبادا از عملکرد خود در ریختن خونهای ما و تاراج اموال ما شاد باشید، زیرا آنچه از مصائب سخت و رزایای بزرگ به ما رسیده، در کتابی است پیش از برخورد ما با آن مصائب و این برای خدا آسان است، تا مبادا برای آنچه از دست دادید متأسف، و بدان چه بدان دست یافتید شادمان باشید، و خدا متکبر فخر فروش را دوست ندارد.

هلاکت باد شما را، به انتظار لعنت و عذاب باشید، که بر شما وارد آید، و نقمات است که از آسمان بر شما پیاپی ببارد، و عذاب شما را فرو گرفته، و بعضی از شما را سختی بعض دگر رسد، و آنگاه برای ستمهایی که در حقّ ما روا داشتید در عذاب دردناک جاودانه قرار گیرید، آگاه باشید که لعنت خدا بر ستمکاران است.

هلاک بادید، ای کوفیان، کدام میراث رسول الله صلی الله علیه و آله پیش شما بوده یا بر اساس کدام کینه جویی که با برادرش علی بن ابی طالب علیه السلام جدّ من و دو فرزندش (حسن و حسین) عترت اخیار پیامبر صلوات الله و سلامه علیهم این همه عناد ورزیدید، که مباحاتگر شما بدان افتخار ورزیده و بگوید:

ما با شمشیرهای هندی و نیزه‌ها علی و فرزندان او را کشتیم

و زانشان را چون اسیران ترک اسیر کرده، با آنان جنگ کردیم چه جنگی! به دهانت ای گوینده شن و سنگ و خاک بادا، بِنِیکِ اَیُّهَا الْفَاقِلُ الْکَثِکْتُ وَ الْاَثَلْبُ افْتَحَرْتُ بِقَتْلِ قَوْمٍ زَكَاهُمُ اللّٰهُ وَ طَهَّرَهُمُ اللّٰهُ وَ اَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ فَاکْظِمُ وَ اَقْعِ کَمَا اَقْعٰی اَبُوکَ فَاِنَّمَا لِکُلِّ امْرِئٍ مَّا کَسَبَ وَ مَا قَدَمْتُ يَدَاهُ اُ حَسَدْتُمُونَا وَیَلَّا لَکُمْ عَلٰی مَا فَضَّلَنَا اللّٰهُ -

به کشتن گروهی که خدا آنان را تزکیه فرموده و پلیدی را از آنان برده، چه زیبا پاکشان کرده افتخار می‌کنی، خویشتن بدار و بر سرگین خود چون سگی بنشین آن چنان که پدرت بود، همانا برای هر مرد همان چیزی خواهد بود که به دست آورده و دستهایش از پیش فرستاده است. وای بر شما! آیا بر آنچه خدا از فضیلت به ما داده حسادت ورزیدید؟!

گناه ما چیست اگر دریای (فضائل) ما به تلاطم درآمده، و دریای شما کوچکترین جنبنده ندارد

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ

الْأَصْوَاتِ بِالْبُكَاءِ وَالْخَيْبِ - [النَّحِيبِ وَقَالُوا حَسْبُكَ يَا ابْنَةَ الطَّيِّبِينَ فَقَدْ أَحْرَقْتَ قُلُوبَنَا وَ أَنْتَ

أَضْرَمْتَ أَجْوَافَنَا فَسَكَّتْ أَيْنَ فَضْلِ خَدَاسْتِ كِهْ بِهْ هِرْ كَسْ بِخَوَاهِدْ دِهْدْ وَ خدَا صَاحِبْ فَضْلِ

كس كه خدا برای او نوری قرار ندهد مر او را نوری نخواهد بود. گوید: ناله‌ها به گریه بلند ش

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ

می گفتند: ای دختر پاکان بس است، دل‌های ما را به آتش کشیده، و گردن‌های ما را داغ، و درون ما را سوزاندی، و او خاموش شد.

[خطبه ام کلثوم سلام الله علیها]

قَالَ: وَخَطَبْتُ أُمَّ كَلْثُومَ بِنْتُ عَلِيٍّ ع فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مِنْ وَرَاءِ كَلْبَتِهَا رَافِعَةً صَوْتَهَا بِالْبُكَاءِ فَقَالَتْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ سَوْأَةٌ لَكُمْ مَا لَكُمْ خَذَلْتُمْ حُسَيْنًا وَ قَتَلْتُمُوهُ وَ انْتَهَبْتُمْ أَمْوَالَهُ وَ وَرَثَتُمُوهُ وَ سَبَيْتُمْ نِسَاءَهُ وَ نَكَبْتُمُوهُ قَتَبًا لَكُمْ وَ سَحَقًا وَيْلَكُمْ أَ تَدْرُونَ أَيُّ دَوَاهٍ دَهَتْكُمْ وَ أَيُّ وَزْرٍ عَلَى ظُهُورِكُمْ حَمَلْتُمْ وَ أَيُّ دِمَاءٍ سَفَكْتُمُوهَا وَ أَيُّ كَرِيمَةٍ أَصَبْتُمُوهَا وَ أَيُّ صَبِيَّةٍ سَلَبْتُمُوهَا وَ أَيُّ أَمْوَالٍ انْتَهَبْتُمُوهَا قَتَلْتُمْ خَيْرَ رَجُلَاتٍ بَعْدَ النَّبِيِّ ص وَ نَزَعْتَ الرَّحْمَةَ مِنْ قُلُوبِكُمْ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْفَائِزُونَ وَ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ ثُمَّ قَالَتْ:

گوید: ام کلثوم دخت علی در همان روز از ورای پوشش جهاز محمل به سخن پرداخته در حالی که صدایش به گریه بلند بود فرمود: (۱) ای اهل کوفه! بدا به حالتان، چه شد شما را که از یاری حسین علیه السلام دست شستید و او را کشتید، و دست به تاراج اموالش گشوده آنها را به ارث بردید، و زنانش را اسیر کرده، به مصیبتش کشانید، نابود بادید. وای بر شما، چه جنایاتی را مرتکب شده، چه گناهی را بر دوش خود بار کرده، چه خونها ریخته، چه زنان مکرمه را خورد کرده (اسیر نموده) چه جامگانی را از دختران به یغما بردید و چه اموالی را به غارت بردید؟ بهترین مردان بعد از پیامبر را کشتید. رحمت از دل‌هایتان رخت بر بسته است، هان، حزب خدا غالب و حزب شیطان زیانکارند. بعد فرمود:

قَتَلْتُمْ أَخِي صَبْرًا فَوَيْلٌ لَكُمْ سَتُجْزَوْنَ نَارًا حَرًّا يَتَوَقَّدُ

برادرم را گرفتید و کشتید وای بر مادران، زودا به آتشی کیفر داده شوید که حرارتش شعله گیرد

سَفَكْتُمْ دِمَاءَ حَرَمٍ اللَّهُ سَفَكَهَا وَ حَرَمَهَا الْقُرْآنُ ثُمَّ مُحَمَّدٌ

خون‌هایی را ریختید که خدا و قرآن و محمد ریختن آن را حرام کردند

أَلَا فَاْبْشِرُوا بِالنَّارِ إِنَّكُمْ غَدًا لَفِي سَقَرٍ حَقًّا يَقِينًا تُخَلَّدُوا

الا، در فردای قیامت در قعر جهنم به شعله‌های بالنده بشارتتان باد

وَ إِنِّي لَأُبَكِّي فِي حَيَاتِي عَلَى أَخِي عَلَى خَيْرٍ مَنْ بَعْدَ النَّبِيِّ سَيُؤَلِّدُ

و من همواره در زندگیم بر برادرم می‌گیرم، بر کسی که بهتر از همه بعد از پیامبر بود

بِدَمْعٍ غَرِيْزٍ مُسْتَهْلٍ مُكْفَكَفٍ عَلَى الْخَدِّ مِنْ دَائِمًا لَيْسَ يَجْمَدُ

اشک جوشان چون باران که همواره بر گونه‌ای جاری است و خشکی نگیرد

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

قَالَ الرَّاَوِي: فَضَجَ النَّاسُ بِالْبُكَاءِ وَ النَّوْحِ وَ نَشَرَ النِّسَاءُ شُعُورَهُنَّ وَ وَضَعْنَ التُّرَابَ عَلَى رُءُوسِهِنَّ وَ خَمَشْنَ وُجُوهُهُنَّ وَ ضَرَبْنَ خُدُودَهُنَّ وَ دَعَوْنَ بِالْوَيْلِ وَ الثُّبُورِ وَ بَكَى الرَّجَالُ وَ تَنَفَّوْا لِحَاهُمْ فَلَمْ يَرِ بَاكِيَةٌ وَ بَاكِ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ.

راوی گوید: «ضجه مردم با بانگ گریه بلند شد، زنان موی پریشان کرده، خاک بر سر ریخته، چهره‌ها را خراشیده، تپانچه بر گونه‌ها زده، و ناله‌ها را به وا ویلا برداشتند، مردان نیز سخت گریسته ریش خود را می‌کندند، و چنان آن روز جمعیتی گریان از زن و مرد دیده نشد».

[خطبه امام سجاد علیه السلام]

ثُمَّ إِنَّ زَيْنَ الْعَابِدِينَ عَ أَوْمَأَ إِلَى النَّاسِ أَنْ اسْكُتُوا فَسَكُتُوا فَقَامَ قَائِمًا فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ ذَكَرَ النَّبِيَّ ص ثُمَّ صَلَّى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا أَعْرِفُهُ بِنَفْسِي أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَ أَنَا ابْنُ مَنْ انْتَهَكَتْ حُرْمَتُهُ وَ سَلَبَتْ نِعْمَتَهُ وَ انْتَهَبَ مَالَهُ وَ سَبَى عِيَالَهُ أَنَا ابْنُ الْمَذْبُوحِ بِشَطِّ الْفِرَاتِ مِنْ غَيْرِ ذَخْلٍ وَ لَا تَرَاتٍ أَنَا ابْنُ مَنْ قُتِلَ صَبْرًا وَ كَفَى بِذَلِكَ فَخْرًا أَيُّهَا النَّاسُ فَأَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ كُتِبْتُمْ إِلَى أَبِي وَ خُدَعْتُمُوهُ وَ أُعْطِيتُمُوهُ مِنْ أَنْفُسِكُمُ الْعَهْدَ وَ الْمِيثَاقَ وَ الْبَيْعَةَ وَ قَاتَلْتُمُوهُ قَتَبًا لِمَا قَدَّمْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ سَوَاءٌ لِرَأْيِكُمْ بِأَيَّةِ عَيْنٍ تَنْظُرُونَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص إِذْ يَقُولُ لَكُمْ قَتَلْتُمْ عِزَّتِي وَ انْتَهَكْتُمْ حُرْمَتِي فَلَسْتُمْ مِنْ أُمَّتِي -

و آنگاه زین العابدین علیه السلام فرمان سکوت داد. همگان سکوت کردند، امام بایستاد و بعد از حمد و ثنای خداوند و یاد از پیامبر و تجلیل از او آن گونه که سزاوار بود و پس از درود بر حضرتش فرمود:

مردم! آن کو که مرا شناخته شناخت، و آن کس که مرا نشناخت خود را معرفی می‌کنم، من علی بن الحسین بن علی بن ابی طالبم، من فرزند مذبح در کرانه شط فراتم بدون آن که خونی یا ارثی از وی طلبکار باشند، من فرزند آنم که هتک حریم حرمت وی شده، مال و نعمت وی به یغما رفته، عیالش به اسارت گرفته شده، من فرزند کسی هستم که او را بگرفته کشتند و همین افتخار مرا بس.

مردم! شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا می‌دانید که به پدرم نامه نگاشتید، و با وی نیرنگ باختید و بدو عهد و پیمان سپردید و بیعتش را به گردن گرفتید، و آنگاه رهایش کرده کمر به قتلش بستید؟! نابود بادید بدان چه برای خود از پیش فرستادید، و بدا به آرای شما، با کدام دیده می‌توانید به رسول الله صلی الله علیه و آله بنگرید آن گاه که این سخن را پیش کشد: عترتم را کشتید و حرمتم را هتک کردید، شما از امت من نیستید؟!

قَالَ الرَّاَوِي: فَارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ وَ يَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ هَلَكْتُمْ وَ مَا تَعْلَمُونَ رَاوِي گويد: از هر سو صداها بلند شد، در حالی که به یک دیگر می‌گفتند: هلاک شدید و نمی‌دانید؟

فَقَالَ عَ رَحِمَ اللَّهُ امْرَأًا قَبْلَ نَصِيحَتِي وَ حَفِظَ وَصِيَّتِي فِي اللَّهِ وَ فِي رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ فَإِنَّ لَنَا فِي رَسُولِ اللَّهِ أَسْوَأَ حَسَنَةً فَقَالُوا بِأَجْمَعِهِمْ نَحْنُ كُلُّنَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ سَامِعُونَ مُطِيعُونَ حَافِظُونَ لِدِمَامِكَ غَيْرَ زَاهِدِينَ فِيكَ وَ لَا رَاغِبِينَ

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

عَنْكَ فَمَرْنَا بِأَمْرِكَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ فَإِنَّا حَرْبٌ لِحَرْبِكَ وَ سَلِمٌ لِسَلْمِكَ لَنَأْخُذَنَّ يَزِيدَ لَعْنَهُ اللَّهُ وَ نَبْرَأُ مِمَّنْ ظَلَمَكَ وَ ظَلَمْنَا فَقَالَ عَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ أَيُّهَا الْغَدْرَةُ الْمَكْرَةُ حِيلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ شَهَوَاتِ أَنْفُسِكُمْ أَ تُرِيدُونَ أَنْ تَأْتُوا إِلَيَّ كَمَا أَتَيْتُمْ إِلَيَّ آبَائِي مِنْ قَبْلُ كُلًّا وَ رَبِّ الرَّاقِصَاتِ فَإِنَّ الْجُرْحَ لَمَّا يَنْدَمِلُ قُتِلَ أَبِي ص بِالْأَمْسِ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ مَعَهُ وَ لَمْ يُنْسَى ثُكْلُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ ثُكْلُ أَبِي وَ بَنِي أَبِي وَ وَجْدُهُ بَيْنَ لَهَاتِي وَ مَرَارَتُهُ بَيْنَ حَنَاجِرِي وَ حَلَقِي وَ غَصَصُهُ تَجْرِي فِي فِرَاشِ صَدْرِي وَ مَسْأَلَتِي أَنْ تَكُونُوا لَنَا وَ لَا عَلَيْنَا ثُمَّ قَالَ:

امام فرمود: خدا رحمت کند آن را که نصیحتم را پذیرفته صیتم را در باره امر خدا و در باره پیامبر و اهل بیتش حفظ کند، چه او الگوی نیکوی ماست.

همگان گفتند: ای فرزند رسول الله! همه ما سامع و مطیع و حافظ ذمه شمائیم. (در خط تسلیم و اطاعت فرمان توایم) و از شما روی بر نمی تابیم، فرمان ده رحمت خدا بر تو باد، ما با دشمن تو در جنگ و با هر که سازش کنی در خط سازشیم ما یزید را دستگیر می کنیم، از ستمکاران به شما و ما برائت می جوئیم. (۱) امام علیه السلام فرمود: هیهات، هیهات، ای نیرنگ بازان بی وفا، چه حيله ها که بین شما و شهواتان نیست! آیا می خواهید با من آن کنید که از پیش با پدرم کردید؟! نه سوگند به پروردگار راقصات، زیرا آن جراحات هنوز التیام نیافته، این دیروز بود که پدرم صلوات الله علیه با اهل بیتش به شهادت رسیدند، و فراموش نمی شود مصیبت گم کردن رسول الله صلی الله علیه و آله و مصیبت از دست دادن پدرم و فرزندانش، دردش در کامم، و تلخی آن بین حنجره و گلویم جا گرفته، غصه هایش سینه ام را می فشارد. خواسته ام از شما این است که: به نفع ما و به زیان ما مباشید.

لَا غَرَوْا إِنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ فَشَيْخُهُ قَدْ كَانَ خَيْرًا مِنْ حُسَيْنٍ وَ أَكْرَمَ

شگفتی نباشد اگر حسین شهید شد، پدرش از حسین بهتر و گرامیتر بود

فَلَا تَفْرَحُوا يَا أَهْلَ كُوفَانَ بِالَّذِي أَصِيبَ حُسَيْنٌ كَانَ ذَلِكَ أَعْظَمًا

ای کوفیان بدان چه به حسین رسید شادمان مباشید که این مصیبت بسی بزرگتر باشد

قَتِيلٌ بِشَطِّ النَّهْرِ رُوْحِي فِدَاؤُهُ جَزَاءُ الَّذِي أَرْدَاهُ نَارُ جَهَنَّمَ

شهید در کرانه نهر که جانم فدایش باد، و کيفر آن کس که با او چنین کرد آتش جهنم است. ثُمَّ قَالَ رَضِينَا مِنْكُمْ رَأْسًا بِرَأْسٍ فَلَا يَوْمَ لَنَا وَ لَا يَوْمَ عَلَيْنَا. بعد فرمود: از شما همین قدر بسنده کنیم که له و علیه ما مباشید.

[جریان مجلس ابن زیاد]

قَالَ الرَّأْوِي: ثُمَّ إِنَّ ابْنَ زِيَادٍ جَلَسَ فِي الْقَصْرِ لِلنَّاسِ وَ أَذِنَ إِذْنًا عَامًّا وَ جِئَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَ فَوَضَعَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَدْخَلَ نِسَاءَ الْحُسَيْنِ عَ وَ صَبِيَّاهُ إِلَيْهِ فَجَلَسَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ عَ مُتَنَكِّرَةً فَسَأَلَ عَنْهَا فَقِيلَ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ عَ فَأَقْبَلَ إِلَيْهَا فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَحَكُمْ وَ أَكْذَبَ أَحَدُوثَكُمْ فَقَالَتْ إِنَّمَا يَفْتَضِحُ الْفَاسِقُ وَ يَكْذِبُ الْفَاجِرُ وَ هُوَ غَيْرُنَا فَقَالَ

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

ابنُ زيادٍ كيفَ رأيتَ صنعَ اللهِ بأخيكِ وأهلِ بيتِكَ فقالتُ ما رأيتُ إلّا جميلاً- هؤلاء قومٌ كتبَ اللهُ عليهمُ القتلَ فبرزوا إلى مضاجعِهِمْ وسيجمعُ اللهُ بينَكَ وبينَهُمْ فتحاحٌ وتخاصمٌ فانظرُ لمنْ يكونُ الفلجُ يومئذٍ هبَلتَكَ أمْكَ يا ابنَ مَرْجَانَةٍ.

راوی گوید: بعد ابن زیاد در کاخش جلوس کرده بار عام داد، رأس مبارک حسین علیه السلام در پیشش نهاده شد، و زنان و کودکان او نیز وارد شدند. زینب دخت گرامی علی علیه السلام به صورت ناشناخته و متکبره بنشست، ابن زیاد لعین پرسید که کیست؟ گفته شد: زینب دختر علی، ابن زیاد رو بدو کرد و گفت: حمد مر خدای را که رسوایتان کرده بافته‌تان را باطل نمود.

زینب فرمود: همانا فاسق رسوا و فاجر مکذوب گردد و آن هم غیر ماست. ابن زیاد گفت: کار خدا را با برادر و اهل بیت چه دیدی؟ زینب علیها السلام فرمود: جز زیبا ندیدم، آنان (حسین و یارانش) گروهی بودند که خدا بر آنان شهادت را مقرر داشته، و آنان به سوی قتلگاه خود شتافتند و زودا که خدا بین تو و آنان جمع فرموده، بعد تو محاجّه و مخاصمه شوی، بنگر پیروزی از آن چه کسی خواهد بود، مادرت به عزایت بنشیند ای پسر مرجانه.

قَالَ الرَّأوِي: فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ وَكَأَنَّهُ هَمَّ بِهَا فَقَالَ لَهُ عَمْرُو بْنُ حَرْيْثٍ إِنَّهَا امْرَأَةٌ وَالْمَرْأَةُ لَا تُؤْخَذُ بِشَيْءٍ مِنْ مَنْطِقِهَا فَقَالَ لَهَا ابْنُ زِيَادٍ لَقَدْ شَفَى اللَّهُ قَلْبِي مِنْ طَاغِيَتِكَ الْحُسَيْنِ وَالْعَصَاءِ الْمُرْدَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ فَقَالَتْ لَعَمْرِي لَقَدْ قَتَلْتَ كَهْلِي وَقَطَعْتَ فَرْعِي وَاجْتَنَشْتُ أَصْلِي فَإِنْ كَانَ هَذَا شَفَاكَ فَقَدْ اسْتَفَيْتَ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ هَذِهِ سَجَاعَةٌ وَلَعَمْرِي لَقَدْ كَانَ أَبُوكَ شَاعِرًا سَجَاعًا فَقَالَتْ يَا ابْنَ زِيَادٍ مَا لِلْمَرْأَةِ وَالسَّجَاعَةِ.

راوی گوید: ابن زیاد به غضب در آمد و گویا قصد قتل زینب را کرد. عمرو بن حرث «۱» گفت: ای امیر، او زن است و زن به گفته‌اش مؤاخذه نگردد. ابن زیاد گفت: براستی که خدا با قتل برادر طاعی تو و عاصیان از اهل بیت قلبم را شفا بخشید!! زینب علیها السلام: بزرگ مرا کشتی، شاخه‌هایم را قطع کردی، و بنیادم را از بن بر آوردی، اگر شفای تو این بود که بدان رسیدی.

ابن زیاد لعنة الله عليه گفت: این زن سجع پرداز است (با آرایه سخن می‌گوید) سوگند به جانم پدر تو نیز شاعر بود. زینب علیها السلام فرمود: ای ابن زیاد، زن را با سجع چه کار؟

ثُمَّ التَفَتَ ابْنُ زِيَادٍ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فَقَالَ مَنْ هَذَا فَقِيلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ فَقَالَ أَلَيْسَ قَدْ قَتَلَ اللَّهُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ. بعد ابن زیاد علیه اللعنة به علی بن الحسین توجّه کرد و گفت: این کیست؟ گفته شد: علی بن الحسین.

ابن زیاد: مگر علی بن الحسین را خدا نکشت؟!

فَقَالَ عَلِيُّ عَ قَدْ كَانَ لِي أَخٌ يُقَالُ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَتَلَهُ النَّاسُ فَقَالَ بَلِ اللَّهُ قَتَلَهُ فَقَالَ عَلِيُّ عَ اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ لَكَ جُرْأَةٌ عَلَى جَوَابِي اذْهَبُوا بِهِ فَاضْرِبُوا عُنُقَهُ. زین العابدین

السَّلامُ عَلَیْكُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْكُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْكُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ

علیه السَّلام: برادری به نام علی بن الحسین داشتم که مردم او را کشتند. ابن زیاد لعنه الله علیه گفت: بلکه خدا او را کشت. سجّاد علیه السَّلام: «خداوند به گاه مرگ جانها را می گیرد». «۲» ابن زیاد علیه لعائن الله: تو را آن جرأت است که جوابم را بگویی، ببریدش و گردش را بزنید.

فَسَمِعَتْ بِهِ عَمَّتُهُ زَيْنَبُ فَقَالَتْ يَا ابْنَ زِيَادٍ إِنَّكَ لَمْ تَبْقَ مِنَّا أَحَدًا فَإِنْ كُنْتَ عَزَمْتَ عَلَى قَتْلِهِ فَاقْتُلْنِي مَعَهُ فَقَالَ عَلِيُّ ع لِعَمَّتِهِ اسْكُتِي يَا عَمَّةٌ حَتَّى أَكَلِمَهُ ثُمَّ أَقْبَلَ ع فَقَالَ أ بِالْقَتْلِ تُهَدِّدُنِي يَا ابْنَ زِيَادٍ أ مَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ وَ كَرَامَتَنَا الشَّهَادَةُ . زینب سلام الله علیها سخن آن پلید را بشنید و فرمود: ای ابن زیاد، کسی از ما را باقی نگذاردی اگر بر قتل او عزم کردی مرا نیز با وی بکش. سجّاد علیه السَّلام به عمّاش فرمود: «عمّه، خاموش باش تا با وی سخن بگویم». بعد امام رو به ابن زیاد کرد و فرمود: «آیا به کشته شدن تهدیدم می کنی، مگر ندانستی که کشته شدن عادت ما و شهادت کرامت ماست».

ثُمَّ أَمَرَ ابْنُ زِيَادٍ بَعْلَى بْنَ الْحُسَيْنِ ع وَ أَهْلَهُ فَحُمِلُوا إِلَى دَارٍ إِلَى جَنْبِ الْمَسْجِدِ الْأَعْظَمِ فَقَالَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ ع لَا يَدْخُلَنَّ عَرَبِيَّةٌ إِلَّا أُمٌّ وَكِدٍ أَوْ مَمْلُوكَةٌ فَإِنَّهُنَّ سُبَيْنٌ كَمَا سُبِينَا. بعد ابن زیاد علیه لعائن الله فرمان داد تا علی بن الحسین علیهما السَّلام و اهل بیت را در خانه ای کنار مسجد اعظم اسکان دهند. زینب علیها السَّلام فرمود: نزد ما زن عربیه نباید فقط امّهات ولد یا کنیزان آیند چه آنان اسیر بودند آن گونه که ما اسیریم. ثَمَّ أَمَرَ ابْنُ زِيَادٍ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ ع فَطِيفَ بِهِ فِي سِكَكِ الْكُوفَةِ وَ يَحِقُّ لِي أَنْ أَتَمَثَّلَ هُنَا بِأَيَّاتٍ لِبَعْضِ ذَوِي الْعُقُولِ يَرْتَبِي بِهَا قَتِيلًا مِنْ آلِ الرَّسُولِ: بعد ابن زیاد علیه لعائن الله فرمان داد تا رأس انور حسین علیه السَّلام را در بازار و کوی و برزن کوفه بگردانند. چه زیبا و سزاوار است که اشعار یکی از دیده وران را که در سوگ شهیدی از آل رسول الله صلی الله علیه و آله سروده بیاورم و بدان تمثّل جویم:

رَأْسُ ابْنِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَ وَصِيَّهِ لِلنَّاطِرِينَ عَلَى قَنَاءٍ يُرْفَعُ

رأس دخترزاده محمد و وصی او، برای تماشاگران بالای نیزه می رود

وَالْمُسْلِمُونَ بِمَنْظَرٍ بِمَسْمَعٍ لَا مُنْكَرَ مِنْهُمْ وَلَا مُتَفَجِّعُ

و مسلمانان می دیدند و می شنیدند، هیچ کس را حالت انکار یا درد فاجعه نبود

كُحِلَتْ بِمَنْظَرِكَ الْعُيُونُ عَمَائِيَّةٌ وَأَصَمَّ رُزُوكَ كُلُّ أُذُنٍ تَسْمَعُ

منظر روی تو دیده ها را سرمه کوری کشید، و مصیبت تو هر گوش شنوا را کر کرد

أَيَّقَطْتَ أَجْفَانًا وَ كُنْتَ لَهَا كَرِيٌّ وَ أَنْمَتَ عَيْنًا لَمْ تَكُنْ بِكَ تَهْجَعُ

دیدگانی که تو مایه آرامش آنها بودی اکنون بیدار، و آنها را که از ترس تو خواب نداشتند به خواب بردی

مَا رَوْضَةٌ إِلَّا تَمَنَّتْ أَنَّهَا لَكَ حُفْرَةٌ وَ لِحَظٌّ قَبْرِكَ مَضْجَعُ

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

روضه‌ای در روی زمین نیست جز آن که آرزوی مرقد تو شدن را دارد

[جریان عبد الله بن عقیف ازدی]

قَالَ الرَّأْوِي: ثُمَّ إِنَّ ابْنَ زِيَادٍ صَعِدَ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ قَالَ فِي بَعْضِ كَلَامِهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ الْحَقَّ وَ أَهْلَهُ وَ نَصَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَشْيَاعَهُ وَ قَتَلَ الْكَذَّابَ ابْنَ الْكَذَّابِ فَمَا زَادَ عَلَى هَذَا الْكَلَامِ شَيْئاً حَتَّى قَامَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَقِيفٍ الْأَزْدِيُّ وَ كَانَ مِنْ خِيارِ الشَّيْعَةِ وَ زُهَّادِهَا وَ كَانَتْ عَيْنُهُ تُسْرَى ذَهَبَتْ فِي يَوْمِ الْجَمَلِ وَ الْآخَرَى فِي يَوْمِ صِفِّينَ وَ كَانَ يُلَازِمُ الْمَسْجِدَ الْأَعْظَمَ يُصَلِّي فِيهِ إِلَى اللَّيْلِ فَقَالَ يَا ابْنَ زِيَادٍ إِنَّ الْكَذَّابَ ابْنَ الْكَذَّابِ أَنْتَ وَ أَبُوكَ وَ مَنْ اسْتَعْمَلَكَ وَ أَبُوهُ يَا عَدُوَّ اللَّهِ أَ تَقْتُلُونَ أَبْنَاءَ النَّبِيِّينَ وَ تَتَكَلَّمُونَ بِهَذَا الْكَلَامِ عَلَى مَنَابِرِ الْمُؤْمِنِينَ.

راوی گوید: سپس ابن زیاد لعنه الله عليه، بر فراز منبر قرار گرفت حمد و ثنای خدا را بگفت (۱) و در پاره‌ای از سخنانش گفت: حمد مر خدای را که حق را ظاهر کرده، و امیر المؤمنین و پیروانش را پیروزی داد و یاری رساند، و کذاب فرزند کذاب را بکشت!!! هنوز این سخن را به پایان نبرده بود که عبد الله بن عقیف ازدی به پای خاست او از زهاد و نیکان شیعه بود، و چشم چپش را در جنگ جمل و راست را در جنگ صفین از دست داده بود و ملازمت مسجد اعظم کوفه را برگزیده و هر روز تا شب در آن به نماز و عبادت می‌پرداخت گفت: ای پسر مرجانه، کذاب فرزند کذاب تو و پدر توست، و آن که تو را حکومت داد و پدر او (یزید و معاویه) ای دشمن خدا، فرزندان پیامبران را می‌کشید و بر منابر مسلمانان چنین سخن می‌گویند.

قَالَ الرَّأْوِي: فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ وَ قَالَ مَنْ هَذَا الْمُتَكَلِّمُ فَقَالَ أَنَا الْمُتَكَلِّمُ يَا عَدُوَّ اللَّهِ أَ تَقْتُلُ الذَّرِيَّةَ الطَّاهِرَةَ الَّتِي قَدْ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهَا الرَّجْسَ وَ تَزْعُمُ أَنَّكَ عَلَى دِينِ الْإِسْلَامِ وَ أَوْثَاةُ أَيْنَ أَوْلَادُ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ لَا يَنْتَقِمُونَ مِنْ طَاغِيَتِهِ اللَّعِينِ ابْنِ اللَّعِينِ عَلَى لِسَانِ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

راوی گوید: ابن زیاد علیه لعنة در خشم شد و گفت: این سخنگو کیست؟ عبد الله: ای دشمن خدا منم متکلم، آیا ذریه طاهره‌ای که خداوند رجس و پلیدی را از آنان برده می‌کشی و گمان داری که بر دین اسلام می‌باشی؟ و او غوثا، فرزندان مهاجران و انصار کجایند که از توی سرکش، لعین فرزند لعین (یزید و معاویه) که از زبان محمد رسول پروردگار چنین توصیف شده‌اید انتقام گیرند.

قَالَ الرَّأْوِي: فَازْدَادَ غَضَبُ ابْنِ زِيَادٍ حَتَّى انْتَفَخَتْ أَوْدَاجُهُ وَ قَالَ عَلَى بِهِ فَتَبَادَرَتْ إِلَيْهِ الْجَلَاوِزَةُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ لِيَأْخُذُوهُ فَقَامَتِ الْأَشْرَافُ مِنَ الْأَزْدِ مِنْ بَنِي عَمِّهِ فَخَلَّصُوهُ مِنْ أَيْدِي الْجَلَاوِزَةِ وَ أَخْرَجُوهُ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ وَ انْطَلَقُوا بِهِ إِلَى مَنْزِلِهِ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ اذْهَبُوا إِلَى هَذَا الْأَعْمَى الْأَزْدِ أَعْمَى اللَّهُ قَلْبَهُ كَمَا أَعْمَى عَيْنَهُ فَاتَّوْنِي بِهِ قَالَ فَانْطَلَقُوا إِلَيْهِ فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ الْأَزْدَ اجْتَمَعُوا وَ اجْتَمَعَتْ مَعَهُمْ قَبَائِلُ الْيَمَنِ لِيَمْنَعُوا صَاحِبَهُمْ قَالَ بَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ زِيَادٍ فَجَمَعَ قَبَائِلَ مُضَرَ وَ ضَمَّهُمْ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ وَ أَمَرَهُمْ بِقِتَالِ الْقَوْمِ.

السلام علیکم یا اهل البیت و النبوہ السلام علیکم یا اهل البیت و النبوہ

راوی گوید: بر خشم ابن زیاد پلید افزوده شد تا آن جا که رگهای گردنش باد کرده و گفت: نزدم آوریدش، جلادان و پیشمرگان و پاسبانان از هر سوی جنبیده تا دستگیرش کنند اشراف ازد و عموزادگانش برخاسته و او را از دست مأموران نجات داده و از باب مسجد خارج و به خانه‌اش روانه کردند.

ابن زیاد گفت: در پی این اعمی - اعمای ازد - که خدا دلش را چون چشمش کور کرده بروید و او را نزدم آورید. نیرو به جانب او روانه شدند، و این خبر به قبیله ازد رسید، آنان با همکاری قبائل یمن اجتماع کردند تا عبد الله را حفظ کنند. این خبر به ابن زیاد رسید، او هم قبائل مضر را به اتفاق محمد بن اشعث جمع کرده فرمان جنگ را بداد. قَالَ الرَّأْوِي: فَاقْتَتَلُوا قِتَالًا شَدِيدًا حَتَّى قُتِلَ بَيْنَهُمْ جَمَاعَةٌ مِنَ الْعَرَبِ قَالَ وَوَصَلَ أَصْحَابُ ابْنِ زِيَادٍ إِلَى دَارِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَفِيْفٍ فَكَسَرُوا الْبَابَ وَافْتَحَمُوا عَلَيْهِ فَصَاحَتْ ابْنَتُهُ أَتَاكَ الْقَوْمُ مِنْ حَيْثُ تَحْذَرُ فَقَالَ لَا عَلَيْكَ نَاولِني سِيفِي قَالَ فَنَاولَتْهُ إِيَّاهُ فَجَعَلَ يَذْبُ عَنْ نَفْسِهِ وَيَقُولُ. راوی گوید: جنگی سخت در گرفت و جمعی از عرب کشته شدند. اصحاب ابن زیاد لعنة الله به در خانه عبد الله بن عفيف رسیده و در را شکسته و بر وی هجوم بردند. دخترش گفت: همان کسانی آمدند که از آنها بر حذر بودی. عبد الله گفت: به زیان تو نیست، شمشیرم را به من بده، شمشیر را گرفته و از خود دفاع می‌کرد در حالی که می‌گفت:

أَنَا ابْنُ ذِي الْفَضْلِ عَفِيْفٍ الطَّاهِرِ عَفِيْفٌ شَيْخِي وَابْنُ أُمِّ عَامِرٍ

من فرزند عفيف طاهر صاحب فضل، پدرم عفيف و مادرم ام عامر است

كَمْ دَارِعٍ مِنْ جَمْعِكُمْ وَحَاسِرٍ وَبَطْلٍ جَدَّتْهُ مُغَاوِرٍ

چه بسیار قهرمانان زره پوش و بی‌زره شما را در میدان جدال در تنگنای مرگ فرو افکندم

قَالَ وَجَعَلَتْ ابْنَتُهُ تَقُولُ يَا أَبَتِ لَيْتَنِي كُنْتُ رَجُلًا أُخَاصِمُ بَيْنَ يَدَيْكَ الْيَوْمَ هَؤُلَاءِ الْفَجْرَةَ قَاتِلِي الْعِثْرَةَ الْبَرَرَةَ قَالَ وَجَعَلَ الْقَوْمُ يَدُورُونَ عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جِهَةٍ وَهُوَ يَذْبُ عَنْ نَفْسِهِ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ أَحَدٌ وَكُلَّمَا جَاءَهُ مِنْ جِهَةٍ قَالَتْ يَا أَبَتِ جَاءُوكَ مِنْ جِهَةٍ كَذَا حَتَّى تَكَاثَرُوا عَلَيْهِ وَاحْطُوا بِهِ فَقَالَتْ بَنْتُهُ وَاهْ ذَلَّاهُ يُحَاطُ بِأَبِي وَلَيْسَ لَهُ نَاصِرٌ يَسْتَعِينُ بِهِ فَجَعَلَ يُدِيرُ سِيفَهُ وَيَقُولُ شِعْرُ. و دخترش همواره می‌گفت: پدرم کاش من مردی بودم و در پشت با این قوم تبهار که کشندگان عترت ابرارند می‌جنگیدم. دشمن دور عبد الله را از هر طرف بگرفته بود او از خویشتن دفاع می‌کرد، و هیچ کس را توان چیرگی بر وی نبود، از هر سوی که بدو حمله می‌شد، دختر جهت حمله را به پدر می‌گفت، تا آن جا که همگان یورش برده و احاطه‌اش نمودند.

دخترش می‌گفت: امان از خواری، پدرم محاصره شد و یآوری ندارد که یاریش رساند. عبد الله شمشیرش را می‌چرخانید و می‌گفت:

أَقْسِمُ لَوْ يُفْسَحُ لِي عَنْ بَصْرِي ضَاقَ عَلَيْكُمْ مَوْرِدِي وَمَصْدَرِي

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

سوگند می خورم اگر چشمم بینا بود، ورود و خروج کار را بر شما تنگ می کرد
 قَالَ الرَّأَوِي: فَمَا زَالُوا بِهِ حَتَّى أَخَذُوهُ ثُمَّ حَمَلَ فَأَدْخَلَ عَلَى ابْنِ زِيَادٍ فَلَمَّا رَأَاهُ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَخْرَاكَ فَقَالَ لَهُ
 عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَفِيْفٍ يَا عَدُوَّ اللَّهِ وَبِمَاذَا أَخْرَانِي اللَّهُ - راوی گوید: عبد الله در پره محاصره بود تا دستگیر شد و به
 نزد ابن زیادش بردند. ابن زیاد چون بدیدش گفت: حمد مر خدای را که خوارت کرد. (۱) عبد الله بن عفيف گفت
 : ای دشمن خدا، به چه چیز خوارم کرد.

وَاللَّهِ لَوْ فُرِّجَ لِي عَنْ بَصَرِي ضَاقَ عَلَيْكَ مَوْرِدِي وَمَصْدَرِي

به خدا که اگر چشمم بینا بود بدون تردید عرصه را بر شما تنگ می کردم.
 فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ يَا عَدُوَّ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي عُثْمَانَ بْنِ عَفَانَ فَقَالَ يَا عَبْدَ بَنِي عِلَاجٍ يَا ابْنَ مَرْجَانَةَ وَشَتْمَهُ مَا أَنْتَ وَعُثْمَانُ
 بْنُ عَفَانَ أَسَاءَ أَوْ أَحْسَنَ وَأَصْلَحَ أَمْ أَفْسَدَ وَاللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَلِيُّ خَلْقِهِ يَقْضِي بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ عُثْمَانَ بِالْعَدْلِ وَالْحَقِّ
 وَلَكِنْ سَلْنِي عَنْ أَبِيكَ وَعَنْكَ وَعَنْ يَزِيدَ وَأَبِيهِ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ وَاللَّهِ لَا سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ أَوْ تَذَوَّقَ الْمَوْتَ غُصَّةً
 بَعْدَ غُصَّةٍ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَفِيْفٍ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَمَا إِنِّي قَدْ كُنْتُ أَسْأَلُ اللَّهَ رَبِّي أَنْ يَرْزُقَنِي الشَّهَادَةَ مِنْ
 قَبْلِ أَنْ تَلِدَ أُمُّكَ وَسَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ ذَلِكَ عَلَى يَدَيَّ أَلْعَنَ خَلْقَهُ وَأَبْغَضَهُمْ إِلَيْهِ فَلَمَّا كُفَّ بَصَرِي يَسْتُ عَنْ
 الشَّهَادَةِ وَالْآنَ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَزَقَنِيهَا فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ اضْرِبُوا عُنُقَهُ فَضْرِبَتْ عُنُقُهُ وَصَلَبَ فِي السَّبْخَةِ.

ابن زیاد: ای عبد الله، رأی تو در باره عثمان بن عفان چیست؟

عبد الله: ای بنده بنی علاج، ای پسر مرجانه - ناسزایش گفت - تو را با عثمان چه کار بد کرد یا خوب، اصلاح
 نمود یا افساد، خدا ولی بندگانست، بین مردم و عثمان به حق و عدل داوری می کند، و لیکن از تو و پدرت و
 از یزید و پدرش بپرس.

ابن زیاد: نه به خدا هیچ از تو نمی پرسم تا مرگ را جرعه، جرعه بنوشی.

عبد الله بن عفيف: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، پیش از آن که مادرت تو را بزاید، از خدا مسألت شهادت را نمودم، و
 خواسته بودم که شهادتم را به دست منفورترین و مبعوضترین خلقش قرار دهد، چون نابینا شدم، از شهادت نومید
 شدم، اما هم اکنون الحمد لله که بعد از نومیدی بدین سعادت دست یافتم، و دعای پیشین مرا به اجابت رسانید.

ابن زیاد پلید گفت: تا گردنش را زده در سببخه کوفه به دارش آویزند.

[گزارش ابن زیاد به یزید راجع به داستان کربلا]

قَالَ الرَّأَوِي: وَكَتَبَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ يُخْبِرُهُ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ ع وَخَبَرِ أَهْلِ بَيْتِهِ وَكَتَبَ أَيْضاً إِلَى
 عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ بْنِ الْعَاصِ أَمِيرِ الْمَدِينَةِ بِمِثْلِ ذَلِكَ أَمَّا عَمْرُو فَحَيْثُ وَصَلَهُ الْخَبَرُ صَعِدَ الْمَنْبَرَ وَخَطَبَ النَّاسَ وَ
 أَعْلَمَهُمْ ذَلِكَ فَعَظَّمَتْ وَأَعْيَتْهُ بَنِي هَاشِمٍ وَأَقَامُوا سُنَنَ الْمَصَائِبِ وَالْمَاتِمِ وَكَانَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَقِيلٍ بِنْتُ أَبِي طَالِبٍ ع

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ

تَنْدُبُ الْحُسَيْنَ عَ وَ تَقُولُ: راوی گوید: عبید الله بن زیاد علیه اللعنه به یزید بن معاویه، علیهما اللعنه و عمرو بن سعید بن عاص «۱» والی مدینه داستان کربلا و شهادت حسین علیه السَّلام و یارانش و اسارت اهل بیت را گزارش داد. اما عمرو بن سعید، با دریافت خبر به منبر رفت و خطبه خواند و خبر را به مردم اعلان داشت این خبر و مصیبت بر بنی هاشم سخت ناگوار آمد، و آنان آداب عزاداری را بر پا داشتند (۱) و زینب دخت عقیل بن ابی طالب «۱» بر حسین علیه السَّلام نوح می سرود و می گفت:

مَاذَا تَقُولُونَ إِنْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا فَعَلْتُمْ وَأَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَمِ

چه خواهید گفت آنگاه که پیامبر از شما پرسد: شما که آخر امتها هستید چه کردید؟

بِعِثْرَتِي وَأَهْلِ بَيْتِي بَعْدَ مُفْتَقِدِي مِنْهُمْ أُسَارَى وَمِنْهُمْ ضُرُّجُوا بِدَمٍ

با عترت و اهل من بعد از رحلت من، بعضی اسیر و برخی دیگر بخونشان آغشته شدند

مَا كَانَ هَذَا جَزَائِي إِذْ نَصَحْتُ لَكُمْ أَنْ تَخْلُقُونِي بِسُوءٍ فِي ذَوِي رَحِمِي

و اگر به شما توصیه می کردم که با اهل بیت من بدی کنید هرگز بدین قدر که کردید نمی رسید

فَلَمَّا جَاءَ اللَّيْلُ سَمِعَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ هَاتِفًا يُنَادِي - گوید: چون شب فرا رسید مردم مدینه شنیدند که هاتفی ندا در داد و می گفت:

أَيُّهَا الْقَاتِلُونَ جَهْلًا حُسَيْنًا أَبْشِرُوا بِالْعَذَابِ وَ التَّنْكِيلِ

ای آنانی که حسین را از سر ستم کشتید، شما را به عذاب و کیفر بشارت باد

كُلُّ أَهْلِ السَّمَاءِ يَدْعُو عَلَيْكُمْ مِنْ نَبِيٍّ وَمَالِكٍ وَقَبِيلٍ

هر آن که در آسمان است و هر پیامبر و رسول و شاهی بر او بگریست

قَدْ لَعْنْتُمْ عَلَى لِسَانِ ابْنِ دَاوُدَ وَ مُوسَى وَ صَاحِبِ الْإِنْجِيلِ

شما بر زبان سلیمان و موسی و عیسی لعنت شده اید

وَأَمَّا يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ فَإِنَّهُ لَمَّا وَصَلَهُ كِتَابُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ وَقَفَ عَلَيْهِ أَعَادَ الْجَوَابَ إِلَيْهِ يَأْمُرُهُ فِيهِ بِحَمْلِ رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَ وَ رُءُوسِ مَنْ قُتِلَ مَعَهُ وَ بِحَمْلِ أَثْقَالِهِ وَ نِسَائِهِ وَ عِيَالِهِ چون نامه ابن زیاد به یزید بن معاویه، رسید و بر داستان وقوف یافت. پاسخی نوشت و فرمان داد تا سرهای حسین علیه السَّلام و شهداء و زنان و عیال و بار و بنه امام را به نزدش فرستد.

[اسرا در شام]

[روانه کردن اسیران را به جانب شام]

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

فَاسْتَدْعَى ابْنُ زِيَادٍ بِمُحَمَّدٍ بْنِ ثَعْلَبَةَ الْعَائِذِيَّ فَسَلَّمَ إِلَيْهِ الرَّءُوسَ وَالْأَسْرَى وَالنِّسَاءَ فَصَارَ بِهِمْ مُحَقَّرٌ إِلَى الشَّامِ كَمَا يُسَارُّ بِسَبَايَا الْكُفَّارِ يَتَصَفَّحُ وَجُوهَهُنَّ أَهْلُ الْأَقْطَارِ . ابن زياد محفر بن ثعلبه عائذی را فرا خواند، و سرها و اسیران و زنان را بدو تسلیم کرد. محفر پلید، اسیران را چون اسرای کفار به سوی شام برد که مردم چهره‌های آنان را می‌نگریستند. (۱)

فَرَوَى ابْنُ لَهِيْعَةَ وَ غَيْرُهُ حَدِيثًا أَخَذْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَةِ قَالَ كُنْتُ أَطُوفُ بِالْبَيْتِ فَإِذَا بِرَجُلٍ يَقُولُ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَمَا أَرَاكَ فَاعِلًا فَقُلْتُ لَهُ يَا عَبْدَ اللَّهِ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَقُلْ مِثْلَ ذَلِكَ فَإِنْ ذُنُوبَكَ لَوْ كَانَتْ مِثْلَ قَطْرِ الْأَمْطَارِ وَ وَرَقِ الْأَشْجَارِ فَاسْتَغْفَرْتَ اللَّهَ غَفْرَهَا لَكَ فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ قَالَ فَقَالَ لِي تَعَالَى حَتَّى أُخْبِرَكَ بِقِصَّتِي فَأَتَيْتُهُ فَقَالَ اعْلَمْ أَنَّا كُنَّا خَمْسِينَ نَفَرًا مِمَّنْ سَارَ مَعَ رَأْسِ الْحُسَيْنِ ع إِلَى الشَّامِ فَكُنَّا إِذَا أُمْسَيْنَا وَضَعْنَا الرَّأْسَ فِي تَابُوتٍ وَ شَرَبْنَا الْخَمْرَ حَوْلَ التَّابُوتِ فَشَرَبَ أَصْحَابِي لَيْلَةً حَتَّى سَكِرُوا وَلَمْ أَشْرَبْ مَعَهُمْ . ابن لهيعه «۱» حدیثی را آورده که ما به قدر ضرورت از آن گرفتیم، گوید: به طواف کعبه بودم که به مردی برخوردیم که می‌گفت: خداوندا مرا ببامرز و نمی‌بینم که ببامرزیم. بدو گفتم: ای بنده خدا از خدا بترس و چنین مگو، چه اگر گناهانت چون قطرات باران یا برگ بر درختان زیاد باشد، و از خدا آمرزش بخواهی خدا می‌آمرزیدت، زیرا او غفور و رحیم است.

به من گفت: نزدیک بیا تا قصه‌ام را به تو بگویم، نزدش رفتم، گفت: بدان که ما پنجاه نفر بودیم که با رأس مبارک حسین به شام رفتیم، شب که می‌شد سر را در میان تابوتی می‌نهادیم، و در پیرامون آن به می‌گساری می‌پرداختیم، شبی یارانم می‌گساری کرده مست شدند و من آن شب نخوردم، فَلَمَّا جَنَّ اللَّيْلُ سَمِعْتُ رَعْدًا وَ رَأَيْتُ بَرْقًا فَإِذَا أَبْوَابُ السَّمَاءِ قَدْ فُتِحَتْ وَ نَزَلَ آدَمُ ع وَ نُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ إِسْمَاعِيلُ وَ إِسْحَاقُ وَ نَبِيُّنَا مُحَمَّدٌ ص وَ عَلَيْهِمُ أَجْمَعِينَ وَ مَعَهُمْ جِبْرِئِيلُ وَ خَلَقَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ چون پرده سیاهی شب فرو افتاد رعد و برقی برخاست که دیدم درهای آسمان گشوده گشت، و آدم و نوح و ابراهیم و اسحاق و اسماعیل و پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین به همراه جبرئیل و جمعی از فرشتگان فرود آمدند.

فَدَنَا جِبْرِئِيلُ مِنَ التَّابُوتِ - وَ أَخْرَجَ الرَّأْسَ وَ ضَمَّهُ إِلَى نَفْسِهِ وَ قَبَّلَهُ ثُمَّ كَذَلِكَ فَعَلَ الْأَنْبِيَاءُ كُلُّهُمْ وَ بَكَى النَّبِيُّ ص عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ ع وَ عَزَّاهُ الْأَنْبِيَاءُ . جبرئیل به تابوت نزدیک شد و سر انور را از تابوت بدر آورده و به سینه گرفته و بوسیدش، و تمام انبیاء نیز چنان کردند، و پیامبر بر سر حسین گریست و انبیاء وی را تعزیت و تسلیت گفتند.

وَ قَالَ لَهُ جِبْرِئِيلُ ع يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَمَرَنِي أَنْ أَطِيعَكَ فِي أَمْرَتِي فَإِنْ أَمَرْتَنِي زُلْزَلْتُ بِهِمُ الْأَرْضَ وَ جَعَلْتُ عَلَيْهَا سَافِلَهَا كَمَا فَعَلْتُ بِقَوْمِ لُوطٍ . جبرئیل عرضه داشت: ای محمد، خدای متعال فرمانم داد که در باره

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

امّت از تو پیروی کنم، اگر امر کنی زمین را به لرزه در آورده و بالایش را به پایین فرو برم آن گونه که با قوم لوط کردم.

فَقَالَ النَّبِيُّ ص لَا يَا جَبْرِئِيلُ فَإِنَّ لَهُمْ مَعِيَ مَوْقِفًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ جَاءَ الْمَلَائِكَةُ نَحُونَا لِيَقْتُلُونَا فَقُلْتُ الْإِيمَانُ الْإِيمَانُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ أَذْهَبُ فَلَا غَفَرَ اللَّهُ لَكَ. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه ای جبرئیل، چه مرا با اینان موقفی است در نزد خدا «۲».

وَرَأَيْتُ فِي تَذِيلِ مُحَمَّدِ بْنِ النَّجَّارِ شَيْخِ الْمُحَدِّثِينَ بِبَغْدَادَ فِي تَرْجَمَةِ عَلِيِّ بْنِ نَصْرِ الشُّبُوكِيِّ بِإِسْنَادِهِ زِيَادَةً فِي هَذَا الْحَدِيثِ مَا هَذَا لَفْظُهُ قَالَ لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَحَمَلُوا بِرَأْسِهِ جَلَسُوا يَشْرَبُونَ وَيَجِيءُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا بِالرَّأْسِ فَخَرَجَتْ يَدٌ وَكَتَبَتْ بِقَلَمِ الْحَدِيدِ عَلَى الْحَائِطِ -

أُتْرَجُو أُمَةً قَتَلَتْ حُسَيْنًا شَفَاعَةً جَدَّهُ يَوْمَ الْحِسَابِ

قَالَ فَلَمَّا سَمِعُوا بِذَلِكَ تَرَكَوا الرَّأْسَ وَهَزَمُوا (این قسمت ترجمه نشده)

ورود به شام و تقاضای ام کلثوم

قَالَ الرَّأْوِي: وَ سَارَ الْقَوْمُ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ وَ نِسَائِهِ وَ الْأَسْرَى مِنْ رُجَالِهِ فَلَمَّا قَرَبُوا مِنْ دِمَشْقَ دَنَتْ أُمُّ كَلْثُومٍ مِنْ شِمْرِ وَ كَانَ مِنْ جُمْلَتِهِمْ فَقَالَتْ لَهُ لِي إِلَيْكَ حَاجَةٌ فَقَالَ مَا حَاجَتُكَ قَالَتْ إِذَا دَخَلْتَ بِنَا الْبَلَدَ فَاحْمِلْنَا فِي دَرْبٍ قَلِيلٍ النَّظَارَةَ وَ تَقَدَّمْ إِلَيْهِمْ أَنْ يُخْرِجُوا هَذِهِ الرَّءُوسَ مِنْ بَيْنِ الْمَحَامِلِ - وَ يُنَحُّونَا عَنْهَا فَقَدْ خُزِينَا مِنْ كَثَرَةِ النَّظَرِ إِلَيْنَا وَ نَحْنُ فِي هَذِهِ الْحَالِ فَأَمَرَ فِي جَوَابِ سُؤَالِهَا أَنْ يُجْعَلَ الرَّءُوسُ عَلَى الرِّمَاحِ فِي أَوْسَاطِ الْمَحَامِلِ بَغِيًّا مِنْهُ وَ كُفْرًا وَ سَلَكَ بِهِمْ بَيْنَ النَّظَارِ عَلَى تِلْكَ الصَّفَةِ حَتَّى أَتَى بِهِمْ بَابَ دِمَشْقَ فَوَقَفُوا عَلَى دَرَجِ بَابِ الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ حَيْثُ يُقَامُ السَّبْيُ.

راوی گوید: چون کاروان اسیران به دمشق نزدیک شد، ام کلثوم به شمر نزدیک شد و فرمود: مرا با تو حاجتی است. گفت: حاجت چیست؟ فرمود: وقتی که می خواهی ما را وارد شهر کنی از دروازه ای وارد کن که تماشاگران کمی دارند، و دستور ده تا سرهای شهداء را از بین محملها بیرون برده و از ما دور کنند، چه ما از نگاههای بسیار خوار شده ایم.

شمر - بر مبنای خبث باطنی خود - در قبال خواسته ام کلثوم، فرمان داد تا سرهای بر روی نیزه ها را در میانه محملها قرار داده با همین وضع آنان را تا دروازه دمشق و دم در مسجد جامع در جایگاه اسیران باز داشت.

فَرُويَ أَنَّ بَعْضَ فَضَلَاءِ التَّابِعِينَ لَمَّا شَاهَدَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَ بِالْشَّامِ أَخْفَى نَفْسَهُ شَهْرًا مِنْ جَمِيعِ أَصْحَابِهِ فَلَمَّا وَجَدُوهُ بَعْدَ إِذْ فَقَدُوهُ سَأَلُوهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ أَلَا تَرَوْنَ مَا نَزَلَ بِنَا وَ أَنْشَأَ يَقُولُ: در روایت آمده: یکی از تابعین چون رأس

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

حسین علیه السلام را مشاهده کرد، یک ماه در شام از جمیع مردم خود را پنهان کرد، بعد از آن که پیدایش کردند و از علت اختفایش پرسیدند، گفت: مگر نمی بینید که بر ما چه فرود آمده، بعد اشعار زیر را سرود:

جَاءُوا بِرَأْسِكَ يَا ابْنَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ مُتَرَمِّلًا بِدِمَائِهِ تَرْمِيلاً

ای فرزند دخت محمد سر آغشته به خونت را آوردند

وَ كَأَنَّمَا بِكَ يَا ابْنَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ قَتَلُوا جَهَاراً عَامِدِينَ رَسُولاً

گوئیا با قتلت ای دخترزاده محمد آشکارا و به عمد پیامبر را کشتند

قَتَلُوكَ عَطْشَانًا وَلَمْ يَتَرَقَّبُوا فِي قَتْلِكَ التَّأْوِيلَ وَ التَّنْزِيلَا

(۱) تو را تشنه کشتند و در قتل تو رعایت تنزیل و تأویل قرآن را نمودند

وَ يُكَبِّرُونَ بِأَنْ قُتِلْتَ وَ إِنَّمَا قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرَ وَ التَّهْلِيلَا

با کشتنت الله اکبر گفتند، همانا با کشتنت تکبیر و تهلیل را کشتند

• هدایت مرد شامی به دست امام سجاد

قَالَ الرَّأْوِي: وَ جَاءَ شَيْخٌ وَ دَنَا مِنْ نِسَاءِ الْحُسَيْنِ ع وَ عِيَالِهِ وَ هُمْ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكَمُ وَ أَهْلَكَكُمْ وَ أَرَاكَ الْبِلَادَ عَنْ رِجَالِكُمْ وَ أَمَكْنَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْكُمْ رَاوِي گوید: پیری آمد و خود را به زنان و عیال حسین علیه السلام نزدیک کرد- در حالی که در همان مکان بودند- و گفت: حمد مر خدای را که شما را کشت و به هلاکت رسانید و شهرها را از مردان شما راحت کرد، و امیر المؤمنین را بر شما تسلط داد!!!

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع يَا شَيْخُ هَلْ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ قَالَ نَعَمْ عَلَى بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بدو فرمود: «ای شیخ آیا قرآن خواندی؟». گفت: آری.

قَالَ فَهَلْ عَرَفْتَ هَذِهِ الْآيَةَ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى قَالَ الشَّيْخُ نَعَمْ ، قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ فَقَالَ عَلِيُّ ع لَهُ فَنَحْنُ الْقُرْبَى فرمود: این را دانستی: «بگو از شما مزدی جز دوستی ذوی القربی را نمی خواهیم؟» «۱» گفت: این آیه را خوانده ام. فرمود: «مائیم قری (خویشاوندان پیامبر)، ای شیخ،

يَا شَيْخُ فَهَلْ قَرَأْتَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ فَقَالَ الشَّيْخُ قَدْ قَرَأْتُ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ فَنَحْنُ الْقُرْبَى آیا در بنی اسرائیل خوانده ای: «حق ذوی القربی را بده» «۲»؟ گفت: خواندمش. فرمود: «مائیم قری

يَا شَيْخُ فَهَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى قَالَ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ ع فَنَحْنُ الْقُرْبَى ای شیخ، آیا این آیه را خواندی: «و بدانید آنچه غنیمت گرفتید از هر چیز، پس برآستی

خمس آن برای خدا و رسول و ذی القربی است؟» «۳» گفت: آری. فرمود: مائیم قری

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ

يَا شَيْخُ فَهَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا قَالَ الشَّيْخُ قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ فَقَالَ عَلِيُّ ع فَخَنُّ أَهْلَ الْبَيْتِ الَّذِينَ خَصَّصَنَا اللَّهُ بِآيَةِ الطَّهَارَةِ يَا شَيْخُ، أَيُّ شَيْخٍ، أَيَّا إِيْن آيَهُ رَا خَوَانْدِي: «همانا خدا اراده فرمود که رجس و پلیدی را از شما اهل بیت ببرد، و تطهیرتان کند در کمال تطهیر؟» «۱» (۱)

گفت: خواندمش. فرمود: ای شیخ، ماییم اهل بیت که خدا ما را به آیه تطهیر مخصوص داشت.

قَالَ الرَّأْوِي: فَبَقِيَ الشَّيْخُ سَاكِتًا نَادِمًا عَلَى مَا تَكَلَّمَ بِهِ وَقَالَ بِاللَّهِ إِنَّكُمْ هُمْ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع تَالَلَّهِ إِنَّا لَنَحْنُ هُمْ مِنْ غَيْرِ شَكٍّ وَحَقِّ جَدِّتَا رَسُولِ اللَّهِ ص إِنَّا لَنَحْنُ هُمْ فَبَكَى الشَّيْخُ وَرَمَى عِمَامَتَهُ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ ص مِنْ جَنٍّ وَإِنْسٍ ثُمَّ قَالَ هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ فَقَالَ لَهُ نَعَمْ إِنْ تُبْتَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَأَنْتَ مَعَنَا فَقَالَ أَنَا تَائِبٌ فَبَلَغَ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ حَدِيثَ الشَّيْخِ فَأَمَرَ بِهِ فَقُتِلَ.

راوی گوید: شیخ ساکت باقی ماند در حالی که نادم بود از آنچه گفته و گفت: شما را به خدا شما آنانید؟! سجّاد علیه السّلام فرمود: سوگند به خدا که ما هم ایشان هستیم، سوگند به حقّ جدّمان رسول الله صلی الله علیه و آله که بی هیچ تردیدی ما همانانیم.

راوی گوید: شیخ گریست و عمامه بر زمین زد، بعد سر را به آسمان برداشت و گفت: خداوندا من از دشمنان آل محمد از جنّ گرفته تا انس بیزارم. بعد عرض کرد: آیا برایم جای توبه هست؟ امام فرمود: «آری، اگر توبه کنی خدا توبهات را می پذیرد و تو با ما خواهی بود». شیخ عرض کرد: من تائبم. داستان پیرمرد به اطلاع یزید رسید، دستور داد تا او را کشتند.

[آل الرسول در مجلس یزید]

قَالَ الرَّأْوِي: ثُمَّ أَدْخَلَ ثَقْلُ الْحُسَيْنِ ع وَنِسَاؤُهُ وَ مَنْ تَخَلَّفَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ عَلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ لَعَنَهُمَا اللَّهُ وَ هُمْ مُقَرَّنُونَ فِي الْحَبَالِ فَلَمَّا وَقَفُوا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُمْ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ رَاوِي گوید: پس از آن خانواده و زنان حسین علیه السّلام و بازماندگانش را طناب بسته بر یزید وارد کردند. چون آنها با این وضع نزد یزید ایستادند،

قَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع أَنْشُدْكَ اللَّهَ يَا يَزِيدُ مَا ظَنُّكَ بِرَسُولِ اللَّهِ ص لَوْ رَأَانَا عَلَى هَذِهِ الصِّفَةِ فَأَمَرَ يَزِيدُ بِالْحَبَالِ فَقَطَّعَتْ عَلَى بَنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلامُ فرمود: «ای یزید! تو را به خدا سوگند می دهم، گمانت به پیامبر چیست اگر ما را بدین حال ببیند». یزید دستور داد تا طنابها و ریسمانها را قطع کردند.

ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ ع بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَجْلَسَ النِّسَاءَ خَلْفَهُ لِيَلْمُوا بِإِثْمِهِ فَرَأَاهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع فَلَمْ يَأْكُلِ الرُّءُوسَ بَعْدَ ذَلِكَ أَبَدًا

بعد سر انور را پیش رویش نهاد و زنان را پشت سرش نشانید تا وی را ننگرند، زین العابدین سر را بدید و دیگر هرگز از کله‌ای نخورد.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

وَأَمَّا زَيْنَبُ فَإِنَّهَا لَمَّا رَأَتْهُ أَهْوَتْ إِلَى جَبِيهَا فَشَقَّتْهُ ثُمَّ نَادَتْ بِصَوْتٍ حَزِينٍ يُفْرِغُ الْقُلُوبَ يَا حُسَيْنَاهُ يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ يَا ابْنَ مَكَّةَ وَمَنِي يَا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ يَا ابْنَ بِنْتِ الْمُصْطَفَى. و اما زينب، چون سر برادر را بدید، دست برد و گریبانش درید و با صدایی حزین که دلها را جریحه دار می کرد فرمود: یا حسینا، ای حبیب رسول الله، ای فرزند مکه و منی ای فرزند فاطمه الزهراء سیده زنان، ای فرزند دخت مصطفی.

قَالَ الرَّأْوِي: فَأُبْكْتُ وَاللَّهِ كُلَّ مَنْ كَانَ فِي الْمَجْلِسِ وَ يَزِيدُ عَلَيْهِ لَعَائِنُ اللَّهِ سَاكِتٌ. راوی گوید: به خدا قسم هر کس که در مجلس حضور داشت بگریست، و یزید ساکت بود.

ثُمَّ جَعَلَتْ امْرَأَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ كَانَتْ فِي دَارِ يَزِيدَ لَعْنَهُ اللَّهُ تَنْدُبُ عَلَى الْحُسَيْنِ ع وَ تَنَادِي يَا حَبِيبَاهُ يَا سَيِّدَ أَهْلِ بَيْتَاهُ يَا ابْنَ مُحَمَّدَاهُ يَا رَبِيعَ الْأَرَامِلِ وَ الْيَتَامَى يَا قَتِيلَ أَوْلَادِ الْأَدْعِيَاءِ. زنی از بنی هاشم که در کاخ یزید بود شروع به نوحه نمود و می گفت: - یا حسیناه، یا حبیباه، یا سیداه، یا سید اهل بیتاه، یا ابن محمدها. ای بهار و امید زنان بی سرپرست و اطفال یتیم، ای کشته زنازادگان. گریه از همگان به بانگ برخاست.

قَالَ الرَّأْوِي: فَأُبْكْتُ كُلَّ مَنْ سَمِعَهَا ثُمَّ دَعَا يَزِيدُ عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ بِقَضِيبٍ خِيزْرَانٍ فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِهِ ثَنَائَا الْحُسَيْنِ ع فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَبُو بَرزَةَ الْأَسْلَمِيُّ وَقَالَ وَيْحَكَ يَا يَزِيدُ أَ تَنْكُتُ بِقَضِيبِكَ ثَغَرَ الْحُسَيْنِ ع ابْنَ فَاطِمَةَ ص أَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ص يَرْشُفُ ثَنَائَاهُ وَ ثَنَائَا أَخِيهِ الْحَسَنِ ع وَيَقُولُ أَنْتُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَقَتَلَ اللَّهُ قَاتِلَكُمَا وَلَعْنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا

راوی گوید: بعد یزید تازیانه خیزران را بخواست، و با آن به دندانهای پیشین حسین علیه السلام می زد. ابو برزّه الأسلمی «۱» رو به یزید کرد و گفت: وای بر تو ای یزید، آیا بر لب و دندان حسین بن فاطمه علیه السلام تازیانه می زنی؟! گواهی می دهم که دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله لب و دندان حسین علیه السلام و برادرش حسن علیه السلام را می لیسید و می بوسید در حالی که می فرمود: شما دو سید جوانان بهشتیانید، خدا قاتل شما را بکشد و لعنت فرماید، و جهنم را برایشان مهیا کند و چه بد فرجامی است! قَالَ الرَّأْوِي: فَغَضِبَ يَزِيدُ وَ أَمَرَ بِإِخْرَاجِهِ فَأُخْرِجَ سَحْبًا. راوی گوید: یزید پلید به خشم آمد و امر کرد او را کشان کشان بیرون برند.

قَالَ وَ جَعَلَ يَزِيدُ يَتَمَثَّلُ بِأَبْيَاتِ ابْنِ الزُّبَيْرِ: راوی می گوید: بعد یزید خواندن اشعار ابن الزبیری «۲» را آغازید.

لَيْتَ أَشْيَاخِي بَدَّرَ شَهْدُوا جَزَعَ الْخَزْرَجُ مِنْ وَقَعِ الْأَسَلِ

(۱) کاش اشیاخ (اجداد) من که در بدر کشته شدند. ناله خزر ج را از درد نیزه شاهد بودند

لَأَهْلُوا وَ اسْتَهْلُوا فَرَحًا ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تُشَلِّ

پس برخیزند و پایکوبی کنند و بگویند: ای یزید دست مریزاد

قَدْ قَتَلْنَا الْقَوْمَ مِنْ سَادَاتِهِمْ وَ عَدَلْنَاهُ بِدَرِّ فَاغْتَدَلِ

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

ارباب و سادات آنان را کشتیم و انتقام بدر را گرفتیم

لَعِبْتُ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا خَبْرُ جَاءَ وَلَا وَحْيُ نَزَلَ

هاشم با سلطنت بازی کرد، زیرا نه خبری آمده است و نه وحیی نازل شده است

لَسْتُ مِنْ خُنْدِفٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمْ مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلْ

من از خندف نباشم اگر از فرزندان احمد در برابر آنچه کرده انتقام نگیرم

[خطبه زینب کبری سلام الله علیها در مجلس یزید]

قَالَ الرَّأْوِي: فَقَامَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَقَالَتْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ صَدَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَذَلِكَ يَقُولُ ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوَايَ أَنْ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ. راوی گوید: زینب دخت علیّ علیهما السلام برخاست و فرمود: «حمد مر خدای پروردگار جهانیان را سزااست، و درود خدا بر محمد و بر همه آل او باد، خدا راست فرموده که فرمود: «سپس پایان کار آنان که بد کردند این است که آیات خدا را تکذیب کرده و بدانها استهزا کنند».

أَظَنَنْتَ يَا يَزِيدُ حَيْثُ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ وَ آفَاقَ السَّمَاءِ فَأَصْبَحْنَا نُسَاقُ كَمَا تُسَاقُ الْأَسْرَاءُ أَنْ بَنَاهَا هَوَانًا عَلَيْهِ وَ بَكَ عَلَيْهِ كَرَامَةً وَ أَنْ ذَلِكَ لِعِظَمِ خَطَرِكَ عِنْدَهُ فَشَمَخْتَ بِأَنْفِكَ وَ نَظَرْتَ فِي عِطْفِكَ جَذْلَانِ مَسْرُورًا حَيْثُ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْثِقَةً وَ الْأُمُورَ مُتَسِقَةً وَ حِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَ سُلْطَانُنَا فَمَهْلًا مَهْلًا اِی یزید، آیا گمان برده ای حال که جای جای زمین و آفاق آسمان را بر ما گرفتگی و بستی و ما چونان کنیزان رانده شدیم، مایه خواری ما و موجب کرامت توست!! و حکایت از عظمت مکانت تو دارد که این چنین باد در بینی انداخته ای، و برق شادی و سرور از دیدگانت می جهد، حال که دنیا را برای خود مرتب و امور را برایت منظم می بینی، و ملک و سلطنت ما برایت صافی گردیده لختی آرام گیر، اَنْ نَسِيتَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اَنَّمَا نُمِلُّ لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنْفُسِهِمْ اِنَّمَا نُمِلُّ لَهُمْ لِيُزِدُوْا اِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ - مگر سخن خدای را فراموش کرده ای که فرمود: «گمان مبرند آنان که کافر شدند و ما آنان را مهلت دادیم (این مهلت) برای آنان خیر است، ما همانا مهلت دادیم آنان را که بر گناه خود بیفزایند و برای آنان عذاب خوارکننده خواهد بود «۱»». اَمِنْ الْعَدْلِ يَا ابْنَ الْطُّغَاءِ تَخْدِيرُكَ حَرَائِرِكَ وَ اِمَاءَكَ وَ سَوَّيْتَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ص سَبَايَا قَدْ هَتَكَتْ سَتُورَهُنَّ وَ اَبْدَيْتَ وُجُوْهُهُنَّ تَحْدُوْا بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ اِلَى بَلَدٍ وَ يَسْتَشْرِفُهُنَّ اَهْلُ الْمَنَاهِلِ وَ الْمَنَاقِلِ وَ يَتَصَفَّحُ وُجُوْهُهُنَّ الْقَرِيبُ وَ الْبَعِيدُ وَ الدَّنِيُّ وَ الشَّرِيفُ لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَلِيٌّ وَ لَا مِنْ حُمَاتِهِنَّ حَمِيٌّ اِیَا این از عدل است ای فرزند آزاده ها که زنان و کنیزان تو در پس پرده باشند و دختران رسول الله اسیر؟! پرده هایشان را دریدی، و چهره هایشان را آشکار کردی، آنان را چونان دشمنان

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

از شهری به شهری کوچانیده، ساکنان منازل و مناهل بر آنان اشراف یافتند، و مردم دور و نزدیک و پست و فرومایه و شریف چهره‌هایشان را نگرستند، در حالی که از مردان آنان حامی و سرپرستی همراهشان نبود.

وَ كَيْفَ يُرْتَجَى مُرَاقِبَةٌ مَنْ لَفَظَ قُوَّةَ أَكْبَادِ الْأَزْكَيَاءِ وَ نَبَتَ لَحْمُهُ مِنْ دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ وَ كَيْفَ يَسْتَبْطِئُ فِي بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ نَظَرَ إِلَيْنَا بِالشَّنَفِ وَ الشَّنَانِ وَ الْإِحْنِ وَ الْأُضْغَانِ ثُمَّ يَقُولُ غَيْرَ مُتَأَثِّمٍ وَ لَا مُسْتَعْظِمٍ چگونه امید می‌رود از فرزند کسی که جگرهای پاکان را به دهان گرفته و گوشت وی از خون شهداء پرورش یافته است؟! و چسان در عداوت ما اهل البیت کندی ورزد آن که نظرش به ما نظر دشمنی و کینه‌توزی است؟! آن گاه بدون احساس چنین گناه بزرگی بگویی: لَاهْلُوْا وَ اسْتَهْلُوْا فَرَحًا ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تُشَلَّ

(اجداد تو) برخیزند و پایکوبی کنند و به تو بگویند: ای یزید دست مریزاد،

مُنْتَحِيًّا عَلَى ثَنَائِي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ تَنَكُّتُهَا بِمِخْصَرَتِكَ وَ كَيْفَ لَا يَقُولُ ذَلِكَ وَ قَدْ نَكَاتَ الْقَرْحَةَ وَ اسْتَأْصَلَتِ الشَّافَةَ بِإِرَاقَتِكَ دِمَاءَ ذُرِّيَّةِ مُحَمَّدٍ ص وَ نُجُومِ الْأَرْضِ مِنْ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ تَهْتِفُ بِأَشْيَاخِكَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تُنَادِيهِمْ فَلْتَرِدَنَّ وَ شَيْكًا مَوْرِدَهُمْ وَ لَتَوَدَّنَّ أَنَّكَ شَلَلْتَ وَ بَكِمْتَ وَ لَمْ تَكُنْ قُلْتَ مَا قُلْتَ وَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ. در حالی که با تازیانه و عصایت بر دندانهای پیشین ابی عبد الله علیه السلام سید جوانان بهشت بزنی. چرا چنین نگویی، و حال آن که از قرحه و جراحت پوست برداشتی و با ریختن خون ذریه محمد صلی الله علیه و آله که ستارگان زمین از آل عبد المطلب‌اند خاندان او را مستأصل کردی و نیاکان خود را می‌خوانی، و به گمان خود آنها را ندا در می‌دهی.

(ای یزید) زودا که به آنان ببیوندی و در آن روز آرزو می‌کردی که ای کاش شل بودی و لال و نمی‌گفتی آنچه را که گفتی و نمی‌کردی آنچه را که کردی.

اللَّهُمَّ خُذْ لَنَا بِحَقِّنَا وَ انْتَقِمْ مِنْ ظَالِمِنَا وَ أَحْلِلْ غَضَبَكَ بِمَنْ سَفَكَ دِمَاءَنَا وَ قَتَلَ حُمَاتَنَا فَوَ اللَّهُ مَا فَرَيْتَ إِلَّا جِلْدَكَ وَ لَا حَزَزْتَ إِلَّا لَحْمَكَ وَ لَتَرِدَنَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص بِمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ سَفَكِ دِمَاءِ ذُرِّيَّتِهِ وَ انْتَهَكْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ فِي عِثْرَتِهِ وَ لُحْمَتِهِ حَيْثُ يَجْمَعُ اللَّهُ شَمْلَهُمْ وَ يَلْمُ شَعْنَهُمْ وَ يَأْخُذُ بِحَقِّهِمْ. خداوندا حق ما را بگیر، و از آن که به ما ستم کرد انتقام ستان، و غضب خود را بر آن که خونهای ما را ریخته، حامیان ما را کشته فرو فرست. (ای یزید) به خدا سوگند جز پوست خود را ندریدی و جز گوشت را نبریدی، بی‌تردید بر رسول الله صلی الله علیه و آله وارد می‌شوی در حالی که خون ذریه‌اش را ریختی و پرده حرمت فرزندان را دریدی و این جایی است که خدا پراکندگی‌هایشان را جمع و پریشانیهایشان را دفع، و حقوق آنان را بگیرد و لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ «آنان را که در راه خدا به شهادت رسیدند مرده مپندار، بل زندگانی هستند که در نزد پروردگارشان روزی می‌خورند» «۱» وَ حَسْبُكَ بِاللَّهِ حَاكِمًا وَ بِمُحَمَّدٍ ص خَصِيمًا وَ بِجِبْرِئِلَ ظَهِيرًا وَ سَيَعْلَمُ

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

مَنْ سَوَّلَ لَكَ وَ مَكَنَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا وَ أَتَيْكُمْ شَرٌّ مَكَانًا وَ أضعفُ جُندًا وَ لَئِنْ جَرَتْ عَلَيَّ الدَّوَاهِي مُخَاطَبَتَكَ إِنِّي لَأَسْتَصْغِرُ قَدْرَكَ وَ أَسْتَغْظِمُ تَقْرِيعَكَ وَ أَسْتَكْثِرُ تَوْبِيخَكَ لَكِنَّ الْعُيُونَ عَبْرِي وَ الصُّدُورَ حَرِي أَلَا فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللَّهِ النَّجْبَاءِ بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الطَّلَقَاءِ فَهَذِهِ الْأَيْدِي تَنْطِفُ مِنْ دِمَائِنَا وَ الْأَفْوَاهُ تَتَحَلَّبُ مِنْ لُحُومِنَا - وَ تِلْكَ الْجُنُثُ الطَّوَاهِرُ الزَّوَائِي تَتَنَابَهَا الْعَوَاسِلُ وَ تَعَفُّهَا أُمّهَاتُ الْفَرَاعِلِ وَ لَئِنْ اتَّخَذْتَنَا مَغْنَمًا لَتَجِدَنَّا وَشِيكًا مَغْرَمًا حِينَ لَا تَجِدُ إِلَّا مَا قَدَمْتَ يَدَاكَ وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ فَإِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكَى وَ عَلَيْهِ الْمُعَوَّلُ فَكِدْ كَيْدَكَ وَ اسعَ سَعِيكَ وَ نَاصِبْ جُهْدَكَ فَوَ اللَّهُ لَا تَمْحُو ذِكْرَنَا وَ لَا تُمِيتُ وَحِينًا وَ لَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا وَ لَا تُرْحَضُ عَنْكَ غَارَهَا وَ هَلْ رَأَيْكَ إِلَّا فَنَدٌ وَ أَيَّامُكَ إِلَّا عَدَدٌ وَ جَمْعُكَ إِلَّا بَدَدٌ يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادِي أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (ای یزید) همین قدر تو را بس است که خدای داور، و محمد صلی الله علیه و آله دشمنت و صاحب خون، و جبرئیل پشت و پشتوان باشد، و زودا بداند آن کس که فریبست داد و تو را بر گرده مسلمانان سوار کرد، چه بد جانیشینی برگزیده، و کدام یک مکانتی بدتر داشته نیرویی اندکتر دارد.

یزید، گر چه دواهی و بلاهای زیاد از تو بر من فرود آمد ولی همواره قدر تو را ناچیز دانسته فاجعه‌ات را بزرگ، و نکوهشت را بزرگ می‌شمرم، چه کنم که دیدگان، اشکبار و سینه‌ها سوزان است.

شگفتا و بس شگفتا کشته شدن حزب الله نجیبان به دست حزب شیطان طلقاء است، از دستهای پلیدشان خونهای ما می‌چکد، و دهانهای ناپاکشان از گوشت ما می‌خورد، و آن جسدهای پاک و پاکیزه با یورش گرگهای درنده روبروست، و آثارشان را گفتارها محو می‌کند، و اگر ما را غنیمت گرفتی، زودا دریایی غنیمت نه که غرامت بوده است، آن روز که جز آنچه دستهایت از پیش فرستاده نیابی، و پروردگارت ستمگر بر بندگانست، و شکایتها به سوی خداست.

هر کید و مکر، و هر سعی و تلاش که داری به کار بند، سوگند به خدای که هرگز نمی‌توانی، یاد و نام ما را محو و وحی ما را بمیرانی، چه دوران ما را درک نکرده، این عار و ننگ از تو زدوده نگردد. آیا جز این است که رأی توست و باطل، و روزگارت محدود و اندک، و جمعیت تو پراکنده گردد، آری، آن روز که ندا رسد: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ.

فَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ - الَّذِي خَتَمَ لَأَوَّلِنَا بِالْسَّعَادَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ وَ لِآخِرِنَا بِالشَّهَادَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ نَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُكْمِلَ لَهُمُ الثَّوَابَ وَ يُوجِبَ لَهُمُ الْمَزِيدَ وَ يُحْسِنَ عَلَيْنَا الْخِلَافَةَ إِنَّهُ رَحِيمٌ وَدُودٌ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ (۱) پس حمد مر خدای راست که برای اوّل ما سعادت و مغفرت، و برای آخر ما شهادت و رحمت مقرر فرمود. (۱) از خدا مسألت می‌کنیم ثواب آنان را تکمیل فرموده و موجبات فزونی آن را فراهم آورد، و خلافت را بر ما نیکو گرداند، چه او رحیم و ودود است، خدای ما را بس است چه نیکو وکیلی است.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

فَقَالَ يَزِيدُ لَعْنَهُ اللَّهُ - يزيد لعنة الله عليه گفت:

يَا صَيِّحَةً تُحْمَدُ مِنْ صَوَائِحِ مَا أَهْوَنَ النَّوْحِ عَلَى النَّوَائِحِ

صیحه از زنان صیحه‌کننده زیبا، و مرگ بر زنان نوحه‌گر چه ناچیز است

قَالَ الرَّأَوِيُّ: ثُمَّ اسْتَشَارَ أَهْلَ الشَّامِ فِيمَا يَصْنَعُ بِهِمْ فَقَالُوا لَا تَتَّخِذَنَّ مِنْ كَلْبٍ سَوْءٍ جَرَوْا فَقَالَ لَهُ النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ انْظُرْ مَا كَانَ الرَّسُولُ يَصْنَعُ بِهِمْ فَاصْنَعُهُ بِهِمْ. راوی گوید: يزيد با شامیان در امر اهل البيت مشورت کرد که چه کند. شامیان (علیهم لعائن الله) گفتند: از سگ بد بچه‌خواه. نعمان بن بشیر گفت: آن گونه که پیامبر با آنان رفتار می‌کرد عمل کن.

موضوع فاطمه دختر امام حسین در مجلس يزيد

فَنَظَرَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ إِلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ الْحُسَيْنِ ع فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَبْ لِي هَذِهِ الْجَارِيَةَ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ لِعَمَّتِهَا يَا عَمَّتَاهُ أَوْتِمْتُ وَأُسْتُخْدِمُ فَقَالَتْ زَيْنَبُ لَا وَ لَا كَرَامَةَ لِهَذَا الْفَاسِقِ فَقَالَ الشَّامِيُّ مَنْ هَذِهِ الْجَارِيَةُ فَقَالَ يَزِيدُ هَذِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ الْحُسَيْنِ وَ تِلْكَ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ الشَّامِيُّ الْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ ع وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع قَالَ نَعَمْ فَقَالَ الشَّامِيُّ لَعَنَكَ اللَّهُ يَا يَزِيدُ أَتَقْتُلُ عْتَرَةَ نَبِيِّكَ وَ تَسْبِي ذُرِّيَّتَهُ وَ اللَّهُ مَا تَوَهَّمْتُ إِلَّا أَنَّهُمْ سَبُّ الرُّومِ فَقَالَ يَزِيدُ وَ اللَّهُ لَأُلْحِقَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ فَضُرِبَتْ عُنُقُهُ.

مردی از شامیان به فاطمه دخت حسین علیه السلام نظری افکند و گفت: ای امیر این دختر را به من ببخش.

فاطمه به عمه‌اش گفت: عمه جان! یتیم گشتم و اکنون کنیزی؟

زینب فرمود: نه و کرامتی مرا این فاسق را نیست.

شامی گفت: این، دخترک کیست؟

يزيد عليه اللعنة گفت: این فاطمه دختر حسین، و آن هم زینب دختر علی است.

شامی: حسین فرزند فاطمه و علی بن ابی طالب!! يزيد: آری.

شامی: خدا لعنتت کند ای يزيد، عترت پیامبر را می‌کشی و ذریه‌اش را به اسارت می‌گیری، به خدا که جز این گمانم نبود که اینان از اسیران روم‌اند.

يزيد: به خدا تو را به آنان ملحق می‌کنم، فرمان داد تا گردنش زده شد.

موضوع خطبه امام سجاد در شام

قَالَ الرَّأَوِيُّ: وَ دَعَا يَزِيدُ بِالْخَاطِبِ وَ أَمَرَهُ أَنْ يَصْعَدَ الْمِنْبَرَ فَيَذُمَّ الْحُسَيْنَ وَ أَبَاهُ ص فَصَعِدَ وَ بَالَغَ فِي ذَمِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ ص وَ الْمَدْحِ لِمُعَاوِيَةَ وَ يَزِيدَ عَلَيْهِمَا لِعَائِنُ اللَّهِ - فَصَاحَ بِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع وَيْلَكَ

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ

أَيُّهَا الْخَاطِبُ اشْتَرَيْتَ مَرْضَاءَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ فَتَبَوَّأَ مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ وَ لَقَدْ أَحْسَنَ ابْنُ سِنَانٍ الْخَفَاجِيُّ فِي وَصْفِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ص يَقُولُ -

راوی گوید: بعد یزید خطیب را فرا خواندن و دستور داد تا بر فراز منبر رود و از حسین و پدرش صلوات الله علیهما به بدی یاد کند، خطیب به منبر رفت، و در مذمت امیر المؤمنین و حسین الشہید علیهما السلام، و مدح معاویه و یزید یاوه سرائی را به نہایت برد.

(۱) علی بن الحسین علیهما السلام بانگ زد و فرمود: «ای خطیب! رضایت مخلوق را به سخط و خشم خالق خریدی، حقا که جایگاهت در آتش خواهد بود.» حقا که ابن سنان خفاجی «۱» در وصف امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام و فرزندان زبیا سروده و می گوید:

أَعْلَى الْمَنَابِرِ تُغْلِنُونَ بِسَبِّهِ وَ بِسَيْفِهِ نَصَبْتَ لَكُمْ أَعْوَادَهَا

آیا بر فراز منبرها علی را بد می گوید با آن که با شمشیر او ستون همین منبرها بر افراشته شد
قَالَ الرَّأْوِي: وَ عَدَّ يَزِيدُ لَعْنَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيَّ بَنَ الْحُسَيْنِ ع فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ أَنَّهُ يَقْضَى لَهُ ثَلَاثَ حَاجَاتٍ ثُمَّ أَمَرَ بِهِمْ إِلَى مَنْزِلٍ لَا يَكُنُّهُمْ مِنْ حَرٍّ وَ لَا بَرْدٍ فَأَقَامُوا بِهِ حَتَّى تَقَشَّرَتْ وَجُوهُهُمْ وَ كَانُوا مُدَّةَ إِقَامَتِهِمْ فِي الْبَلَدِ الْمَشَارِ إِلَيْهِ يَنُوحُونَ عَلَى الْحُسَيْنِ ع. راوی گوید: در آن روز بود که یزید لعنة الله عليه به علی بن الحسین علیهما السلام وعده داد که سه حاجتش را بر آورد. بعد یزید فرمان داد تا اهل البيت را در منزل و جایگاهی که آنان را از سرما و گرما حفظ نمی کرد منزل دهند. ایشان آن قدر در آن جا ماندند که پوست چهره های مبارکه آنان ترکیده، و همچنان در طول مدت اقامت در دمشق بر حسین علیه السلام نوحه و عزاداری می کردند.

خواب حضرت سکینه در شام

قَالَتْ سَكِينَةُ فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ مِنْ مَقَامِنَا رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ رُؤْيَا وَ ذَكَرْتُ مَنَامًا طَوِيلًا تَقُولُ فِي آخِرِهِ رَأَيْتُ امْرَأَةً رَاكِبَةً فِي هَوْدَجٍ وَ يَدُهَا مَوْضُوعَةٌ عَلَى رَأْسِهَا فَسَأَلْتُ عَنْهَا فَقِيلَ لِي هَذِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ ص أُمُّ أَبِيكَ فَقُلْتُ وَ اللَّهُ لَأَنْطَلِقَنَّ إِلَيْهَا وَ لَأُخْبِرَنَّ مَا صَنَعَ بِنَا فَسَعَيْتُ مُبَادِرَةً نَحْوَهَا حَتَّى لَحِقْتُ بِهَا فَوَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْهَا أَبْكِي وَ أَقُولُ يَا أُمَّاهُ جَعَدُوا وَ اللَّهُ حَقًّا يَا أُمَّاهُ بَدَدُوا وَ اللَّهُ شَمَلْنَا يَا أُمَّاهُ اسْتَبَاحُوا وَ اللَّهُ حَرِمَنَا يَا أُمَّاهُ قَتَلُوا وَ اللَّهُ الْحُسَيْنِ ع أَبَانَا فَقَالَتْ لِي كُنْ صَوْتُكَ يَا سَكِينَةُ فَقَدْ قَطَعْتَ نَبَاطَ قَلْبِي هَذَا قَمِيصُ أَبِيكَ الْحُسَيْنِ ع لَا يُفَارِقُنِي حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ بِهِ.

سکینه گوید: روز چهارم توقف ما بود که در رؤیا دیدم: - رؤیایی طولانی را بیان می کند و در آخرش می گوید - زنی در هودجی دستش را بر سر نهاده بود، از وضعش پرسیدم، گفته شد: فاطمه دخت محمد مادر پدرت، صلوات الله عليهم. با خود گفتم، نزدش می روم، و آنچه بر ما گذشت گزارشش می دهم، به سويش دويدم تا بدو پيوستم و در نزدش ايستادم و گريستم و گفتم:

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

- مادرم به خدا حق ما را انکار کردند و جمع ما را از هم پاشیدند، مادرم، حریم ما را بر خود مباح دانستند، مادرم به خدا پدرم حسین را کشتند.

فرمود: سکینه، دم فروبند، بند دلم را گسستی، جگرم را جریحه دار کردی (سوزاندی)، این پیراهن پدر تو حسین است که از من جدا نشود تا خدای را ملاقات کنم. (۱)

و رَوَى ابْنُ لَهِيْعَةَ عَنْ أَبِي أَسْوَدَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ لَقِيتُنِي رَأْسُ الْجَالُوتِ فَقَالَ وَاللَّهِ إِنْ بَيْنِي وَبَيْنَ دَاوُدَ لَسَبْعِينَ أَبًا وَإِنَّ الْيَهُودَ تَلْقَانِي فَتُعْظِمُنِي وَأَنْتُمْ لَيْسَ بَيْنَ ابْنِ نَبِيِّكُمْ وَبَيْنَهُ إِلَّا أَبٌ وَاحِدٌ قَتَلْتُمْ وَلَدَهُ. ابن لهيعة از ابی الاسود «۱» محمد بن عبد الرحمن روایت کرد که می گفت: به رأس الجالوت برخوردم، به من گفت: من به هفتاد پشت به داود علیه السلام می رسم، لذا یهود مرا بزرگ می داند و احترام می کنند. بین شما و پیامبران جز یک پدر فاصله نیست و شما فرزند او را کشتید.

و رَوَى عَنْ زَيْنِ الْعَابِدِينَ قَالَ لَمَّا أَتَى بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ ع إِلَى يَزِيدَ كَانَ يَتَّخِذُ مَجَالِسَ الشُّرْبِ وَيَأْتِي بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ ع وَيَضَعُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَيَشْرَبُ عَلَيْهِ فَحَضَرَ ذَاتَ يَوْمٍ فِي مَجْلِسِهِ رَسُولُ مَلِكِ الرُّومِ وَكَانَ مِنْ أَشْرَافِ الرُّومِ وَعُظَمَائِهِمْ فَقَالَ يَا مَلِكَ الْعَرَبِ هَذَا رَأْسُ مَنْ فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ مَا لَكَ وَلِهَذَا الرَّأْسِ فَقَالَ إِنِّي إِذَا رَجَعْتُ إِلَى مَلِكِنَا يَسْأَلُنِي عَنْ كُلِّ شَيْءٍ رَأَيْتُهُ فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَخْبِرَهُ بِقِصَّةِ هَذَا الرَّأْسِ وَصَاحِبِهِ حَتَّى يُشَارِكَكَ فِي الْفَرَحِ وَالسُّرُورِ فَقَالَ يَزِيدُ عَلَيْهِ اللَّغْنَةُ هَذَا رَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَقَالَ الرُّومِيُّ وَمَنْ أُمُّهُ فَقَالَ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ص. از زین العابدین علیه السلام روایت شده که فرمود: هنگامی که رأس انوار حسین علیه السلام را نزد یزید لعنه الله علیه آوردند، او بساط شراب می گسترد و سر مبارک را می آورد و پیش رویش می نهاد و می گساری می کرد. روزی سفیر روم که از اشراف و بزرگان روم بود، به یزید گفت: ای پادشاه عرب، این سر کیست؟

یزید گفت: تو را با آن چه کار؟ سفیر گفت: چون به نزد پادشاه بازگشتم، او از همه چیز پرسش می کند، دوست دارم قصه این سر و صاحبش را گزارش دهم تا در شادمانی تو شریک باشد.

یزید گفت: این سر حسین بن علی بن ابی طالب است. سفیر گفت: مادرش کیست؟ یزید گفت: فاطمه دخت رسول الله.

فَقَالَ النَّصْرَانِيُّ أَفْ لَكَ وَلِدِينِكَ لِي دِينٌ أَحْسَنُ مِنْ دِينِكُمْ إِنَّ أَبِي مِنْ حَوَافِدِ دَاوُدَ ع وَبَيْنِي وَبَيْنَهُ آبَاءٌ كَثِيرَةٌ وَالنَّصَارَى يُعْظِمُونِي وَيَأْخُذُونَ مِنْ تَرَابِ قَدَمِي تَبْرُكًا بِأَنِّي مِنْ حَوَافِدِ دَاوُدَ ع وَأَنْتُمْ تَقْتُلُونَ ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ نَبِيِّكُمْ إِلَّا أُمٌّ وَاحِدَةٌ فَأَيُّ دِينٍ دِينَكُمْ ثُمَّ قَالَ لِيَزِيدَ هَلْ سَمِعْتَ حَدِيثَ كَنِيْسَةِ الْحَافِرِ فَقَالَ لَهُ قُلْ حَتَّى أَسْمَعَ. سفیر گفت: تفو بر تو و دین تو، دین من از دین تو نیکوتر است، چه پدرم از احفاد و نسل داود علیه السلام است، و بین من و داود پدران زیادی فاصله است، و لذا نصاری بزرگم داشته برای تبرک از خاک قدمم بر می دارند

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

چرا که فقط از احفاد داودم، و شما فرزند دختر پیامبرتان را می‌کشید در حالی که فاصله بین او و پیامبرتان فقط یک مادر است، این دین شما چه دینی است؟! (۱) بعد به یزید گفت: ماجرای کلیسای حافر را شنیده‌ای؟
یزید گفت: بگوی تا بشنوم.

فَقَالَ بَيْنَ عُمَانَ وَالصَّيْنِ بَحْرٌ مَسِيرُهُ سَنَةٌ لَيْسَ فِيهَا عِمْرَانُ إِلَّا بَلْدَةٌ وَاحِدَةٌ فِي وَسْطِ الْمَاءِ طُولُهُ ثَمَانُونَ فَرَسَخًا فِي ثَمَانِينَ فَرَسَخًا مَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ بَلْدَةٌ أَكْبَرُ مِنْهَا وَمِنْهَا يُحْمَلُ الْكَافُورُ وَالْيَاقُوتُ أَشْجَارُهُمُ الْعُودُ وَالْعَنْبَرُ وَهِيَ فِي أَيْدِي النَّصَارَى لَا مُلْكَ لِأَحَدٍ مِنَ الْمُلُوكِ فِيهَا سِوَاهُمْ وَفِي تِلْكَ الْبَلْدَةِ كَنَائِسُ كَثِيرَةٌ وَأَعْظَمُهَا كَنَيْسَةُ الْحَافِرِ فِي مِحْرَابِهَا حَقَّةٌ ذَهَبٌ مُعَلَّقَةٌ فِيهَا حَافِرٌ يَقُولُونَ إِنَّ هَذَا حَافِرُ حِمَارٍ كَانَ يَرْكَبُهُ عِيسَى ع وَكَدَّ زَيْنُوا حَوْلَ الْحَقَّةِ بِالذَّيْبِاجِ يَقْصِدُهَا فِي كُلِّ عَامٍ عَالَمٌ مِنَ النَّصَارَى وَيَطُوفُونَ حَوْلَهَا وَيَقْبَلُونَهَا وَيَرْفَعُونَ حَوَائِجَهُمْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى عِنْدَهَا هَذَا شَأْنُهُمْ وَرَأَيْتُ بِحَافِرِ حِمَارٍ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ حَافِرُ حِمَارٍ كَانَ يَرْكَبُهُ عِيسَى ع نَبِيِّهُمْ وَأَنْتُمْ تَقْتُلُونَ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ فَلَا بَارَكَ اللَّهُ تَعَالَى فِيكُمْ وَلَا فِي دِينِكُمْ فَقَالَ يَزِيدُ لَعَنَهُ اللَّهُ اقْتُلُوا هَذَا النَّصْرَانِيَّ لَيْتَلَا يَفْضَحَنِي فِي بِلَادِهِ فَلَمَّا أَحَسَّ النَّصْرَانِيُّ بِذَلِكَ قَالَ لَهُ أُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي قَالَ نَعَمْ قَالَ ااعْلَمْ أَنِّي رَأَيْتُ الْبَارِحَةَ نَبِيَّكُمْ فِي الْمَنَامِ يَقُولُ يَا نَصْرَانِي أَنْتَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَتَعَجَّبْتُ مِنْ كَلَامِهِ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ص ثُمَّ وَثَبَ إِلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ ع فَضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ وَجَعَلَ يَقْبَلُهُ وَيَبْكِي حَتَّى قُتِلَ

سفیر گفت: همانا بین عمان و چین دریایی است که مسافتش شش ماه راه است، در آن هیچ آبادی نیست مگر شهری در وسط دریا که طولش هشتاد فرسخ در عرض هشتاد فرسخ بوده که بر گستره زمین شهری بدین بزرگی نیست از آن جا که کافور و یاقوت صادر می‌گردد، درختانش عود و عنبر است، و آن شهر در دست مسیحیان است و پادشاهش هم مسیحی است. در آن شهر کلیساهای فراوانی هست، و بزرگترین کلیسا، کلیسای حافر می‌باشد. در محراب آن حقه‌ای طلایی آویزان است و در آن جای سمی می‌باشد که می‌گویند: آن جای سم خر عیسی است که بر آن سوار می‌شد، و اطراف حقه را به طلا و دیبا آراسته‌اند، در هر سال جمعیت انبوه نصاری به زیارتش رفته و طوافش نموده و آن را بوسیده در بارگاهش حوائج خود را از خدای تعالی می‌طلبند، این شأن و رسم آنها به سم خر عیسی است که به زعم آنان جای سم خری است که پیامبرشان عیسی بر آن سوار می‌شد، و شما فرزند دخت پیامبرتان را می‌کشید، خدا برکت را در شما و در دین شما قرار ندهاد.

یزید عنید گفت: این نصرانی را بکشید تا در کشورش ما را رسوا نکند.

نصرانی چون این را احساس را کرد گفت: آیا اراده کشتنم را داری؟

یزید گفت: آری.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

نصرانی گفت : بدان که دیشب پیامبران را در خواب دیدم که فرمود: ای نصرانی تو اهل بهشتی، از سخنش به شگفت در آمدم، و اکنون: اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله. و آن گه به سوی رأس حسین جهید و به سینه چسبانید و شروع ببوسیدن آن کرد و همی ببوسیدش تا به شهادت رسید.

سخنان امام سجاد با منهل

قَالَ وَ خَرَجَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَ يَوْمًا يَمْشِي فِي أَسْوَاقِ دِمَشْقَ فَاسْتَقْبَلَهُ الْمِنْهَالُ بْنُ عَمْرٍو فَقَالَ لَهُ كَيْفَ أُمْسَيْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ أُمْسَيْنَا كَمَثَلِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي آلِ فِرْعَوْنَ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ يَا مِنْهَالُ أُمْسَتْ الْعَرَبُ تَفْتَخِرُ عَلَى الْعَجَمِ بِأَنَّ مُحَمَّدًا عَرَبِيٌّ وَأُمْسَتْ قُرَيْشٌ تَفْتَخِرُ عَلَى سَائِرِ الْعَرَبِ بِأَنَّ مُحَمَّدًا مِنْهَا وَأُمْسَيْنَا مَعْشَرَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ نَحْنُ مَغْضُوبُونَ مَقْتُولُونَ مُشْرَدُّونَ فَإِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مِمَّا أُمْسَيْنَا فِيهِ يَا مِنْهَالُ. گوید: زین العابدین علیه السلام در دمشق روزی در بازار دمشق می رفت که منهل بن عمرو «۱» به استقبالش شتافت و عرض کرد: یا بن رسول الله چگونه شب کردی؟ (۱) فرمود: چون بنی اسرائیل در دست فرعونیان که پسران آنان را کشته، دختران را زنده می داشتند.

ای منهل، عرب همواره بر عجم فخر می کرد که محمد از عرب است، و قریش مباحات بر دیگر عرب می کرد که محمد از ماست، و اما ما اهل بیت پیامبر مغضوب و مقتول و آواره ایم، پس إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ از آنچه بر ما وارد آمد ای منهل.

وَلِلَّهِ دَرُّ مَهْيَارٍ حَيْثُ قَالَ شِعْرُهُ: مَهْيَارٌ چَه زیبا سرود و گفت:

يُعْظَمُونَ لَهُ أَعْوَادَ مِنْبَرِهِ وَ تَحْتَ أَرْجُلِهِمْ أَوْلَادُهُ وَضَعُوا

چوبهای منبر پیامبر را تکریم می کردند در حالی که فرزندانش زیر گامهای ایشان نهاده شده بودند

بِأَيِّ حُكْمٍ بَنُوهُ يَتَّبِعُونَكُمْ وَ فَخْرُكُمْ أَنْكُمْ صَحْبُ لَهُ تَبِعُ

به چه حکمی باید فرزندان پیامبر از شما پیروی کنند، با آن که افتخارتان این است که از اصحاب و پیرو اوید و دَعَا يَزِيدُ عَلَيْهِ لِعَائِنُ اللَّهِ يَوْمًا بَعْلَى بْنُ الْحُسَيْنِ عَ وَ عَمْرٍو بْنُ الْحُسَيْنِ عَ وَ كَانَ عَمْرٍو صَغِيرًا يُقَالُ إِنَّ عُمُرَهُ إِحْدَى عَشْرَةَ سَنَةً فَقَالَ لَهُ أَ تُصَارِعُ هَذَا يَعْنِي ابْنَهُ خَالِدًا فَقَالَ لَهُ عَمْرٍو لَا وَ لَكِنْ أُعْطِنِي سِكِّينًا وَ أُعْطِيَ سِكِّينًا ثُمَّ أَقَاتَلَهُ فَقَالَ يَزِيدُ لَعْنَهُ اللَّهُ: روزی یزید زین العابدین علیه السلام و عمرو بن حسن «۲» را که کودکی حدودا یازده ساله بود فرا خواند و به عمرو گفت: با فرزندم خالد کشتی می گیری؟ عمرو گفت: نه، و لیکن کاردی به من و کاردی بدو ده تا بکنم: یزید پلید گفت:

شِنْشِنَةُ أَعْرِفُهَا مِنْ أَحْزَمٍ هَلْ تَلِدُ الْحَيَّةُ إِلَّا الْحَيَّةَ

(۱) این خوی و سرشت را از اخزم می شناسم آیا از مار جز مار زائیده شود

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

وَقَالَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع اذْكُرْ حَاجَاتِكَ الثَّلَاثَ اللَّاتِي وَعَدْتُكَ بِقَضَائِهِنَّ فَقَالَ لَهُ الْاُولَى اَنْ تُرِيَنِي وَجْهَ سَيِّدِي وَ
مَوْلَايَ وَابِي الْحُسَيْنِ ع فَاتَزَوَّدَ مِنْهُ وَالثَّانِيَةُ اَنْ تَرُدَّ عَلَيْنَا مَا اخَذَ مِنَّا وَالثَّالِثَةُ اِنْ كُنْتَ عَزَمْتَ عَلَيَّ قَتْلِي اَنْ تُوجِّهَ
مَعَ هَؤُلَاءِ النِّسْوَةِ مَنْ يَرُدُّهُنَّ اِلَى حَرَمِ جَدِّهِنَّ ص . يزيد به علی بن الحسین علیهما السلام گفت: حاجات سه گانه ات
را بگو که وعده بر آوردنش را داده بودم.

امام سجاد علیه السلام فرمود: اول آن که چهره مبارک پدرم را نشانم دهی تا با زیارتش توشه برگرفته و وداعش
کنم. دوم: آنچه از ما به غارت رفته به ما برگردانی. سوم آن که: اگر اراده کشتنم را داری، کسی را با این زنان
گسیل دار که آنان را به حرم جدشان صلی الله علیه و آله برساند.

فَقَالَ اَمَّا وَجْهُ اَبِيكَ فَلَنْ تَرَاهُ اَبَدًا وَ اَمَّا قَتْلُكَ فَقَدْ عَفَوْتُ عَنْكَ وَ اَمَّا النِّسَاءُ فَمَا يَرُدُّهُنَّ غَيْرُكَ اِلَى الْمَدِينَةِ وَ اَمَّا مَا
اَخَذَ مِنْكُمْ فَاَنَا اَعُوْضُكُمْ عَنْهُ اَضْعَافَ قِيَمَتِهِ فَقَالَ ع اَمَّا مَا لَكَ فَلَا نُرِيْدُهُ وَ هُوَ مُوَفَّرٌ عَلَيْكَ وَ اِنَّمَا طَلَبْتُ مَا اخَذَ مِنَّا
لَاَنَّ فِيْهِ مِغْزَلُ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ ص وَ مِغْنَعَتَهَا وَ قِلَادَتَهَا وَ قِمِيصَهَا فَامْرَ بَرْدٌ ذَلِكَ وَ زَادَ فِيْهِ مِنْ عِنْدِهِ مِائَتِيْ دِينَارٍ
فَاَخَذَهَا زَيْنُ الْعَابِدِيْنَ ع وَ فَرَّقَهَا فِي الْفُقَرَاءِ يَزِيدُ عَنِيدَ كُفْتٍ: اَمَّا رُويِ پدري را هرگز نخواهی دید، و اَمَّا از کشتن
در گذشتم و اَمَّا زنان را جز تو کسی به مدینه نمی برد، و اَمَّا به جای اموال به یغما رفته، چند برابر آن را تاوان
دهم.

امام علیه السلام فرمود: اَمَّا مال تو را نمی خواهم، آن برای تو مهم است، از تو آنچه از ما به تاراج رفته می خواهم
زیرا در آن بافته های فاطمه دختر محمد و مقنعه و پیراهن و دست بند تافته اوست.
یزید دستور داد اموال به یغما رفته اهل البیت را به اضافه دویست دینار به امام سجاد برگردانند. امام آن را بستد و
بین فقراء و مساکین پخش کرد.

ثُمَّ اَمْرَ بَرْدٍ الْاُسَارَى وَ سَبَايَا الْحُسَيْنِ ع اِلَى اَوْطَانِهِنَّ بِمَدِينَةِ الرَّسُولِ ص. بعد یزید فرمان داد اسیران از شام به مدینه
الرسول، وطن خود بازگردند.

[بازگشت اهل بیت علیهم السلام به مدینه الرسول]

فَاَمَّا رَأْسُ الْحُسَيْنِ ع فَرُوِيْ اَنَّهُ اُعِيْدَ فَدُفِنَ بِكَرْبَلَاءَ مَعَ جَسَدِهِ الشَّرِيفِ ع وَ كَانَ عَمَلُ الطَّائِفَةِ عَلَيَّ هَذَا الْمَعْنَى
الْمُشَارِ اِلَيْهِ وَ رُوِيَتْ اَثَارُ كَثِيْرَةٍ مُخْتَلِفَةٍ غَيْرُ مَا ذَكَرْنَاهُ تَرَكْنَا وَضْعَهَا كَيْلًا يَنْفَسَخُ مَا شَرْطْنَاهُ مِنْ اِخْتِصَارِ الْكِتَابِ.
روایت شده که رأس انور حسین علیه السلام به کربلا عودت داده شد و با جسد شریف امام دفن گردید، و عمل
طائفه امامیه بر اساس همین روایت است. روایات دیگری نیز جز آنچه ذکر کردیم آمده که از آنها چشم می پوشیم،
زیرا شرط کرده ایم این کتاب را به اختصار بنگاریم.

[عبور اهل بیت علیهم السلام بر مرقد حسین بن علی علیهما السلام]

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

قَالَ الرَّأَوِي وَ لَمَّا رَجَعَ نِسَاءُ الْحُسَيْنِ ع وَ عِيَالُهُ مِنَ الشَّامِ وَ بَلَّغُوا الْعِرَاقَ قَالُوا لِلدَّلِيلِ مُرِّبْنَا عَلَى طَرِيقِ كَرْبَلَاءَ
راوی گوید: چون زنان و عیال حسین علیه السلام از شام بازگشته به عراق رسیدند به رهنما گفتند: ما را از راه
کربلا ببر.

فَوَصَّلُوا إِلَى مَوْضِعِ الْمَصْرَعِ فَوَجَدُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ جَمَاعَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ رِجَالًا مِنْ آلِ
رَسُولِ اللَّهِ ص قَدْ وَرَدُوا لِمِيزَانَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ ع فَوَافُوا فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ وَ تَلَاقُوا بِالْبُكَاءِ وَ الْحُزْنِ وَ اللَّطْمِ وَ أَقَامُوا
الْمَآتِمَ الْمُقَرَّحَةَ لِلْأَكْبَادِ وَ اجْتَمَعَ إِلَيْهِمْ نِسَاءُ ذَلِكَ السَّوَادِ فَأَقَامُوا عَلَى ذَلِكَ أَيَّامًا فَرَوَى عَنْ أَبِي حُبَابٍ الْكَلْبِيِّ قَالَ
حَدَّثَنَا الْجَصَّاصُونَ قَالُوا كُنَّا نَخْرُجُ إِلَى الْجَبَّانَةِ فِي اللَّيْلِ عِنْدَ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ ع فَنَسْمَعُ الْجَنَّ يَنْوَحُونَ عَلَيْهِ فَيَقُولُونَ -
چون اهل البيت به مرقد مطهر حسین علیه السلام رسیدند جابر بن عبد الله انصاری «۱» و جمعی از بنی هاشم و
مردانی از آنها را یافتند که برای زیارت قبر حسین علیه السلام فرا رسیده بودند، (فوافوا فی وقت واحد، و تلاقوا
بالبكاء و الحزن و اللطم، و أقاموا المآتم المقرحة للأكباد، و اجتمعت إليهم نساء ذلك السواد، و أقاموا على ذلك
أيامًا)، «همگان در یک زمان به عزاداری و نوحه سرایی پرداختند و سوگواری جگرسوزی بر پا نمودند، و زنان
آن آبادی نیز با ایشان به عزاداری پرداختند و چند روز در کربلا اقامت کردند».

از ابی جناب کلبی «۲» روایت شده که گچکاران بدو حدیث کردند و گفتند: ما شبها به جبانة «۳» نزد قتلگاه
حسین علیه السلام می رفتیم و نوحه جنیان را می شنیدیم که نوحه می کردند و می گفتند:

مَسَحَ الرَّسُولُ جَبِينَهُ فَلَهُ بَرِيقٌ فِي الْخُدُودِ

پیامبر به جبینش دست می کشد، مر او را چهره‌ای درخشان بود

أَبَوَاهُ مِنْ أَعْلَى قَرِيشٍ وَ جَدُّهُ خَيْرُ الْجُدُودِ

والدینش از طبقه بالای قریش بودند، و جدش بهترین اجداد

[ورود اهل بیت علیهم السلام به مدینه]

قَالَ الرَّأَوِي: ثُمَّ انْفَضُّوا مِنْ كَرْبَلَاءَ طَالِبِينَ الْمَدِينَةَ قَالَ بَشِيرُ بْنُ جَذَلَمٍ فَلَمَّا قَرُبْنَا مِنْهَا نَزَلَ عَلَيَّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع فَحَطَّ
رَحْلَهُ وَ ضَرَبَ فُسْطَاطَهُ وَ أَنْزَلَ نِسَاءَهُ وَ قَالَ يَا بَشِيرُ رَحِمَ اللَّهُ أَبَاكَ لَقَدْ كَانَ شَاعِرًا فَهَلْ تَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ مِنْهُ فَقَالَ
بَلَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ص إِنِّي لَشَاعِرٌ فَقَالَ ع ادْخُلِ الْمَدِينَةَ وَ اَنْعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ بَشِيرُ: فَرَكِبْتُ فَرَسِي وَ رَكُضْتُ
حَتَّى دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ فَلَمَّا بَلَغْتُ مَسْجِدَ النَّبِيِّ ص رَفَعْتُ صَوْتِي بِالْبُكَاءِ وَ أَنْشَأْتُ أَقُولُ

بود راوی گوید: و آن گاه اهل البيت از کربلا به سوی مدینه کوچیدند. بشیر بن جذلم «۱» گوید: نزدیکی مدینه
علی بن الحسین علیهما السلام فرود آمد و زنان را فرود آورد و خیمه‌ها را بر پا داشت، و فرمود: «ای بشر (بشیر)

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه علیکم یا اهل البیت والنبوه

پدرت که خدایش رحمت کناد شاعر بود، آیا تو را نیز توان سرودن شعر هست؟» گفتیم: آری یا ابن رسول الله، من شاعرم.

فرمود: «وارد مدینه شود و شهادت ابا عبد الله علیه السلام را اعلان نما».

بشر می گوید: بر اسبم بر نشسته آن را بر جهانده تا داخل مدینه شدم، چون به مسجد پیامبر رسیدم، صدایم را به گریه بلند کرده چنین سرودم:

يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مَقَامَ لَكُمْ بِهَا قَتَلَ الْحُسَيْنُ فَأَذْمَعِي مِذْرَارُ

ای اهل مدینه دیگر مدینه جای اقامت شما نیست، حسین کشته شد که من همواره می گریم

الْجِسْمُ مِنْهُ بِكَرْبَلَاءَ مُضَرَّجٌ وَالرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى الْقَنَاءِ يُدَارُ

جسم مطهرش در کربلا خون آلوده، و سر انورش بر روی نیزه ها گردانده شد

قَالَ ثُمَّ قُلْتُ هَذَا عَلَى بْنِ الْحُسَيْنِ عَ مَعَ عَمَّاتِهِ وَأَخَوَاتِهِ قَدْ حُلُّوا بِسَاحَتِكُمْ وَ نَزَلُوا بِفَنَائِكُمْ وَ أَنَا رَسُولُهُ إِلَيْكُمْ أَعْرِفْكُمْ مَكَانَهُ سِيسَ گفتم: این علی بن الحسین علیهما السلام است که با عمه ها و خواهران به ساحت شما در مدینه نزدیک شده است و من پیک اویم که جای آنان را به شما بگویم و نشانتان دهم.

قَالَ فَمَا بَقِيَتْ فِي الْمَدِينَةِ مُخَدَّرَةٌ وَلَا مُحَجَّبَةٌ إِلَّا بَرَزْنَ مِنْ خُدُورِهِنَّ مَكْشُوفَةً شُعُورُهُنَّ مُخَمَّشَةً وَجُوهُهُنَّ ضَارِبَاتٍ خُدُودَهُنَّ يَدْعُونَ بِالْوَيْلِ وَ الثُّبُورِ فَلَمْ أَرِ بَاكِيًا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَا يَوْمًا أَمَرَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ مِنْهُ وَ سَمِعْتُ جَارِيَةً تَنُوحُ عَلَى الْحُسَيْنِ عَ فَتَقُولُ - راوی گوید: در مدینه مخدّره و محجّبه ای نماند جز آن که از پرده بدر آمده، با سر برهنه چهره ها را می خراشیدند و بر گونه ها تپانچه می نواختند، و ناله را به وا وایلا بلند می کردند. هرگز چون آن روز مرد و زن گریان، و چنان روزی تلختر بر مسلمانان بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله ندیدم.

دخترکی را دیدم که بر حسین علیه السلام نوحه می کرد و می سرود:

نَعَى سَيِّدِي نَاعٍ نَعَاهُ فَأَوْجَعَا وَ أَمْرَضَنِي نَاعٍ نَعَاهُ فَأَفْجَعَا

(۱) ناعی «۱» مرگ سیدم را خبر داد که درد آور بود و این خبر فجیع ناعی بیمارم کرد

فَعَيْنِي جُودًا بِالْذُّمُّوعِ وَ اسْكُبَا وَ جُودًا بِدَمْعٍ بَعْدَ دَمْعِكُمَا مَعَا

ای چشمهایم اشکهایتان را جاری کنید و این اشک پیایی ببارد

عَلَى مَنْ دَهَى عَرْشِ الْجَلِيلِ فَزَعَزَعَا فَاصْبِحَ هَذَا الْمَجْدُ وَ الدِّينُ أَجْدَعَا

گریه بر عزیزی که داعیه اش عرش را جنبانده، و بینی دین و مجد قطع گردید

عَلَى ابْنِ نَبِيِّ اللَّهِ وَ ابْنِ وَصِيِّهِ وَ إِنْ كَانَ عَنَّا شَاحِطَ الدَّارِ أَشْسَعَا

گریه کنید بر فرزند پیامبر و فرزند وصی او، گر چه از ما به غایت دور بود

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

ثُمَّ قَالَتْ أَيُّهَا النَّاعِي جَدَّدْتَ حُزْنَنا بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ وَ خَدَشْتَ مِنَّا قُرُوحًا لَمَّا تَنَدَّمِلُ فَمَنْ أَنْتَ رَحِمَكَ اللَّهُ فَقُلْتُ أَنَا بَشِيرُ بْنُ جَذَلَمٍ وَجَهَنِي مَوْلَايَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع وَ هُوَ نَازِلٌ فِي مَوْضِعٍ كَذَا وَ كَذَا مَعَ عِيَالِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ نِسَائِهِ . بعد به من گفت: ای ناعی، حزن ما را با خبر شهادت ابی عبد الله علیه السلام تجدید کردی و بر جراحاتی که هنوز درمان نشده بود نمک پاشیدی، تو که هستی خدایت رحمت کند؟ گفتمش: من بشیر بن حذلم هستم، مولایم علی بن الحسین مرا فرستاده، و او با اهل بیت در فلان جایند.

قَالَ فَتَرَكُونِي مَكَانِي وَ بَادِرُونِي فَضَرَبْتُ فَرَسِي حَتَّى رَجَعْتُ إِلَيْهِمْ فَوَجَدْتُ النَّاسَ قَدْ أَخَذُوا الطَّرِيقَ وَ الْمَوَاضِعَ فَنَزَلْتُ عَنْ فَرَسِي وَ تَخَطَّيْتُ رِقَابَ النَّاسِ حَتَّى قَرُبْتُ مِنْ بَابِ الْفُسْطَاطِ وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع دَاخِلًا فَخَرَجَ وَ مَعَهُ خِرْقَةٌ يَمْسَحُ بِهَا دُمُوعَهُ وَ خَلْفَهُ خَادِمٌ مَعَهُ كُرْسِيٌّ فَوَضَعَهُ لَهُ وَ جَلَسَ عَلَيْهِ وَ هُوَ لَا يَتِمَالِكُ عَنِ الْعِبْرَةِ وَ ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النَّاسِ بِالْبُكَاءِ وَ حَيْنِ النَّسْوَانِ وَ الْجَوَارِي وَ النَّاسُ يُعَزُّونَهُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ فَضَجَّتْ تِلْكَ الْبُقْعَةُ ضَجَّةً شَدِيدَةً. گوید: مردم مرا رها کرده به سوی بیرون مدینه شتافتند، من اسبم را رانده تا به آنان رسیدم و دیدم که مردم راهها و مواضع را پر کرده و گرفته اند، از اسبم فرود آمده پیاده جمعیت را شکافته تا به در خیمه ها رسیدم. هنوز امام سجاد در درون خیمه بود، بعد بیرون آمد در حالی که دستمالی در دست داشت و بدان اشک خود را پاک می کرد، و خادمی هم پشت سرش با کرسی بود، کرسی را بر زمین نهاد و امام بر آن نشست و نمی توانست از اشک خود داری کند، صدای گریه مردم و ناله دختران و زنان بلند شد، و مردم از هر سوی امام را تعزیت می گفتند، گوئیا آن قطعه زمین یک پارچه صدای ضجه شده بود.

[خطبه امام سجاد علیه السلام در بیرون مدینه]

فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ أَنْ اسْكُنُوا فَسَكَنَتْ فُورَتُهُمْ إِمَامُ سَجَادٍ بِأَمْرٍ سَكُوتٍ دَادَ، هَمَّانَ مِنْ نَالِهِ بَازِ اسْتَادَنَدَ. فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ... مَا لَكَ يَوْمَ الدِّينِ بَارِي الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ الَّذِي بَعْدَ فَارْتَفَعَ فِي السَّمَاوَاتِ الْعُلَى وَ قَرُبَ فَشَهِدَ النَّجْوَى نَحْمَدُهُ عَلَى عَظَائِمِ الْأُمُورِ وَ فَجَائِعِ الدُّهُورِ وَ أَلَمِ الْفَجَائِعِ وَ مَضَاضَةِ الْوَادِعِ وَ جَلِيلِ الرُّزْءِ وَ عَظِيمِ الْمَصَائِبِ الْفَاطِمَةِ الْكَاطِمَةِ الْفَادِحَةِ الْجَائِحَةِ أَيُّهَا الْقَوْمُ إِنَّ اللَّهَ وَ لَهُ الْحَمْدُ ابْتِلَانًا بِمَصَائِبِ جَلِيلَةٍ وَ ثُلْمَةٍ فِي الْإِسْلَامِ عَظِيمَةٍ قُتِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ ع وَ عِزَّتُهُ وَ سُبَى نِسَاؤُهُ وَ صِيبَتُهُ وَ دَارُوا بِرَأْسِهِ فِي الْبُلْدَانِ مِنْ فَوْقِ غَامِلِ السَّنَانِ وَ هَذِهِ الرِّزْيَةُ الَّتِي لَيْسَ مِثْلُهَا رِزْيَةٌ أَيُّهَا النَّاسُ فَأَيُّ رِجَالٍ مِنْكُمْ يُسَرُّونَ بَعْدَ قَتْلِهِ أَمْ أَيْ فُؤَادٍ لَا يَحْزَنُ مِنْ أَجْلِهِ أَمْ أَيْةٌ عَيْنٍ مِنْكُمْ تَحْسِبُ دَمْعَهَا وَ تَضُنُّ عَنْ انْهَمَالِهَا فَلَقَدْ بَكَتِ السَّبْعُ الشَّدَادُ لِقَتْلِهِ وَ بَكَتِ الْبِحَارُ بِأَمْوَاجِهَا وَ السَّمَاوَاتُ بِأَرْكَانِهَا وَ الْأَرْضُ بِأَرْجَائِهَا وَ الْأَشْجَارُ بِأَغْصَانِهَا وَ الْحَيْتَانُ وَ لُجَجُ الْبِحَارِ وَ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ أَجْمَعُونَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَيُّ قَلْبٍ لَا يَنْصَدِعُ لِقَتْلِهِ أَمْ أَيْ فُؤَادٍ لَا يَحْنُ إِلَيْهِ أَمْ أَيْ سَمْعٍ يَسْمَعُ هَذِهِ الثُّلْمَةَ الَّتِي ثَلِمَتْ فِي الْإِسْلَامِ وَ لَا يَصُمُّ أَيُّهَا النَّاسُ أَصْبَحْنَا مَطْرُودِينَ مُشَرَّدِينَ مَذُودِينَ وَ شَاسِعِينَ عَنِ الْأُمُصَارِ كَأَنَّا أَوْلَادُ تُرْكٍ

السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ السَّلامُ عَلَیْکُمْ يَا اَهْلَ الْبَيْتِ وَالنَّبُوهُ

وَكَابِلٍ مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ اجْتَرَمْنَاهُ وَ لَا مَكْرُوهُ ارْتَكَبْنَاهُ وَ لَا ثُلْمَةً فِي الْإِسْلَامِ ثَلَمْنَاهَا مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ وَ اللَّهُ لَوْ أَنَّ النَّبِيَّ تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ فِي قِتَالِنَا كَمَا تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ فِي الْوَصَايَةِ بَنَّا لَمَّا زَادُوا عَلَيَّ مَا فَعَلُوا بَنَّا فَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مِنْ مُصِيبَةٍ مَا أَغْظَمَهَا وَ أَوْجَعَهَا وَ أَفْجَعَهَا وَ أَكْظَهَا وَ أَفْظَعَهَا وَ أَمَرَهَا وَ أَفْذَحَهَا فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُ فِيمَا أَصَابَنَا وَ مَا بَلَغَ بَنَّا فَإِنَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ.

امام سجاد علیه السلام فرمود: حمد مر خدای رب العالمین راست، خدای رحمان و رحیم (۱) مالک روز جزا، آفریننده همه آفریدگان، او که دور می‌گردد و اوجش از آسمانهای بالا در می‌گذرد، و نزدیک می‌گردد تا جایی که زمزمه از او پنهان نماند، او را بر عظام امور و بر فجائع دهر، و درد فاجعه‌ها، و تلخیهای سرزنشها، و مصائب بزرگ و فراگیر و دشوار و در هم کوبنده می‌ستاییم.

ای مردم! همانا خدا که حمد مر او را باد ما را به مصائبی گران، و شکافی بزرگ در اسلام مبتلا فرمود. ابو عبد الله علیه السلام و عترت و یارانش به شهادت رسیدند، و زنان و دخترانش به اسارت رفتند، رأس مبارک او را بر نیزه‌ها در شهرها گردانیدند، و این آن رزیه و مصیبتی است که مانند ندارد.

ایها الناس! کدام مرد از شماست که بعد از این شادمانی کند، یا کدام چشم است که از ریزش اشک خویشتن بدارد و از گریه بخل ورزد.

به تحقیق که برای شهادت او هفت آسمان گریست، دریاها با خروش امواج بر او گریسته آسمانها با ارکان خود، و زمین با نواحی خود، و اشجار با شاخه‌هایشان، ماهیان در اعماق بحار و همه فرشتگان مقرب و سماواتیان برای او آب در دیده گرداندند.

ایها الناس! کدام قلب است که در قتل او شکافته نشده، یا کدام دل که به سویش مایل نگردیده یا کدام گوش که این ثلمه وارده بر اسلام را بشنود و کر نگردد؟

ایها الناس! صبح کردیم در حالی که مطرود و پراکنده و رانده و دور افتاده از شهر و دیار گردیدیم، گویی از فرزندان ترک یا کابلیم، آن هم بی‌هیچ گناهی یا ناروایی که مرتکب شده باشیم یا رخنه‌ای به اسلام وارد کرده باشیم، چنین چیزی را در پیشینیان نشنیده‌ایم. این چیزی جز دروغ‌بافی نیست.

به خدا که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به جای سفارش در باره ما دستور جنگ می‌داد، افزون از این جنایتها که به ما شد نمی‌گردید، إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، از مصیبتی چنین عظیم، و اوجع و افجع و افظع و امر، نزد خدا شکوه می‌بریم، حقا که او قدرتمند صاحب انتقام است.

قَالَ الرَّاَوِي: فَقَامَ صُوحَانُ بْنُ صَعْصَعَةَ بْنِ صُوحَانَ وَ كَانَ زَمِنًا فَأَعْتَذَرَ إِلَيْهِ ص بِمَا عِنْدَهُ مِنْ زَمَانَةٍ رَجُلِيهِ فَأَجَابَهُ بِقَبُولِ مَعْذَرَتِهِ وَ حُسْنِ الظَّنِّ فِيهِ وَ شَكَرَ لَهُ وَ تَرَحَّمَ عَلَى أَبِيهِ. راوی گوید: صوحان «۱» به صعصعة بن صوحان که

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

مفلوج و زمین گیر بود از امام به دلیل بیماری فلج از عدم حضور در کربلا پوزش خواست، امام عذرش را پذیرفته از حسن نیت او سپاس گزارد و برای پدرش طلب رحمت فرمود.

قال علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس جامع هذا الكتاب: مؤلف و جامع این کتاب علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس می گوید:

ثم إنه ص رحل إلى المدينة بأهله و عياله و نظر إلى منازل قومه و رجاله فوجد تلك المنازل تنوح بلسان أحوالها و تبوح بإعلال الدموع و إرسالها لفقد حمايتها و رجالها و تندب عليهم ندب الثواكل و تسأل عنهم أهل المناهل و تهيج أحزانه على مصارع قتلاه و تنادى لأجلهم وا ثكلاه و تقول يا قوم اعذروني على النياحة و العويل و ساعدوني على المصاب الجليل فإن القوم الذين أندب لفراقهم و أحن إلى كرام أخلاقهم كانوا سمار ليلي و نهاري و أنوار ظلمي و أسحاري و أطناب شرفي و افتخاري و أسباب قوتي و انتصاري و الخلف من شموسي و أقماري كم ليلة شردوا بإكرامهم و حشتي و شيدوا بإنعامهم حرمتي و أسمعوني مناجات أسحارهم و أمتعوني بإبداع أسرارهم و كم يوم عمروا ربعي بمحافلهم و عطروا طبعي بفضائلهم و أوركوا عودي بماء عهودهم و أذهبوا نحوسي بنماء سعادتهم و كم غرسوا لي من المناقب و حرسوا محلي من النوائب و كم أصبحت بهم أتشرف على المنازل و القصور و أmiss في ثوب الجذل و السرور و كم انتاشوا على أعتابي من رفات المحذور فأقصدني فيهم منهم الحمام و حسدني عليهم حكم الأيام فأصبحوا غرباء بين الأعداء و غرضا لسهام الاعتداء و أصبحت المكارم تقطع بقطع أناملهم و المناقب تشكو لفقد شمائلهم و المحاسن تزول بزوال أعضائهم- و الأحكام تنوح لوحشة أرجائهم فيا لله من ورع أريق دمه في تلك الحروب و كمال نكس علمه بتلك الخطوب و لئن عدت مساعدة أهل العقول و خذلني عند المصائب جهل العقول فإن لي مسعدا من السنن الدارسة و الأعلام الطامسة فإنها تندب كندبي و تجد مثل وجدى و كربى فلو سمعتم كيف ينوح عليهم لسان حال الصلوات و يحن إليهم إنسان الخلوات و تشاقهم طوبة المكارم و ترتاح إليهم أندية الأكارم و تبكيهم محاريب المساجد و تناديهم مآرب الفوائد لشجاكم سماع تلك الواعية النازلة و عرفتم تقصيركم في هذه المصيبة الشاملة بل لو رأيتم وحدتى و انكسارى و خلو مجالسى و آثارى لرأيتم ما يوجع قلب الصبور و يهيج أحزان الصدور لقد شمت بى من كان يحسدنى من الديار و ظفرت بى أكف الأخطار فيا شوقاه إلى منزل سكنوه و منهل أقاموا عنده و استوطنوه ليتنى كنت إنسانا أفديهم حز السيوف و أدفع عنهم حر الحتوف و أشفى غيظى من أهل السنان و أرد عنهم سهام العدوان و هلا إذا فاتنى شرف تلك المواساة الواجبة كنت محلا لضم جسومهم الشاجعة و أهلا لحفظ شمائلهم من البلى و مصونا من لوعة هذا الهجر و القلى فآه ثم آه لو كنت مخطا لتلك الأجساد و محطا لنفوس أولئك الأجواد لبذلت فى حفظها غاية المجهود و وفيت لها بتقديم العهود و قضيت لها بعض الحقوق الأوائل و وقيتها من وقع الجنادل و خدمتها خدمة العبد المطيع

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

و بذلت لها جهد المستطیع فرشت لتلك الخدود و لأوصال فرش الإكرام و الإجلال و كنت أبلغ منیتی من اعتناقها و أنور ظلمتی بإشراقها فیا شوقاه إلی تلك الأمانی و یا قلقاه لغیبة أهلی و سکانی فكل حنین یقصر عن حنینی و كل دواء غیرهم لا یشفینی و ها أنا قد لبست لفقدهم أثواب الأحزان و آنست بعدهم بجلباب الأشجان و آیست أن یلم بی التجلد و الصبر و قلت -

پس از آن امام سجاد صلوات الله علیه با اهل و عیال به مدینه کوچید، و به خانه‌های قوم و رجال خود نظر افکند، دریافت که آن منازل با زبان حال نوحه می‌کنند، و راز درون خود را با جاری کردن قطرات اشک برای از دست دادن مردان و حامیان خود آشکار می‌سازند، و چون زنان بچه مرده ناله سر می‌دهند، و بر مصارع شهداء خویش اندوهشان را دامن می‌زنند و برای عزیزانش ناله وا ویلا و وا ثکلاه سر داده و می‌گویند:

ای قوم! مرا بر نوحه سرایی یاری رسانید و بر این مصیبت‌های گران یاوریم کنید چه، آن گروه که من برای فراق آنان ندبه کرده دلم در گرو مکارم اخلاق آنان قرار گرفته، افسانه شبانه روز منند، و انوار تاریکی‌هایم و سحرگاهان من و ریسمان شرف و افتخارم، و مایه نیرو و کامیابیم، و جانشین آفتابها و ماهتابهای منند.

چه بسا (آن بزرگواران) با اکرام خود سایه وحشت را از من رهانیده، چقدر با انعام خود بنیان حرمت را سخت پی ریخته، و چه شبهای فراموش ناشدنی در سحرگاهان گوشه‌هایم مناجات آنان را شنیده، و با نهادن اسرارشان در نزد من بهره‌ورم کرده‌اند.

چه روزهای زیبا که با آراستن محافل سرایم را معمور و آباد داشته، با فضائل خود سرشتم را خوشبو، چوب خشک مرا با آب عهد و پیمانهایشان سر سبز کرده، نحوست را از من با جمال سعد خود زدودند. چه نهالهای مناقبی برایم نشاندند، و جایگاهم را از حادثه‌ها حراست فرمودند.

(۱) چقدر در خدمت آنان شب را به صبح رساندم در حالی که بر کوشکها فخر می‌کردم، جامه سرور و شادمانی بر تن می‌کشیدم؟

چه بسیار روزگارهای گذشته‌ای را که در وجود من زنده کردند، و چه انسانهایی را که ریزه‌خوار سفره من گرداندند! پس تیرهای قضا و قدر قصد من نموده و گردش روزگار بر من رشک برد، آن عزیزان در لباس غرباء در میان دشمنان در آمده هدف تیرهای عداوت قرار گرفته‌اند، و با قطع انگشتان آن عزیزان مکارم قطعه قطعه شده، و مناقب برای فقدان چهره‌های تابان آنان شکوه‌ها سر داده، محاسن با زوال اعضاء آنان زوال پذیر گردیده، و از ترس لرزه احکام به ناله در آمدند.

پس از ترس خدا پیرهیزید از خون او که در آن جنگها ریخته شده، و از آن کمال که با آن حوادث پرچمش سرنگون گردید.

العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله العجل یا حجه الله

اگر من مساعدت خردمندان را از کف داده، نابخردی خردها در برخورد با مصیبت زده ترک و رهايم کردند، پس مرا راه سعادتى است از سنن فرسوده و اعلام فرو افتاده، که چون من ندبه کنند، و درد و رنج آنها چون درد و رنج من باشد.

پس اگر می شنیدید که چسان زبان حال نمازها بر آنان نوحه می کند، و چگونه انسان گوشه گیر بر آنان ناله دارد و رازها و نیات مکارم مشتاق آنان، و باد زمین کرامتها بر آنان وزیده محرابهای مساجد بر آنان گریسته، ناودانها بر آنان ندبه کرده اند، هر آینه شنیدن آن داعیه نازله شما را دردمند کرده، و تقصیرتان را در این مصیبت فراگیر می دانستید.

بلکه اگر درد و درهم شکستم و خالی بودن مجالس و آثارم را می دیدید، می دیدید آنچه را که قلب صبور را به درد آورده، اندوهها را در سینه ها به هیجان در آورده است. آن که بر من رشک برده شمتاتم کرده و پنجه های خطرها بر من چیره گردید.

و ا شوقاه به سوی منزلی که آنان مسکن گزیده، و اقامتگاهی که در آن اقامت کرده و وطن خود ساختند، (۱) ای کاش من انسانی بودم که آنان را از شمشیرها حفظ کرده از آنان حرارت نيزه ها و تیرها را دور می کردم، و میان آن عزیزان و فرو مایگان مانع می شدم، و تیرهای دشمنان را از آنان دفع می کردم.

و هلا اکنون که شرف این همیاری واجب از دستم رفت، جایگاه این اجسام خون چکانم، و سزاوار حفظ شمائل آن عزیزان از بلایایم، و مصون از وحشت هجران دشمنان.

پس آه و آه، اگر من جایگاه آن اجساد این جوانمردان و بخشنندگان شوم، تمام توان خود را برای حفظ آنان به کار می گیرم، و به پیمانهای دیرین وفا می نمایم، و بعضی از حقوق اولیه آنان را ادا کرده، با توانم آنان را از وقایع، وقایه باشم، و چون بنده فرمانبر در خدمت آنان بوده، چون مستطیع و توانمند جهدم را به کار می گیرم، و برای آن چهره ها و حلقه های پیوند فرش اکرام و اجلال می گسترم، دیگر به آرزویم که معانقه با آنان است رسیده، و تاریکی خود را با اشراقشان منور می سازم.

شوق دستیابی بدین آرزوها از وجودم زبانه کشیده، اضطراب و قلق برای غیبت اهل و ساکنانم روحم را رنج می دهد، پس هیچ ناله ای آن گونه که می خواهم رسانیمت، و هر دوايي جز آنان شفایم نخواهد داد، و این منم که برای فقدان آن عزیزان لباس حزن به تن کرده و بعد از آنان انس من به جلیباب اندوه است، و نومی دم از این که شکيب و صبر بتواند وضع را به اصلاح آورد و از این روست که می گویم:

یا سلوة الأیام موعدک الحشر . ای امید و تسلیت روزگار و ایام وعده گاه با تو روز رستخیز.

السلام علیکم یا اهل البیت و النبوه السلام علیکم یا اهل البیت و النبوه

– و لقد أحسن ابن قتیبه رحمه الله تعالى و قد بکی علی المنازل المشار إليها فقال و چه زیبا سرود ابن قتّه «۱»
علیه الرحمه آن گاه که بر آن منازل مشرفه گذشت.

مررت علی آیات آل محمد فلم ارها امثالها یوم حلت

بر منازل آل محمد گذشتم و آن را چون دیگر منازل ندیدم

فلا یبعد الله الدیار و أهلها و ان أصبحت منهم برغمی تخلت

(۱) خدا خانه‌ها و ساکنان آن را دور مدارد، گر چه خلاف خواسته‌ام هم اکنون خالی ماند

ألا انّ قتلی الطّف من آل هاشم اذلت رقاب المسلمين فذلت

همانا شهدای کربلا از آل هاشم، گردنها را فرود آورده بودند، ولی خود خوار شدند

و كانوا غیاثا ثمّ اضحوا رزیه لقد عظمت تلك الرّزایا و جلّت

و آن بزرگان پناه دیگران بودند و اکنون صاحب مصیبت و آن مصیبتها بزرگ و جلیل‌اند

ألم تر أنّ الشّمس اضحت مریضه لفقد حسین و البلاد اقشعرت

مگر ندیدی که آفتاب بیمار است برای فقدان حسین و شهرها می‌لرزند

فاسلك أيها السامع بهذا المصاب مسلك القدوة من حماء الكتاب و تو ای شنونده راه پیشوایان حاملان کتاب را
در این مصیبت در پیش گیر.

فقد روی عن مولانا زین العابدین ع و هو ذو الحلم الذی لا یبلغه الوصف أنه کان کثیر البكاء لتلك البلوی و
عظیم البث و الشکوی. از مولانا زین العابدین علیه السّلام – او که صاحب حلمی است که توصیف به کنهش راه
ندارد – رسیده که او برای این مصیبت، بسیار می‌گریست و شکوا بسیار می‌کرد.

فَرَوَى عَنِ الصَّادِقِ ع أَنَّهُ قَالَ إِنَّ زَيْنَ الْعَابِدِينَ ع بَكَى عَلَى أَبِيهِ أَرْبَعِينَ سَنَةً صَائِمًا نَهَارَهُ وَقَائِمًا لَيْلَهُ فَإِذَا حَضَرَ
الْإِفْطَارُ جَاءَ غُلَامُهُ بِطَعَامِهِ وَ شَرَابِهِ فَيَضَعُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَقُولُ كُلْ يَا مَوْلَايَ فَيَقُولُ قَتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ ع جَائِعًا قَتِلَ ابْنُ
رَسُولِ اللَّهِ ع عَطْشَانًا فَلَا يَزَالُ يُكْرِّرُ ذَلِكَ وَ يَبْكِي حَتَّى يَبْتَلَّ طَعَامَهُ مِنْ دُمُوعِهِ ثُمَّ يُمَزْجُ شَرَابَهُ بِدُمُوعِهِ فَلَمْ يَزَلْ
كَذَلِكَ حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: براستی که زین العابدین علیه
السّلام چهل سال بر پدر گریست، روزها صائم و شبها را به عبادت قیام فرمود، چون خادم افطاری وی را از آب
و غذا می‌آورد و نزدش می‌نهاد و عرض می‌کرد: مولایم تناول فرماید.

می‌فرمود: فرزند رسول را گرسنه کشتند، فرزند رسول الله را با لب تشنه کشتند، و مرتباً تکرار می‌کرد و
می‌گریست تا غذایش از اشک چشم تر می‌شد، و با آب امتزاج می‌یافت. این برنامه همیشگی امام بود تا به رفیق
اعلی پیوست.

العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله العجل يا حجه الله

وَ حَدَّثَ مَوْلَى لَهُ أَنَّهُ بَرَزَ يَوْمًا إِلَى الصَّخْرَاءِ قَالَ فَتَبِعْتُهُ فَوَجَدْتُهُ قَدْ سَجَدَ عَلَى حِجَارَةٍ خَشِنَةٍ فَوَقَفْتُ وَ أَنَا أَسْمَعُ شَهيقَهُ وَ بُكَاءَهُ وَ أَحْصَيْتُ عَلَيْهِ أَلْفَ مَرَّةٍ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعَبُّدًا وَ رِقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَ تَصَدِّيقًا وَ صِدْقًا. خادمی به نقل از امام می گفت: روزی امام به صحرا رفت و من در پی وی بودم، دریافتمش که بر بستر سنگی خشن به سجده رفت، من ایستادم و بانگ گریه اش را می شنیدم و شمردم که هزار بار در سجده گفت:

ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنْ سُجُودِهِ وَ إِنِّ لِحَيَّتِهِ وَ وَجْهَهُ قَدْ غُمِرَا بِالْمَاءِ مِنْ دُمُوعِ عَيْنَيْهِ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي أَمَا آَنَ لِحُزْنِكَ أَنْ يَنْقُضِيَ وَ لِبُكَائِكَ أَنْ يَقَالَ لِي وَيْحَكَ إِنَّ يَعْقُوبَ بْنَ إِسْحَاقَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ كَانَ نَبِيًّا ابْنُ نَبِيٍّ لَهُ اثْنَا عَشَرَ ابْنًا فَغَيَّبَ اللَّهُ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَشَابَ رَأْسُهُ مِنَ الْحُزْنِ وَ احْدَوْدَبَ ظَهْرُهُ مِنَ الْعَمِّ وَ ذَهَبَ بَصَرُهُ مِنَ الْبُكَاءِ وَ ابْنُهُ حَيٌّ فِي دَارِ الدُّنْيَا وَ أَنَا رَأَيْتُ أَبِي وَ أَخِي وَ سَبْعَةَ عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي صَرَغَى مَقْتُولِينَ فَكَيْفَ يَنْقُضِي حُزْنِي وَ يَقُلُّ بُكَائِي. بعد سر از سجده برداشت در حالی که چهره و محاسن وی غرقه در اشک بود. گفتمش: مولای من، آیا زمان آن نرسیده که اندوهت پایان گرفته اشکت رو به نقصان نهد! به من فرمود: وای بر تو، یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیهم السلام پیامبر بود و پیامبرزاده و نوه پیامبر (۱) و دارای دوازده پسر، خدای سبحان یک پسر را از دید او پنهان کرد، موی سرش از اندوه سپید و پشتش از غم و هم خمیده و از گریه نابینا گردید، با آن که پسرش زنده بود، و من با چشم خود دیدم که پدر و برادر و هفده نفر از اهل بیت به شهادت رسیدند، پس چگونه اندوهم پایان پذیرفته و اشکم رو به کاهش نهد! من با اشارت به آنان صلوات الله علیهم تمثّل به اشعار زیر جسته و می گویم:

من مخبر الملبسینا بانتراحهم ثوبا من الحزن لا یبلی و یبلینا

آن که از ما خواست تا لباس حزن و اندوه که هرگز کهنه نمی گردد از تن دور کنیم

انّ الزّمان الّذی قد کان یضحکنا بقربهم صار بالتّفريق یبکینا

آن زمان که قرب آنان ما را می خندانید، اکنون که جدایی آنان ما را می گریاند

حالت لفقدانهم ایّامنا فعدت سودا و کانت بهم بیضا لیالینا

آنان که فقدانشان روزهای ما را سیاه کرده، روزی هم شبهای ما به وجودشان روز روشن بود

و هاهنا منتهی ما آوردناه و آخر ما قصدناه و من وقف علی ترتیبه و رسمه مع اختصاره و صغر حجمه عرف تمیزه علی أبناء جنسه و فهم فضیلتی فی نفسه وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین. این پایان هر آن چیزی بود که آهنگ تألیفش را کردیم، و هر کس که بر ترتیب و سامان آن آگاه گردد در می یابد که این کتاب با همه اختصار و کوچکی حجم بر کتب مشابه امتیاز دارد وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صلاته و سلامه علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.

السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه السلام علیکم یا اهل البیت و النبوه السلام علیکم یا اهل البیت والنبوه

خدای را بر این توفیق سپاس که تحت توجّهات خاصّه حضرت ولی الله الاعظم مولانا صاحب الامر عجل الله فرجه الشریف ترجمه کتاب الملهوف ساعت پنج (به نام پنج تن آل عبا صلوات الله عليهم اجمعين) بعد از ظهر روز سه شنبه چهارم ربیع الثانی ۱۴۱۷ قمری صورت اختتام پذیرفت، و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

ابن السید حسین، العبد سید ابو الحسن میر ابو طالب الحسینی ۱۳۷۵ / ۵ / ۳۰ شمسی